﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞۗ وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٥٤﴾ [البقرة: ٢٥٤]

**[راه نجات از شرّ غُلات]**

بحث شفاعت

شفاعتی که در قرآن هست

**(بحث عریان)**

**تألیف:**

**حیدر علی قلمداران**

(1368-1292 شمسى(

**تصحيح و مراجعه:**

**اسحاق دبیری**/

**چاپ اول 1430/1388ﻫ**

|  |  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | بحث شفاعت شفاعتی که در قرآن هست | | | | | |
| **تألیف:** | حیدر علی قلمداران | | | | | |
| **ترجمه:** | اسحاق دبیری | | | | | |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) | | | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | | | |
| **منبع:** | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com | | | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | | |  | |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | | | |
|  | |  | | | | |
|  | | | | | | |
| [contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com) | | | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[زندگی‌نامه استاد حیدر علی قلمداران 3](#_Toc392091582)

[حيدر علی قلمداران، نابغه‌ی گمنام 3](#_Toc392091583)

[آشنايي قلمداران با شخصيت‌هاي معاصر 5](#_Toc392091584)

[1- علامه شیخ محمد خالصی از علمای مجاهد و مبارز مقیم عراق 5](#_Toc392091585)

[2- مهندس مهدی بازرگان 6](#_Toc392091586)

[3- دکتر علی شریعتی: 7](#_Toc392091587)

[4- استاد مرتضی مطهری: 7](#_Toc392091588)

[جريان ترور و ديگر حوادث ناگوار زندگي استاد قلمداران 7](#_Toc392091589)

[اخلاق والا و آزاد‌منشي استاد قلمداران 11](#_Toc392091590)

[آثار و تأليفات استاد قلمداران 11](#_Toc392091591)

[مقدمه 17](#_Toc392091592)

[موضوع شفاعت و حقیقت آن 19](#_Toc392091593)

[علت مهم نشر کتب غُلات و عقاید غالیان 23](#_Toc392091594)

[سخن در شفاعت بود که منشأ غلو در بین مسلمین مخصوصا شیعیان است 31](#_Toc392091595)

[حقیقت شفاعت 43](#_Toc392091596)

[ائمۀ معصومین **‡** نفی شفاعت از خود نموده‌اند و نجات را بتقوی و بعمل و ورع منوط داشته‌اند بر طبق قرآن مجید 70](#_Toc392091597)

[احادیث شفاعت از حیث سند عموماً ضعیفند 78](#_Toc392091598)

[شفاعت و حقیقت آن 105](#_Toc392091599)

[خلاصه‌ی بحث شفاعت 121](#_Toc392091600)

[شفاعتی در قرآن است 123](#_Toc392091601)

[قسمت پنجم: بحث غُلات 127](#_Toc392091603)

[راه نجات از غُلات 128](#_Toc392091604)

[غُلات بزرگترین آفات و خبیث‌ترین نکبات 146](#_Toc392091605)

[نفرین امیر المؤمنین به غُلات 149](#_Toc392091606)

[خلاصه‌ی مباحث 169](#_Toc392091607)

[یادآوری 176](#_Toc392091608)

زندگی‌نامه استاد حیدر علی قلمداران

حيدر علی قلمداران، نابغه‌ی گمنام

شاید کمتر کسانی باشند که بدانند روزی تمام ملت ایران کنونی اهل سنت بوده‌اند، و اهل سنت یعنی دوستداران واقعی اهل بیت پیامبر ص و صحابه‌ی جانفدای آن حضرت، که با چشم حقیقت به دین و زندگی می‌نگرند، پس اهل سنت واقعی با شیعه‌ی واقعی یعنی دوستدار علی و هیچ فرقی نمی‌کند، مشکل فقط در افراط و تفریط است، حقایق را وارونه جلوه دادن نه شیعیت است و نـه سنیت، صحابـه‌ی فـداکار رسول الله ص را ملعون خواندن و یاران و همسران و خانواده‌ی درجه یک پیامبر گرامی ص را لعنت و نفرین کردن نه تنها پیروی از علی نیست بلکه دشمنی با علی و پیامبر و دین علی است، و غلو و افراط درباره‌ی اهل بیت پیامبر ص نه تنها محبت با پیامبر و اهل بیت حضرتش نیست، که دشمنی با آنان است.

آری، امروز نیز در جامعه‌ی کنونی ایران علماء و دانشمندانی هستند که حاضر به تقلید کورکورانه از خرافات موجود در جامعه‌ی کنونی ایران نیستند بلکه با حس حقیقت‌جویی در تلاش حق مخلصانه گام بر می‌دارند و آنچه از قرآن و سنت واقعی برایشان حق بنماید بدور از تعصب آن را با جان و دل می‌پذیرند.

اما متأسفانه کم‌تر کسانی در ایران بزرگ با علماء و دانشمندانی همچون آیت الله شریعت سنگلچی و آیت الله العظمی سید رضا بن ابوالفضل البرقعی، و علامه اسماعیل آل اسحاق و استاد حیدر علی قلمداران و دکتر علی مظفریان، و دکتر مرتضی رادمهر و دهها عالم و دانشمند دیگری آشنا هستند که مذهب پدری را با تشخیص دقیق رها کرده و مکتب حق را برگزیده‌اند، گرچه شخصیتهای مذکور همگی به رحمت خدا رفته‌اند اما آثار گرانبهایشان نشان دهنده و معرف شخصیت‌های والای این بزرگواران است، اینک به مناسبت نشر یک اثر گران قدر استاد حیدر علی قلمداران شما را با چهره این مرد مجاهد و دانشمند، و متفکر و اسلام شناس بی‌نظیر ایران زمین آشنا می‌کنیم البته پیشاپیش از خانواده و شاگردان و دوستداران این استاد بزرگوار پوزش می‌طلبیم که اطلاعات ما جسته گریخته و پراکنده است چنانچه نقص و اشتباهی ملاحظه فرمودند ما را ببخشند.

حیدر علی قلمداران فرزند اسماعیل در سال 1292 خورشیدی در روستای دیزیجان در 55 کیلو متری جاده قم - اراک از توابع شهرستان قم در خانواده‌ای کشاورز و نسبتاً فقیر چشم به جهان گشود، در پنج سالگی مادرش را از دست داد، و به علت فقر و عاجز ماندن از پرداخت حتی دو قران پول مکتب خانه روستا از حضور در کلاس درس زن آخوند محروم بود، فقط پشت در می‌ایستاد و مخفیانه به درس پیرزن گوش می‌داد، باری بدلیل پاسخ دادن به همه‌ی پرسشهای پیرزن که بچه‌ها از آن عاجز مانده بودند اجازه یافت مجانی در کلاس شرکت کند.

به علت نداشتن قلم و کاغذ و شوق روز افزون خواندن و نوشتن از دوده‌ی حمام به جای مرکب، و از کاغذهای اضافی ریخته به جای دفتر استفاده می‌کرد.

حیدر علی در سن پانزده سالگی پدرش را نیز از دست داد، پدر وی مردی خشن و تند مزاج و مخالف درس خواندن وی بود حیدر علی در سن بیست و هفت سالگی ازدواج کرد و در سی سالگی به خدمت اداره‌ی فرهنگ قم در آمد از آن پس که دائره‌ی تحقیقات و مطالعات وی گسترش یافته و قلمش از مهارت خوبی بهره یافته بود در روزنامه‌های استوار و سرچشمه در قم و وظیفه، در تهران مقاله می‌نوشت مجله یغما نیز مقالات و اشعار زیبای استاد را چاپ می‌کرد و همچنین مقالات فقهی و ارزشمندی در مجله‌ی وزین حکمت که آیت الله طالقانی و مهندس مهدی بازرگان نیز در آن قلم می‌زدند هم به چاپ می‌رسید.

باری در یک مجله‌ای که از سوی اداره‌ی فرهنگ به چاپ رسید مقاله‌ای منتشر شد که به حجاب اسلامی اهانت کرده بود استاد جوابیه‌ای قاطع و کوبنده‌ای در رد آن نگاشت و در مجله‌ی استوار به چاپ رساند این اقدام از سوی یک شخصیت فرهنگی، خشم رئیس فرهنگ قم را برانگیخت، و در یک جلسه عمومی در برابر حضّار از استاد انتقاد کرد و تهدید به اخراج وی نمود و استاد می‌گوید: من نیز اجازه خواستم و پشت تریبون رفتم و با کمال صراحت لهجه، سخنان پوچ و تهدیدات پوشالی وی را در برابر حضّار پاسخ دادم، پس از سخنان من جلسه به هم خورد و الحمد لله هیچ اتفاقی برایم نیفتاد و رئیس فرهنگ پس از مدتی منتقل شد.

استاد می‌فرمود: علت انتقال رئیس فرهنگ قم اقدام یکی از روحانیون معروف قم بود که در آن وقت در قم درس اخلاق می‌دادند، ایشان بعد از قضیه‌ی اداره فرهنگ، کسی را به منزل ما فرستاد که با شما کار دارم وقتی نزد ایشان رفتم موضوع را جویا شدند، و پس از تعریف ماجرا گفتند ابدا نترس هیچ غلطی نمی‌تواند بکند من نمی‌گذارم این مردک در این شهر بماند اگر باز هم چیزی گفت جوابش را بدهید من در جواب گفتم: آقا پیش از اینکه شما حمایت کنید من جوابش را دادم چه رسد از این پس که شما هم وعده حمایت می‌دهید!.

آشنايي قلمداران با شخصيت‌هاي معاصر

1- علامه شیخ محمد خالصی از علمای مجاهد و مبارز مقیم عراق

آشنایی استاد با علامه خالصی با ترجمه‌ی کتاب المعارف المحمدیه شروع شد و با ترجمه‌ی کتاب «الإسلام سبيل السعادة والسلام» و کتاب سه جلدی إحياء الشريعة و آثار دیگر علامه ادامه یافت، و دیدارهای بعدی و مکاتبات علمی را به دنبال آورد البته آقای خالصی مدتی بعد تحت تأثیر افکار روشنگرانه مرحوم قلمداران قرار گرفت و علائم این تغییرات فکری او در آثار بعدی‌اش مشهود است، همچنین از تقریظ یا مقدمه‌ای که علامه خالصی بر کتاب ارمغان آسمان استاد نوشت این تأثر مشهود است ایشان می‌نویسد:

جوانی مانند استاد حیدر علی قلمداران در عصر غفلت و تجاهل مسلمین و فراموشی تعالیم اسلامی بلکه در عصر جاهلیت پی به حقایق اسلامی می‌برد و ما بین جاهلان معاند، این حقایق را بدون ترس و هراس، با کمال شجاعت و دلیری منتشر می‌نماید چگونه ادای حق این نعمت را می‌توان نمود؟

استاد قلمداران در سفرهایی که به شهرهای عراق به ویژه کربلا نمود علاوه بر علامه خالصی با علامه کاشف الغطاء و علامه سید هبه الدین شهرستانی مؤلف کتاب: الهیئه والإسلام نیز ملاقات و آشنایی داشت، وی علاوه بر مکاتبات بی‌شماری که با علامه خالصی داشت با علامه شهرستانی هم درباه‌ی مسائل کلامی به وسیله نامه مباحثه کرد.

2- مهندس مهدی بازرگان

آنگونه که خود استاد نقل می‌کند نحوه آشنایی‌اش با آقای بازرگان این گونه بود: «یک روز که برای مراجعت از روستا به قم در کنار جاده منتظر اتوبوس ایستاده و مشغول مطالعه بودم متوجه شدم یک اتومبیل شخصی که چند مسافر داشت به عقب برگشت جلو بنده که رسید: آقایان تعارف کردند که سوار شوم در مسیر راه فهمیدم که یکی از سرنشینان آقای مهندس مهدی بازرگان است که گویا آن موقع [سال 1330یا 1331 خورشیدی] مسؤولیت صنعت نفت ایران را به عهده داشتند و از آبادان بر می‌گشتند آقای بازرگان به بنده گفتند: برای من بسیار جالب بود که دیدم شخصی در حوالی روستا کنار جاده ایستاده غرق در مطالعه است» این اتفاق بذر دوستی و مودت را در میان ما پاشید و بارور ساخت تا جایی که مهندس بازرگان در کتاب بعثت و ایدئولوژی خود ازکتاب «حکومت در اسلام» استاد استفاده فراوان نمود، و کتاب «ارمغان آسمان» استاد قلمداران نیز که قبلا چاپ شده بود مورد توجه و پسند مهندس بازرگان واقع گردیده و برای دکتر علی شریعتی وصف آنرا گفته بود.

مهندس مهدی بازرگان پس از آزاد شدن از زندان چهار مرتبه برای دیدار با آقای حیدر علی قلمداران به قم آمدند.

3- دکتر علی شریعتی:

کتاب «ارمغان الهی» را دیده بود و پس از شنیدن وصف کتاب آرمغان آسمان استاد قلمداران از زبان دانشمندان و دانشجویان روشنفکر دانشگاه بویژه مهندس بازرگان، بیشتر جذب افکار استاد گردید، همین امر باعث شد که دکتر در آذر ماه سال 1342 خورشیدی نامه‌ای در این خصوص از پاریس برای استاد قلمداران بنویسد.

بعدها که دکتر شریعتی به ایران بازگشت به یکی از دوستان خود آقای دکتر اخروی که با استاد قلمداران آشنایی داشت گفته بود که قلمداران سهم بزرگی در جهت بخشیدن به افکار من دارد و مشتاق دیدار او هستم اگر می‌توانید ترتیب این دیدار را بدهید اما متأسفانه این دیدار عملی نشد و دکتر شریعتی چشم از این دنیا فرو بستند.

4- استاد مرتضی مطهری:

نیز از اشخاصی بود که علاقه‌ای پنهان به استاد قلمداران داشت ولی از بیم سرزنش دیگران این علاقه‌اش را علنی نکرد و طبق اظهار آقای قلمداران در یک ملاقات خیابانی باری به وی گفته بود: کتاب ارمغان آسمان شما را خواندم بسیار خوب بود.

جريان ترور و ديگر حوادث ناگوار زندگي استاد قلمداران

پس از انتشار مخفیانه کتاب شاهراه اتحاد (بررسی نصوص امامت) و کمی پیش از پیروزی انقلاب یکی از آیات عظام قم به نام شیخ مرتضی حائری فرزند آیت الله شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم بواسطه‌ی شخصی از آقای قلمداران خواست که به منزل ایشان برود، فردای آن روز که آقای قلمداران به خانه آقای حائری رفته بود ایشان به استاد گفته بود: آیا کتاب نصوص امامت را شما نوشته‌اید؟ استاد پاسخ می‌دهد: بنده نمی‌گویم من ننوشته‌ام اما در کتاب که اسم بنده به چشم نمی‌خورد! آقای حائری گفتند: ممکن است شما را به سبب تألیف این کتاب به قتل برسانند! آقای قلمداران فرمود: چه سعادتی بالاتر از این که انسان به خاطر عقیده‌اش کشته شود سپس آقای حائری گفتند: اگر می‌توانید همه را جمع‌آوری نموده و در خاک دفن کنید یا بسوزانید! ایشان پاسخ داد: در اختیار بنده نیست، فرد دیگری چاپ کرده، شما همه را خریداری کنید و بسوزانید! از طرفی این همه کتاب کمونیستی و تبلیغ بهائی‌گری در این کشور چاپ و منتشر می‌شود چرا شما در باره‌ی آنها اقدامی نمی‌كنید؟!.

1. پس از گذشت چند ماه از پیروزی انقلاب در تابستان 1358 خورشیدی شب بیستم رمضان سال 1399 هجری قمری که استاد قلمداران طبق عادت هر سال تابستان را در روستا می‌گذراند جوان مزدوری که از جانب کوردلان متعصب تحریک و مسلح شده بود نیمه شب وارد خانه‌ی استاد شد و او را در حالت خواب ترور کرده و گریخت، لیکن علی رغم فاصله بسیار کم گلوله فقط پوست گردن ایشان را زخمی کرد و در کف اتاق فرو رفت.

طبق اظهاراتی که از خود استاد نقل شده روز قبل از حادثه جوانی از قم نزد او آمده بود و در مورد پاره‌ای عقاید و نظریات ایشان و نیز درباره‌ی کتاب سؤالاتی کرده بود! بدون شک نوشتن کتاب خمس و شاهراه اتحاد انگیزه‌ی قوی این ترور بوده است.

در هر صورت مشیت و تقدیر الهی مرگ استاد قلمداران را اقتضا نکرده بود! با این وجود استاد رفت و آمدش به روستا و فعالیتش را ادامه می‌داد.

تفصیل جریان ترور از این قرار بود که سه یا چهار نفر با یک اتومبیل شب بیستم رمضان وارد روستا شده اتومبیل را روی پل رودخانه روشن و آماده‌ی فرار نگه می‌دارند دو نفر از آنان آخر شب قبل از بسته شدن در خانه وارد باغچه‌ی منزل شده و لابلای درختان کنار دیوار کمین می‌کنند، چندین بار فرزندان استاد در خانه را می‌بندند اما با کمال تعجب می‌بینند مجدداً باز شده ولی هرگز متوجه قضیه نمی‌شوند مسلما یکی از آن دو نفر مأمور بوده که در خانه را برای فرار باز نگه دارد، نیمه‌های شب که اطمینان می‌کنند همه بخواب رفته‌اند فرد ضارب با چراغ قوه و اسلحه‌ی کمری وارد اتاق خواب استاد می‌شود، همسر ایشان که از ترس و دلهره خوابش نمی‌برد و در رختخواب نشسته بود فکر می‌كند پسرش علی است، لذا با اسم او را صدا می‌زند فرد تروریست که وضع را اینگونه می‌بیند با عجله اسلحه را به طرف استاد نشانه می‌رود و شلیک کرده و پا به فرار می‌گذارد، همسر استاد که زبانش از ترس بند آمده بود فقط فریاد می‌کشید و بچه‌ها نیز که با صدای گوله از خواب پریده بودند وحشت زده فریاد می‌کشیدند حاجی آقا را کشتند مردم روستا سراسیمه بیرون آمده و استاد را که خون از گردنش جاری بود به کنار جاده می‌رسانند و به وسیله‌ی یکی از اهالی روستا که با اتومبیل از قم می‌آمد به بیمارستان کامکار می‌رسانند چند روز بعد جوانی که ظاهرا طلبه بود به منزل استاد مراجعه کرد و سراغ وی را گرفت پسر آقای قلمداران او را تعقیب می‌كند و می‌بیند که وارد یکی از حوزه‌های علمیه در محله یخچال قاضی شهر قم گردید.

1. حادثه تلخ دیگر در زندگی استاد وفات ناگهانی یکی از پسرانش در سال 1360 خورشیدی بود که منجر به تألم روحی عمیق وی گردید پس از این حادثه سکته مغزی آن مرحوم او را از فعالیت‌های قلمی و تحرک جسمی محروم ساخت و دیگر نتوانست کار تألیف را ادامه دهد لیکن مطالعه را حتی الامکان رها نساخت.
2. دیگر واقعه‌ی تلخ زندگی استاد قلمداران زندانی کردن او در زندان ساحل قم بود، از خود استاد شنیده شده که می‌فرمود: «روزی که من در اثر دو سکته‌ی مغزی پی در پی روی تخت خوابیده بودم دو نفر از طرف دادگاه انقلاب قم به منزل ما آمدند و بنده را به جرم واهی ضدیت با انقلاب اسلامی با مقداری از کتابهایم با خود بردند و حتی اجازه ندادند داروهای خود را بردارم این در شرایطی بود که بنده اصلا قادر به کنترل ادرارم نبودم و برای مواقع ضروری دستگاه مخصوص به همراه داشتم سپس مرا به زندان ساحل قم منتقل کردند و در حالی که فقط یک پتوی زیر انداز در سلول داشتم به علت شکسته بودن شیشه‌ی سلول تا صبح از سرما به دیوار می‌چسبیدم و شام هم به من نرسید زیرا سایر زندانیان چپاول کردند فقط یکی از زندانیان از سهم غذای خودش مقداری به من داد صبح هم اوضاع به همین منوال بود لذا مجبوراً نیت روزه کردم.

البته فرزندانم جریان دستگیری و زندانی شدنم را به منزل آیت الله منتظری که آن زمان قائم مقام رهبری بود اطلاع دادند (قابل ذکر است که آیت الله منتظری با استاد قلمداران دوستی دیرینه داشتند و از زبان استاد شنیده شده که می‌فرمود: آقای منتظری کتاب حکومت در اسلام مرا در نجف آباد اصفهان درس می‌دادند) یک وقت دیدم چند نفر پاسدار با دست پاچگی توأم با احترام و عذرخواهی صبح همان روز مرا از زندان بیرون آوردند و به خانواده‌ام اطلاع داده برایم لباس بیاورند سپس با گرو گرفتن سند مالکیت منزل بنده را آزاد کردند.

حالا تصور کنید که استاد قلمداران علاوه بر لطف و عنایت خداوند متعال اگر شخصیتی مانند آیت الله منتظری با ایشان رابطه‌ی دوستی نمی‌داشت و از ایشان حمایت نمی‌کرد چه بر سر ایشان می‌آمد، لازم به یادآوری است که اداره اطلاعات قم در سال 1374 نمایشگاهی در گلزار شهدای این شهر برپا کرد به نام «مجاهدتهای خاموش» که چند اثر استاد قلمداران را به عنوان افکار و عقاید انحرافی به نمایش گذاشته بودند، کما اینکه در کنار آن اسناد و مدارکی علیه آیت الله منتظری نیز به چشم می‌خورد.

اخلاق والا و آزاد‌منشي استاد قلمداران

ایشان در طول زندگی شخصیتی راستگو، عفیف، راست کردار، عابد، زاهد، شجاع، سخاوتمند و صریح اللهجه بود و همه‌ی کسانی که به نحوی با ایشان ارتباط نزدیک داشته‌اند ایشان را انسانی والا، بی‌پیرایه، بی‌تکلف، و بی‌اعتناء به خوراک و پوشاک می‌شناختند. گویا استاد در این راستا به هم نامش علی و سایر بزرگان دین اقتداء کرد. و زندگی‌اش شباهب زیادی به زندگی سلف و پیشگامان راستین این امت داشت.

با وجود که می‌توانست در پناه نام بلند و پر آوازه و در پرتو قلم و علم و تحقیقات وافرش به مناصب و مدارج دنیوی دست یابد و برای خود و خانواده‌اش زندگی مرفهی فراهم آورد اما مشی زاهدانه‌اش مانع گرایش او به قدرت زمان و نیل به متاع و حطام دنیا و در پیش گرفتن تقیه و همراهی با خرافات و اباطیل گردید، و هرگز حقیقت را در پای جو حاکم ذبح نکرد، بلکه نام و نان و متاع زودگذر دنیا را فدای حق و حقیقت نمود. خوشا به سعادتش.

آثار و تأليفات استاد قلمداران

استاد حیدر علی قلمداران علاوه بر مقالات عدیده‌ای که در روزنامه‌ها و مجلات مختلف به چاپ می‌رساند، تعداد قابل توجهی تألیف و ترجمه نیز دارد که همگی کتابهای ارزنده و محققانه‌ای است.

1. ترجمه کتاب «الـمعارف الـمحمدية» که یکی از آثار علامه خالصی است، این کتاب قبل از سال 1325 خورشیدی ترجمه و چاپ شده است.
2. ترجمه سه جلد کتاب «إحياء الشريعة» خالصی که تقریبا شبیه یک رساله‌ی توضیح المسائل بوده و با عنوان «آئين جاويدان» در سال‌های 1330، 36، و37 به چاپ رسیده است.
3. «آیین دین یا احکام اسلام» ترجمه کتاب «الإسلام سبيل السعادة والسلام» این نیز از آثار علامه خالصی است که در سال 1335 خورشیدی ترجمه و چاپ شده است.
4. تألیف کتاب مشهور «ارمغان آسمان» در سال 1339 خورشیدی که قبلا به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه‌ی: وظیفه چاپ و منتشر شد.
5. «ارمغان الهی» در اثبات وجوب نماز جمعه در سال 1339 که ترجمه کتاب «الجمعة» علامه خالصی است.
6. رساله‌ی حج یا کنگره‌ی عظیم اسلامی در سال 1340 شمسی.
7. رساله‌ی «مالکیت در ایران از نظر اسلام» که دستنویس آن با خط خودش باقی مانده و هنوز چاپ نشده است.
8. قیام مقدس حسین و .
9. تألیف جلد اول کتاب ارزنده و معروف «حکومت در اسلام» در سال 1343 خورشیدی که طی 68 مبحث اهمیت و کیفیت تشکیل حکومت از نظر اسلام را بررسی کرده است، و تا آن زمان در نوع خود بی‌سابقه و بی‌بدیل بود و شاید بتوان ادعا نمود که تاکنون نیز نظیر آن در ایران تألیف نشده است.

از استاد شنیده شده که می‌فرمود آیت الله منتظری این کتاب را قبل از انقلاب در نجف آباد اصفهان درس می‌داده است.

انگیزه‌ی تألیف این کتاب را استاد چنین بیان داشته است: «در شب دوشنبه بیست و هفتم محرم الحرام سال 1384 قمری برابر با هیجدهم خرداد ماه 1343 خورشیدی در خواب دیدم که با چند نفر در صحرای کربلا هستیم و چنین می‌نمود که وجود سید شهیدان و سرور آزادگان حسین از دنیا رفته و جنازه‌ی شریف ایشان در زمین به جای مانده و من باید ایشان را غسل دهم، و ظاهرا کسانی هم با من همکاری خواهند کرد، من خود را آماده کردم و لنگی پیچیدم و خواستم وضو بگیرم که از خواب بیدار شدم، و تعبیر این خواب را چنین نمودم که من با نوشتن این رساله‌ی شریف و آثار دیگر چهره‌ی حقیقی و نورانی دین مبین اسلام را از گردهای اوهام و خرافات خواهم شست و پیکر مقدس اسلام را آنگونه که هست برای مردم نمایان خواهم کرد، لذا به شکرانه این نعمت به قیام تهجد اقدام کردم. والحمد لله.

پس از آن با استفاده از یادداشتهایی که در این موضوع تهیه کرده بودم بلافاصله صبح همان روز یعنی هجدهم خردادماه 1343 خورشیدی در قریه‌ی دیزیجان قم هنگامی که تعطیلات تابستان را می‌گذراندم به کار تألیف این رساله پرداختم».

1. آیا اینان مسلمانند؟ در سال 1344 شمسی.

این کتاب کم حجم، ترجمه‌ی وصیت نامه‌ی علامه خالصی در بیمارستان است که در سال 1377 هجری قمری به منشی خود املا فرمود و بعدا تحت عنوان «هل هم مسلمون» به چاپ رسید، نیز به ضمیمه‌ی آن رساله‌ی کوتاهی است، به نام «ایران در آتش نادانی» که ترجمه‌ی قسمتهایی از کتاب «شر وفتنة الجهل في إيران» اثر علامه خالصی می‌باشد.

1. مجموعه‌ی پنج قسمتی«راه نجات از شر غُلات» که در سالهای پنجاه تا پنجاه و چهار نوشته شد و مباحث ذیل را شامل می‌شود: علم غیب، امامت، بحث در ولایت و حقیقت آن(که تاکنون چاپ نشده) بحث در شفاعت، بحث در غلو و غالیان که به ضمیمه‌ی شفاعت به چاپ رسید، و بحث در حقیقت زیارت و تعمیر مقابر، که به نام زیارت و زیارتنامه منتشر شد.
2. کتاب «زکات» که احتمالا در سال 1351 شمسی با همکاری مرحوم مهندس مهدی بازرگان در شرکت سهامی انتشار به چاپ رسید و تا مدتی از انتشار آن جلوگیری به عمل آمد.
3. کتاب «خمس» که تقریبا همگام با کتاب «زکات» یا کمی پس از آن نگارش یافت اما به علت حساسیت روحانیت شیعه نسبت به موضوع خمس کتاب تحویل چاپ‌خانه نگردید، و تعدادی از همفکران استاد در اصفهان آن را تایپ نموده و با هزینه خودشان تکثیر و منتشر کردند. البته ردهایی نیز بر این کتاب به وسیله اشخاصی همچون آیت الله ناصر مکارم شیرازی، و رضا استادی و غیره نوشته که آن مرحوم پاسخ کلیه آن ردود را نوشته و تعدادی را ضمیمه‌ی کتاب خمس نموده است.
4. کتاب «شاهراه اتحاد»، این کتاب هم به سبب حساسیت شدید روحانیت شیعه نسبت به موضوع کتاب به صورت تایپ شده تکثیر و مخفیانه منتشر شد. اما نه توسط استاد بلکه توسط دوستانی در تهران این امر را به عهده داشتند. این کتاب حاوی بررسی حوادث پس از رحلت رسول خدا ص واقعه‌ی سقیفه‌ی بنی ساعده و موضوع خلافت پیامبر اسلام ص و بحث جنجال بر انگیز امامت بود.
5. شخصی روحانی به نام «ذبیح الله محلاتی» چند سال قبل از پیروزی انقلاب جزوه‌ای نوشت تحت عنوان «ضرب شمشیر بر منکر غدیر» و مطالب خلاف حقیقت در آن خبر درج کرد.

استاد قلمداران نیز رساله‌ای در جواب آن نگاشت به نام «پاسخ یک دهاتی به آیت الله محلاتی»!.

1. جلد دوم «حکومت در اسلام» که در سال 1358 خورشیدی انتشار یافت و به بررسی وظایف حکومت و حاکم اسلامی پرداخت.
2. سنت رسول از عترت رسول ص.

این بود معرفی کوتاهی از آثار استاد حیدر علی قلمداران.

اما قابل ذکر است که استاد علاوه بر تألیف و تصنیف و ترجمه و نوشتن مقالات دینی، سخنرانی‌ها و جلسات تحقیقی بسیاری نیز در شهرهای تهران (مسجد گذر و زیر دفتر در زمان امامت آیت الله سید ابوالفضل برقعی) و تبریز و اصفهان داشتند، همچنین طی یکی از سفرهایشان به کربلا در روز عاشورا سخنرانی مهمی در صحن قبر امام حسین ایراد فرمود که متن آن در کتاب «زیارت و زیارتنامه» آمده است.

این دانشمند محقق و چهره‌ی کم نظیر ایران زمین پس از سالها تحمل مشقات و رنجهای زندگی، مجاهدت در راه نشر احکام و حقایق دین مبین اسلام و تحمل هشت سال بیماری طاقت فرسا که توأم با صبری ایوب وار بود در روز جمعه 15/02/68 بعد از سحر روز 29 رمضان المبارک 1409 قمری در سن هفتاد و شش سالگی دار فانی را وداع گفت. و به دیدار معبود یگانه‌اش شتافت، و عصر همان روز با حضور عده‌ای از همفکرانش و طی مراسمی ساده و عاری از هرگونه بدعت و تشریفات خرافی زائد پس از اقامه‌ی نماز به خاک سپرده شد.

خداوند متعال از ایشان و سایر دعوتگران و مصلحان راضی و خشنود گردد.

در پایان این نکته را باید عرض کنم که ما معتقدیم دین الله و شریعت پاک و بی‌آلایش مصطفی ص بالاخره غالب خواهد شد، و از میان توده‌ی مردم که عشق و محبت دین در اعماق وجودشان ریشه دارد حتما کسانی بلند خواهند شد و گرد و غبار خرافات از چهره‌ی نازنین اسلام عزیز را خواهند زدود و آئینه حق را با آب زلال ایمان و یقین و اخلاص و تقوا و مجاهدت صیقل خواهند بخشید اگر چه همانند آیت الله برقعی بر سر نماز گلوله برسرش شلیک کنند یا همانند استاد قلمداران در آغوش فرزندانش بر گلویش گلوله شلیک کنند یا صدها و هزارها نمونه‌ی دیگر از فداکاری‌ها و مجاهدت‌هایی که در صفحات زرین تاریخ به ثبت رسیده است، اما مطمئنا کسی که طعم شیرین حقیقت را بچشد از تیر و گلوله و مردن نمی‌ترسد بلکه عاشقانه به آغوش مرگ و شهادت پر افتخار می‌رود اما حاضر نیست تن به ذلت دهد یا دست از حق‌پرستی بردارد.

پس مژده باد به همه حق‌جویان و حق‌پرستان و عاشقان و شیفتگان حق و حقیقت و پیروان راستین اسلام خالص و دین بی‌آلایش و شریعت شامل و کامل محمدی صلوات الله وسلامه علیهم.

خدایا، تو را سپاس که ما را با نعمت اسلام خالص و پاک از شرک و خرافات و بدعتها سر افراز کردی و افتخار بخشیدی پس برروح پاک همه رهروان راه حق بویژه صاحب این کتاب استاد حیدر علی قلمداران هزاران رحمت فرست. آمین.

ناشر: تیرماه 84 خورشیدی

برگرفته از کتاب سلسله‌ی راه نجات از شر غُلات (قسمت پنجم)

زیارت قبور بین حقیقت و خرافات

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین

مقدمه

الحمد لله رب العالـمین، الرحمن الرحیم، مالك یوم الدین، والصلاة والسلام على محمدٍ وآلهِ وأصحابه أجمعين.

در چند سال قبل که کتاب (راه نجات از شر غُلات) تألیف و به یکی از چاپخانه‌های قم برای طبع داده شد متأسفانه بعلت کار شکنی‌ها و موانعی که از چنین محیطی انتظار می‌رود کار چاپ آن بپایان نرسید و بناچار آن را قطعه قطعه کرده هر قسمتی را در یکی دو شهرستان در چاپخانه‌های متعدد بچاپ رسانیدیم اینک این قسمت آن را که مربوط به بحث شفاعت است به یاری خدای متعال بدین‌‌صورت و کیفیت تقدیم طالبان حق و حقیقت می‌کنیم و امیدواریم که در جامعه‌ی گمراه ما باعث تنبه و هدایت شود، چه می‌دانیم علت اصلی و مهم نفرت نسل جوان از مسائل دین و ایمان همان نشر خرافات و بسط موهومات است که بنام حقائق دین در میان این مردم در ترویج و گسترش است و از همه‌ی آن موهومات مهم‌تر موضوع شفاعت است که این ملت را بهرگونه فسق و فجور و فساد گستاخی جرأت داده است بطوریکه انسان گاهی آرزو می‌کند که جامعه‌اش بیدین محض باشد لیکن به چنین دین و مذهبی که در نتیجه‌ی غرور شفاعت هیچ حد و سدی در نظام زندگیش نبوده باشد مبتلی نشود. مسئله‌ی شفاعت با این گسترش و وسعت برای این جامعه دیگر چیزی نه تنها از اسلامیت بلکه از انسانیت باقی نگذاشته است.

فائده‌ی دین و مذهب آن است که افراد جامعه را از حیث جان و مال و ناموس در امان نگاهدارد، و هر کسی در حد و مرز خود بایستد، و بقدری که بجامعه‌اش نفع می‌رساند برخوردار شود. اما بدبختانه اگر موهومات برای کسی عقلی باقی گذشته باشد و بتواند زندگی جامعه خود را با زندگی جوامع مترقی دیگر مقایسه کند آنگاه می‌فهمد که در چه جهنم سوزانی زندگی می‌کند. و بهر صورت حقیقت مسأله‌ی شفاعت در شریعت اسلامی‌ که قرآن کریم ضامن بیان آن است، اینست که بقدر امکان بعرض خوانندگان می‌رسد. وبالله التوفیق.

محرم الحرام 1392ﻫ.

موضوع شفاعت و حقیقت آن

مسأله‌ی شفاعت که در ملت ما تا این حد وسعت یافته که علاوه بر اینکه گویندگانی غالبا بی‌اطلاع از حقایق دین و بی‌خبر از حد و مرز شرع مبین و حتی فاقد سواد خواندن و نوشتن که بناحق منبر را که جایگاه انبیای مرسلین و اولیای صدیقین است غصب کرده و با افسانه‌های خود به گمراه نمودن خلق در هر صبح و شام بنام روضه‌خوانی مشغولند و معرکه گیرانی که خود سر تا پا جنایت و گناه بوده در هر گاه و بی‌گاه عوام الناس را دور خود جمع نموده و با بافته‌ها و ساخته‌های خود مردم را به پرتگاه هلاکت و گناه تشویق می‌کنند. و هرگاه دقت شود معلوم می‌گردد که اینان که باب شفاعت بوسعت آسمان و زمین بروی مردم باز می‌کنند غیر از اغوای شیطانی دو محرک نفسانی نیز دارند که یکی از آنها آن است که چون خود سر تا پا آلوده‌ی معاصی و گناه‌اند و چنین کسان گاه باشد که در وجدان خود احساس گناهگاری و حقارت کنند برای آنکه در این وضع و حال شرکائی و رفقائی داشته باشند تا از تنهائی و انفراد وحشت نکنند و رنج نبرند دیگران را نیز بدین وضع و حال می‌خوانند و به این عرصه می‌کشانند بگمان آنکه با رفقا و شرکاء بسیار خدا را ناچار به صرف نظر از عذاب و عفو از کیفر خود خواهند کرد!!.

و علت دیگر این دعوت بشفاعت آن است که از این طریق جلب رضایت و خشنودی شنوندگان را کرده در مقابل آنانرا ببذل مال و انجام سؤال خود وادار نموده استفاده‌ی شایان می‌کنند.

آری، علاوه بر اینان متأسفانه مسأله‌ی شفاعت در کتب احادیث و روایات نیز جائی بزرگ برای خود باز کرده و حتی از افراد مشهور و محترمی‌ آثاری در اینگونه کتب باقی مانده است که برای یاران شیطان دستاویزی محکم و مستمسکی مستحکم است چنانکه در یکی از کتب فقهی معروف فقیه مشهوری نوشته است که «زنی زنا می‌داد و فرزندانی از زنا می‌آورد و آنها را از ترس رسوائی می‌سوزانید، و کسی جز مادرش از این افعال زشت او خبر نداشت همی‌نکه مُرد و دفنش کردند، خاک جنازه او را قبول نمی‌کرد و بیرون میانداخت او را بهر نقطه‌ای بردند چنین بود عاقبت اهل او نزد امام وقت، رفته واقعه را بحضرتش عرض کردند امام پس از آنکه قضیه را از مادرش پرسید و بما وقع آگاه گردید به اهل آن زن دستور داد که مقداری از تربت حسینی در قبر او بگذارند. بدینصورت بر آن گناه لباس مغفرت پوشیده شد»!!.

ملای معروف دیگری در کتاب‌های بسیاری که در این قرن لابد برای ترویج معارف اسلامی‌ و معالم دین مبین می‌نوشت در یکی از کتابهایش داستان زنی را نوشته است که: «پسر خود را مست کرده و وادار می‌نمود که با او زنا کند و آن پسر هموار با مادر خود چنین می‌کرد!! اما بعد از مرگ آن زن را دیدند که در عالیترین درجات بهشت است از موجب آن پرسیدند گفت: روزی هفت مرتبه صلوات می‌فرستادم»!!.

و صدها از این قبیل کفریات که هر که با مجالس دینی ما این روزها آشنا باشد از این مطالب زیاد شنیده است! شما هرگاه بقرآن کریم مراجعه کنید می‌بینید که نه تنها چنین شفاعتی در آن نیست بلکه اساسا شفاعت در آن پایه‌ای و مایه‌ای ندارد و جز ذات احدیت کسی را در عرصه‌ی قیامت هیچگونه قدرت و جرأتی نیست، و مسئله‌ی شفاعت بدین کیفیت جز اغوای شیطان که از هواهای نفسانی مدد می‌گیرد حقیقتی ندارد. و ما هر گاه به عقل و وجدان خود نیز مراجعه کنیم هرگز نمی‌توانیم باور کنیم که پیغمبری که از جانب پروردگار جهان برای اصلاح و هدایت بندگان او مبعوث شده است و شریعتی را بدین بنیان محکم و قواعد حکیمانه بنیاد نهاده است با طرح چنین شفاعتی آن را از بیخ و بن ویران نماید؟!.

بنظر ما علت نکبت و ذلت شرق و بخصوص ما مسلمانان و بالاخص ما ایرانیان که هیچ قانون و مقرراتی در میان ما ثبات و احترامی‌ ندارد و این اندازه ملت ما آلوده و غیر قابل اصلاح شده است که هیچ رژیم و آئینی قادر به اصلاح آن نیست وجود همی‌نگونه مسائل است. زیرا وقتی مغرور بودن بشفاعت انسان را به تجاوز در حریم قوانین شریعت گستاخ کرده و جرأت دهد دیگر هیچ مقررات و قانونی درمیان چنین ملتی از حرمت برخوردار نخواهد بود و این زیان و خسرانی بس عظیم است. اینک ما شما را به مطالعه‌ی این مختصر دعوت می‌‌کنیم تا بینید مسئله‌ی شفاعت با این همه خسارت و نکبت در نظر شریعت اسلامی‌ چه پایه و مایه‌ای دارد؟! وَمَا تَوفِيقي اِلاَّ بِالله.

علت گسترش و پذیرش مسئله شفاعت بدینصورت که: اولیاء و مقربان درگاه خدا در روز قیامت برای عاصیان که گاه باشد مشفوع له خود را به همه‌ی گناه و عصیان می‌‌توانند تا عالیترین درجات بهشت ارتقاء دهند و یا در دنیا به منتها آرزوهایشان برسانند چنان که این عقیده را از آنان در متن کتاب آورده‌ایم از شفاعت معموله در درگاه سلاطین جبار و دربار فرمانروایان دیکتاتور و خودخواه قیاس و کپی شده است که گاه باشد مجرمی‌ مفسد و واجب القتل را بعلت شفاعت شفیعی از اقارب و احباب سلطان جبار از پای دار به کاخ محارم و خزائن اسرار همان سلطان رهبری کند و او را با تمام جنایاتش به عالیترین مقام و درجات ارتقا دهد و فرد نالایق پستی را به شریفترین شغل و بهترین پُست امارت و وزارت رساند، چنانکه ممکن است فرد صالح و لائقی بی‌هیچ علت و گناه مورد بی‌اعتنائی و غضب پادشاه قرار گیرد!!.

آری، اینگونه عقائد و افکار از چنین سرزمینهائی که از عدل و انصاف دور و از عقل و شرع مهجورند سرچشمه گرفته و در چنین محیطهائی نشو و نما می‌‌کند. زیرا ملتی که در آن عقل و عدل حاکم نبوده و صداقت و لیاقت ارزشی ندارد و کارها همه با پارتی بازی و شفیع تراشی انجام می‌‌گیرد و پُستها و مقامها با تملق و ثناخوانی و کرنش و ستایش جباران و سوگلیان سلاطین، غالبا به اشخاص پست و نالایق داده می‌‌شود و علم و هنر و انسانیت و شخصیت و عفت و لیاقت ارزشی ندارد و مردمش همه چیز را با چنین مقیاس و می‌زانی می‌‌سنجند. درگاه پروردگار خود را نیز چون دربار سلاطین جبار می‌‌پندارند و بدبختانه به همین صورت و کیفیت پروریده می‌‌شوند!.

لذا در میان چنین ملت فاسدی هرگز صلاح و سداد و تقوی و انضباط و عفت و اخلاق رشد پیدا نمی‌‌کند و مردمش طریق صحیح مراحل حیات را با چنین خصال و صفات نمی‌‌پیمایند و جز تملق و شخص پرستی و بی‌اعتنائی باساس و ارگان حقایق زندگی و عدم ارزش فضائل اخلاقی چیزی نخواهند داشت و نسل لایق و صالحی بجای نخواهند گذاشت!.

ما امیدواریم مطالعه‌ی این رساله حقیقت شفاعت را چنانکه هست نه چنین که پنداشته می‌‌شود برخوانده آشکار کند و در نتیجه کسانی که تصور می‌‌کنند با تملق و توسل شفیعان پنداری می‌‌توان بجائی رسید بخود آیند و حقیقت آن را بر نفس خود تلقین نمایند که در پیشگاه خداوند عالم الغیب و الشهادة و مالک یوم الدین جز براستی و حقیقت زندگی تقرب نتوان یافت و بحضرتش برجعت شتافت شاید در اثر انتشار این حقایق جامعه ما از این ذلت و انحطاط که به علتهای مذکوره بدان مبتلی گشته است و بدان انس و عادت گرفته است نجات یابد به خود یا لا اقل نسل او بجانب مجد و عظمت مسلمین صدر اول که دچار چنین عقائد سخیفه نبودند بقدم سعی و عمل شتابد ومن الله التوفیق وعلیه التکلان والـمستعان.

حیدَر علی قلمداران

علت مهم نشر کتب غُلات و عقاید غالیان

در بخش اول قبلا گفتیم که آنچه باعث شده است که در باره امامان غلو کنند ابتدا از ناحیه‌ی دشمنان اسلام این مطالب در بین مسلمانان ترویج و اشاعه یافت و بعدا از طرف ارباب فسق و فجور از مسلمانان غافل و منهمک در شهوات این مطالب تبلیغ و توزیع شد زیرا آنان که طبعا مایل به ارتکاب منکرات و علاقمند به انجام محرمات بودند و در ارتکاب آن از تهدید و وعید آیات قرآن احساس ناراحتی می‌کردند اینگونه مطالب را بداعی نفس و وسوسه‌ی شیطان بزودی پذیرفتند تا در مقابل انذار و تهدید آیات الهی پناهگاهی داشته باشد و از این جهت باب شفاعت بدان وسعت در اسلام گشایش یافت و کار را بجائی کشانید که تمام احکام اسلام در مسلخ شفاعت و مذبح غلو ولایت کشته و نابود گردید. و این بابی بود که شیطان هزاران سال قبل از پیدایش اسلام در امم گذشته و ادیان منسوخه و باطله گشوده بود و نتیجه‌اش را دیده بود: مثلاًَ در مذهب مسیح موضوع دوستی و محبت مسیح که خود این موضوع موجب بسته شدن باب تکلیف و آزادی در ارتکاب فسق و فجور شد و نتیجه‌اش آن شد که از شریعتی که از زمان آدم تا آن زمان بوسیله انبیای الهی ابلاغ و آبیاری شده بود چیزی باقی نماند زیرا ولایت و محبت مسیح و شفاعت او دیگر مجالی برای احکام و حلال و حرام باقی نگذاشت. و پولس نصرانی با تبلیغات مزورانه یهودانه دوستی مسیح را جانشین احکام کرد و شفاعت مسیح را ذخیره‌ی یوم القیامه نمود([[1]](#footnote-1)). اسلام با همه‌ی کوششی که در این باب کرد و در حقیقت باب شفاعت را بست اما غرور شیطانی و هوای نفسانی و اغوای دشمنان دین و طمع خام فاسقین و فاجرین مجدداً این راه ضلالت را با عزیزترین وسعت قبل از جاهلیت و مسیحیت به روی مسلمانان باز کرد و شد آنچه شد.

دشمنان اسلام می‌دیدند دین اسلام با قدرتی که از مبانی آن که ایمان بخدا و روز قیامت است می‌گیرد و کتاب آسمانی آن که قرآن مجید است هر نفسی را در گرو کردار آن گذاشته است که ﴿كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡ رَهِينَةٌ﴾ [المدثر: 38]. «هر شخص درگرو عمل خویش است» ﴿كُلُّ ٱمۡرِيِٕۢ بِمَا كَسَبَ رَهِينٞ﴾ [الطور: 21]. ﴿وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾ [النجم: 39]. «برای انسان چیزی نیست مگر آنچه را که کوشش کرده باشد».

و راه نجات مسلمان را از عذاب آخرت و دخول به بهشت فقط در عرضه داشتن و فروختن مال و جان در راه خدا می‌‌داند که:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَ﴾ [التوبة: 111].

یعنی: «خدا از مؤمنان جانها و مالهای‌شان را می‌خرد که در راه خدا جهاد کنند و کشته شوند تا بهشت برای ایشان بوده باشد».

و راه دخول در بهشت را آسان نمی‌‌‌گیرد بلکه می‌فرماید: ﴿أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَأۡتِكُم مَّثَلُ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِكُمۖ مَّسَّتۡهُمُ ٱلۡبَأۡسَآءُ وَٱلضَّرَّآءُ وَزُلۡزِلُواْ حَتَّىٰ يَقُولَ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ مَتَىٰ نَصۡرُ ٱللَّهِۗ أَلَآ إِنَّ نَصۡرَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ﴾ [البقرة: 214]. یعنی: «آیا چنان پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید و حال اینکه هنوز برای شما مانند آنچه بر کسانیکه قبل از شما بودند نیامده است آنانرا سختی‌ها و زیانها می‌رسید و متزلزل می‌شدند تا جائی که رسول خدا و مؤمنین می‌گفتند پس نصرت و یاری خدا چه وقت خواهد رسید؟ بدان كه نصرت خدا نزدیک است». و در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی: 142 می‌فرماید: ﴿أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَعۡلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ مِنكُمۡ وَيَعۡلَمَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ [آل‌عمران: 142]. یعنی: «آیا چنان می‌پندارید که داخل بهشت می‌شوید و هنوز خدا را معلوم نشده است که آنان که جهاد می‌کند از شما و صابران کیانند» یا در سوره الاعراف آیه‌ی 40 می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَٱسۡتَكۡبَرُواْ عَنۡهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمۡ أَبۡوَٰبُ ٱلسَّمَآءِ وَلَا يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ ٱلۡجَمَلُ فِي سَمِّ ٱلۡخِيَاطِۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُجۡرِمِينَ﴾ [الأعراف: 40]. یعنی: «همانا کسانیکه به آیات ما تکذیب کرده و از آن گردنکشی نمودند درهای آسمان برای ایشان باز نمی‌شود و داخل بهشت نمی‌شود تا اینکه شتر (با طناب کلفت) در سوراخ سوزن در آید (یعنی محال است) و ما مجرمان را نیز چنین پاداش می‌دهیم (یعنی گناهگاران نیز داخل بهشت نمی‌شوند مگر اینکه شتر در سوراخ سوزن در آید) برای ایشان جهنم جایگاه بوده و از بالای سر ایشان پوششهاست که ما ستمکاران را چنین کیفر می‌کنیم».

این‌گونه تهدیدات که اگر کسی آن‌را از صاحبان سلطنت عاریتی که همه چیزشان در اختیار دیگری است بشنود خواب را بر او حرام می‌کند مسلمانان آنها را بوسیله‌ی رسول خدا از خدا می‌شنیدند و می‌دیدند که در پایان جهان و روز قیامت جز یکی از دو محل برای آنان نیست که خدا در قرآن سوره‌ی شوری آیه‌ی 7 می‌فرماید: ﴿فَرِيقٞ فِي ٱلۡجَنَّةِ وَفَرِيقٞ فِي ٱلسَّعِيرِ﴾ [الشوری: 7]. یعنی: «گروهی از مردم در بهشتند و گروهی در جهنم». لذا برای تحصیل رضای او و دخول به بهشت و رضوان الهی و تنعم در نعمتهای لایتناهی باید از جان و مال صرف نظر کرده آن دو را صمیمانه در طبق اخلاص گذاشته با خوف و رجا در بازار خرید و فروش سعادت ابدی در آورند: نتیجه‌ی چنین عقیده‌ای آن بود که در زمان رسول خدا و بعد از آن حضرت در رکاب خلفای او نقد جان را بکف گرفته با آنچه از اموال که در دسترس آنان بود برای بسط و توسعه‌ی اسلام در سرتاسر عالم بتکاپو پردازند و عند اللزوم جان و مال را بی‌دریغ بلکه در نهایت شوق و علاقه در راه وصول بمقصود در بازند. مآل کار آن شد که در ظرف کمتر از نیم قرن با برق شمشیر مسلمین قاف تا قاف جهان را روشن و زمین مرده و تاریک را از حیات دین و نور عدالت زنده و روشن کردند و اساسی از حکومت عدل و نظام احسن ریختند که قبل از آن نه کسی دیده بود و نه گوشی شنیده بود بلکه در خاطر هیچ آفریده‌ای خطور نکرده بود.

اما همینکه مسلمین در نتیجه‌ی توسعه قلمرو اسلام با ارباب ملل و مذاهب قبل از اسلام که آلوده بخرافات و موهومات بودند آمیزش و اختلاط پیدا کردند قهرا عقاید باطله و آرای فاسده‌ای که در دماغ و قلب آنها بود، به اینان نیز سرایت نمود و دشمنان نیز برای جلوگیری از فتوحات نظامی‌ و دینی و علاج این مصیبتی که بر آن وارد شده بود همان عقاید خرافی و موهومات مذهبی خودشان را که بچنان روز سیاهی کشانیده بود وارد دین اسلام کردند، بتدابیر و خیلی که خود می‌‌دانستند! مثلا بظاهر ادعای اسلام می‌‌کردند و حتی در ردیف علما و دانشمندان دینی خود را جا می‌‌کردند: چون کعب الاحبار و عبدالله بن سباء و شیخ رجب برسی غالی که بمذهب قبلی خود که یهودیت یا نصرانیت یا زردشتیت بود علاقه داشتند آنگاه اخبار غلو آمیزی با نسبت دادن آن به ائمه‌ی اسلام بزبان آنان در بین مسلمین پراگنده شد و بهشت را به بهائی اندک در اختیار آنان گذاشتند که با یک صلوات و خواندن فلان دعا و گرفتن چند روز روزه و زیارت بی‌مغز و میان تهی و گریه کردن بر فلان حادثه شخص معصیت کار مالک قصور بهشت و همسر حوران و همنشین پیغمبران و امامان می‌‌گشت!!.

از این راه توانستند اولا: مسلمانان را از آن جذب و جوش و جانبازی و فداکاری در گسترش اسلام و حفظ حدود و قوانین باز دارند. و ثانیا: آنان را بگستاخی و جرأت در معصیت و ارتکاب فسق و فجور که خود بزرگ‌ترین وسیله برای نابودی یک ملت است جری گردانند. زیرا باعث بدبختی سایر ملل خداپرست نیز همین علتها بوده است چنانکه خداوند در سوره آل عمران آیه/23 -24 از احوال آنها خبر می‌دهد: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ كِتَٰبِ ٱللَّهِ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ وَهُم مُّعۡرِضُونَ ٢٣ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖۖ وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ﴾ [آل‌عمران: 23-24]. «آیا ندیدى كسانى را كه بهره‏اى از كتاب (آسمانى) داشتند، به سوى كتاب الهى دعوت شدند تا در میان آنها داورى كند، سپس گروهى از آنان، (با علم و آگاهى،) روى مى‏گردانند، در حالى كه (از قبول حق) اعراض دارند؟. این عمل آنها، به خاطر آن است كه مى‏گفتند: آتش (دوزخ)، جز چند روزى به ما نمى‏رسد. (و كیفر ما، به خاطر امتیازى كه بر اقوام دیگر داریم، بسیار محدود است). این افترا (و دروغى كه به خدا بسته بودند،) آنها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند)».

یعنی: مردم دعوت شده‌اند که بکتاب خدا رجوع کنند تا کتاب خدا در اعمال و افعال آنان حکم کند و نظر دهد لکن مجرمان مغرور از کتاب خدا اعراض می‌‌کنند و مدّعی‌اند که اگر خدا ناکرده بجهنم هم بروند جز چند روزی معذب نیستند یا این گفتارهای شیرین را پیش خود می‌‌بافند و بدان مغرور می‌شوند! مگر یهود جز چنین بودند؟ مگر نصاری درباره‌ی مسیح جز چنین ادعا می‌‌کردند که از تمام اعمال و احکامی‌ که از جانب خدا آمده است تنها محبت و ولایت مسیح کافی است!! اینها نمی‌‌دانستند اگر ولایت پیغمبر و امامی‌ مفید باشد ولایتی است که در زمان خود آن پیغمبر و امام است، یعنی در زمان حیات او که منشأ عملی شود که نصرت و معاونتی بعمل آید و در رکاب آن پیغمبر و امام جهادی صورت گیرد و بفرموده‌های آن ولی کاری انجام شود. وگرنه دوستی خشک و خالی آن هم بعد از فوت او منشأ چه خیری خواهد بود؟! عشق با مرده که کار عاقلانه‌ای نیست، دوستی با رفته‌گان چه معنائی دارد؟ مثلاً شیعیان علی که در این همه مدت اظهار ولایت او کرده‌اند چه کاری انجام داده‌اند؟ آن روزی که آن حضرت زنده و بیاری و نصرت مردم نیاز داشت از ولایت او خبری نبود و از نصرت او تقاعد ورزیدند، امروز ادعای ولایت چه کاری صورت می‌‌دهد؟! پیغمبر بزرگوار ص آن روز که ولایت علی را برمردم عرضه نمود مگر نفرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاَهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ» آیا مراد پیغمبر همان ولایت قلبی بود بدون عمل؟! مگر در همین عرض ولایت نصرت و یاری علی را نخواسته است؟ مدعیان ولایت چه نصرتی از علی کرده و می‌‌کنند؟ پس مسأله‌ی ولایت و شفاعتی که اکنون بین مردم هست بی‌شباهت بمسأله‌ی محبت و شفاعت مسیح نیست، آنچه مسلم است اگر این مسأله از طرف مسیحیان بر مسلمانان پیشنهاد نشده باشد از طرف آنان تائید و تقویت می‌‌شود. زیرا با این تائیدات، هم ملت اسلام را از فعالیت دینی باز می‌‌دارد و هم به معصیت و فسق و فجور که نتیجه‌اش احتیاج و اسارت است گستاخ و تشویق می‌‌کند! برای گشودن باب شفاعت ظاهراً زحمتهای کشیده‌اند و تبلیغات دامنه‌داری صورت گرفته است که امان اهل بیت و شفیعان روز قیامت تدریجا بالا رفته تا جائی که والعیاذ بالله تعالی تلو خدا بلکه بالاتر شده‌اند!؟ زیرا مسلمانان صدر اول معتقد بودند که آفریننده‌ی جهان در وعد و وعید خود صاحب قدرت و اراده و مشیت است و چنانکه در صدها آیات قرآن آمده بهر کسی جزای عمل او داده خواهد شد: ﴿مَّنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا فَلِنَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَسَآءَ فَعَلَيۡهَا﴾ [فصلت: 46 و الجاثیة: 15]. یعنی: «هر کس عمل نیکی انجام دهد بنفع خود اوست و کسیکه بدی کند بضرر خود اوست». و چون تهدیدات الهی سخت و وحشت انگیز زهرگداز است باید در مقابل آن بکسی پناه برد که لا اقل همسن او باشد! و گرنه هیچ ضعیفی در مقابل قوی‌تر از خود طاقت مقاومت ندارد. لذا از ذهنیات خود اولیائی برای خدا یا بگونه که آنرا تراشیدند که بقول عوامشان عزیز کرده‌ی خدا باشد تا بتواند در مقابل قوانین و سنت الهیه مقاومت نماید. و بقول آیت الله عظمی‌ ایشان مدبر عالم امکان و متصرف در کون و مکانند که خود صاحب همه چیزند!.

به این کیفیت بود که مسأله‌ی شفاعت را تا آن حد وسعت دادند که با عملی سهل و اندک تمام آن تهدیدات الهی را ناچیز کردند، و آن بهشت و نعمتهای جاوید آنرا بدست آورده مالک و متصرف شدند! یعنی شریعت الهیه را یکسره منسوخ و موقوف کردند. واین همان خواسته‌ی دشمن بود که به آسانترین وجه صورت گرفت!.

تمام کششها و کوشش‌ها و مجاهدت‌ها و جانبازیها برای آن بوده و هست که انسان از عذاب الهی برهد و به بهشت مقصود برسد و این منظور با اعمالی از آن قبیل که گذشت با بدست آوردن دل مخلوقی چون خود بوسیله‌ی مدحها و ثناها و تملقها و امثال آن حاصل می‌شد! دیگر چه لازم که انسان خود را مقید بحلال و حرام و اجرای احکام کند؟ چه احتیاج که جان و مال را در کف دست خود گرفته از حدود و ثغور اسلامی‌ مراقبت نماید و از مال و ناموس مسلمانان دفاع کند؟! چه نیاز که برای بسط و توسعه‌ی اسلام پای در رکاب جهاد نهد؟ و روی بسر زمینهائی که کفر در آن استقرار دارد بیاورد؟ و خود را دچار هزاران مخاطره‌ها و سختیها کند؟ تا سرانجام با نهایت آرزو و اشتیاق جان عزیز را در راه عزیزتر از جان یعنی دین فدا نماید؟ نه خیر دیگر اینها لازم نیست!!.

کاری که با چند قطره اشک صورت می‌‌‌گیرد و حاجتی که با ادعای دوستی چند نفر از آفریدهای خدا که اکنون دوستی آنها هیچگونه تکلیفی برای او ایجاد نمی‌کند زیرا در دنیا نیستند و امر و نهی ندارند و چیزی نمی‌خواهند بر می‌آید، بهشتی را که به بها نمی‌دهند اما به بهانه می‌دهند؟! آری دشمنان اسلام هم بدینوسیله بمقصود رسیدند زیرا آنچه را آرزو می‌کردند به آسانترین وجه یافتند. مگر مقصود دشمنان چه بود که بدینوسیله بدان دست یافتند؟

1- شمشیر جهاد مسلمانان را می‌خواستند که در غلاف باشد زیرا برق این شمشیر که با نور هدایت قرآن همراه بود چشمها را خیره می‌کرد و فوج فوج مردم را داخل دین خدا می‌نمود. دشمنان در غلاف بودن آن را آرزو می‌کردند. با بازکردن ولایت آن چنانی و باب شفاعت این چنینی بمقصود خود دست یافتند و چه خوب دست یافتند! روح سربازی و سلحشوری در راه دین را از مسلمین گرفتند و بدینوسیله خود را از مصیبت تسلط اسلام و مسلمانان رها کرده و آسوده خاطر ساختند آنگاه در مقام انتقام از اسلام برآمدند و کردند آنچه کردند چنانکه هنوز هم می‌کنند.

2- مسلمانان را که هرگز جرأت ارتکاب گناه و اشاعه‌ی فسق و فجور نداشتند در نتیجه اعتماد و اطمینان بشفاعت اولیا با انجام پاره‌ای اعمال مبتدعانه به انواع گناهان بزرگ مبتلا کردند بطوریکه امروز کشورهای اسلامی‌ مخصوصا شیعه در بی‌اعتنائی به نظامات و قوانینی که موجب آسایش جامعه است و در دین اسلام به بهترین صورت موجود و به شدیدترین وجه اجرای آن توصیه شده است. از اکتر ملل عالم حتی بی‌دینان و بت‌پرستان به قوانین موضوعه‌ی خود بی‌اعتناتراند، و با سرعت بی‌مانندی در مخالفت با احکام بسوی هلاکت و نابودی رهسپارند. در حالیکه در مذهب شیعه همیشه به تقوی توصیه و تاکید شده است.

در بین مذاهب اسلامی‌ چنانچه گفتیم این تعلیمات مغرضانه‌ی شیطانی و تبلیغات سوء و بی‌اساس ابلیسانه بعلت وجود غلو و غُلات در مذهب شیعه شدیدتر است زیرا بواعث و دواعی در آن از سایر مذاهب بیشتر است بجهات ذیل:

1- از طریق این مذهب آسانتر می‌توان مسلمانان را از اتحاد اسلامی‌ دور نمود و قاعده‌ی مسلمه (تفرقه بینداز و آقائی کن) را اجرا داشت. بهمین منظور تاکنون دشمنان اسلام و کشورهای استعماری انواع کوششها را برای تفرقه و جدائی مسلمانان بکار برده و می‌برند از پروریده‌ی علمای استعماری و نوشتن کتابهای استعماری و تشکیل مجالس استعماری و خلاصه آنچه برای منظور استعمار مفید است!! و تاکنون هریک از مردان مصلح و دانشمندان روشنفکر اسلامی‌ که درصدد ترمیم و اصلاح این شگاف برآمده و خواسته‌اند مردم را قدمی‌به وحدت اسلامی‌ نزدیک کنند بوسیله‌ی همان عمال و ایادی استعمار بصورت گوناگون مورد حمله‌ی علمای استعماری و گویندگان استعماری و کتابهای استعماری شده‌اند و این حمله‌ها غالبا مؤثر واقع شده و آن مصلحین و دانشمندان دیر یا زود از بین رفته و از کوشش‌های ایشان نتیجه بعکس گرفته شده است، زیرا حریف چند برابر آن مصلح کوشش بکار برده و شگاف را وسیعتر کرده است. علی الخصوص که در اینجا یک داعی بزرگ دیگر وجود دارد بشرح آتی الذکر که نمونه‌ای از غفلت مسلمین است.

سخن در شفاعت بود که منشأ غلو در بین مسلمین مخصوصا شیعیان است

مسأله‌ی شفاعت در امم گذشته و ادیان باطله سابقه‌ی تاریخی دارد و در مذاهب خاموش که مملو از افساسه‌های عجیب است تا افسانه‌های خدایان یونان و کیش زردشت و مذاهب قدیم مصر و آئین مسیح و اخیرا بت‌پرستان حجاز و بابل در تمام این مذاهب موضوع شفاعت ریشه‌ی عمیق داشته است و علت آن این بوده است که پس از آنکه بشر معتقد بوجود خدای بزرگ شد و خدایان دیگر که هنوز در صحنه‌ی عقاید و افکار مردم دارای مقامات عالیه و عرض اندام بودند ناچار هریک پستی از امور خلقت را عهده‌دار بوده و شأنی از شؤون آفرینش را تدبیر می‌نمودند!! و خاضع خاشع بود. از خدایی طلب باران می‌کرد و در سالهای قحط و غلا غضب او را بخود متوجه می‌دانست و برای رفع خشم او قربانیها می‌کرد، و از خدای دریا در بیم و هراس بود و از جزر و مد و طغیان و طوفان آن وحشت داشت، و برای جلب رضای او دختران زیبا را بعنوان عروس دریا با تشریفات خاص تقدیم می‌نمود. و همچنین خدایان جنگ و صلح هر یک در مقام خاص خود موجب امید و بیم مردم بودند تا اینکه در مذهب زردشت که قدرت خدایان تعدیل شده و تحفیف یافت و مدبری کون و صانع عالم بدو خدا (یزدان و اهریمن) اختصاص یافت در اینوقت خدایان دیگر از مقام خداوندی خود استعفا داده و جای خود را خالی کرده بفرشتگان و امشاسپندان دادند و بجای خدای باران تشتر فرشته‌ی باران پای بعرصه‌ی عمل نهاد و با آپوش اهریمن به نبرد پرداخت. و همچنین فرشتگان مهر، امرداد، هریک پست مخصوص خود را تحویل گرفته مشغول رتق و فتق امور عالم شدند: افسانه یونانیان درباره‌ی خدایان نیز در نتیجه گسترش آراء فلاسفه‌ی آن سرزمین جای خود را بعقول عشره و افلاک تسعه سپرد و آن خدایان و این فرشتگان و آن عقول و افلاک با اینکه در اثر اعتقاد بشر بخدای بزرگ از مقام استقلال و استبداد خود نازل شده در تحت ریاست خدای بزرگ قرار گرفتند اما همچنان در مقام اختصاصی خود دارای نوعی استقلال بودند زیرا افسانه‌ی یونانیان مصدر اول و صادر نخستین را در درجه‌ای از تجرد و استعلاء قرار داده بود که شأنش اجل از آن بود که به امور پست خلقت و رزق و اماته و احیاء و سایر شئون آفرینش پرداخته جزئیات را درک کند. لذا این امور ناچیز بفرشتگان و امشاسپندان و خدایان کوچک یا واسطه و شفعاء واگذار شد تا بوسیله‌ی اینان از خدای بزرگ خواسته شود لذا انسان نادان همواره از اقبال و اعراض آنان امیدوار و هراسان بود، از موضوع شفاعت فرشتگان در اعراب جاهلیت و در اخبار اسلامی‌ نیز اثری از آن باقی است چنانکه گفته‌اند حمله‌ی عرش چهار فرشته‌اند که هر یک بصورت یکی از جاندارن است «إن الذي في صورة رجل هو الذي یشفع لبني آدم وأرزاقهم والذي في صورة النسر فهو الذي يشفع للطير» [بلوغ الارب: الوسی 2/253]. یعنی: «آن فرشته‌ای که بصورت مردی است او فرشته‌ایست که برای فرزندان آدم و روزی آنان شفاعت می‌کند و آن فرشته که بصورت کرگس است فرشته‌ایست که برای پرندگان و روزی آنان شفاعت می‌کند». پس مسأله‌ی شفاعت فرشتگان در ادیان گذشته سابقه دارد پیدایش رژیم پادشاهی در میان بشر و ایجاد دستگاه سلطنت و ریاست و تقرب و تبعد افراد برؤسا و پادشاهان و پاداش و کیفر نیکوکاران و بدکاران کم کم کار را بدانجا کشید که کسانی که مورد غضب سلطان و رئیس طائفه و قبیله قرار می‌گرفتند به نزدیکان و خویشان و عزیزان شخص سلطان و رئیس پناه می‌بردند و از عزت و آبروی آن عزیز استفاده کرده از غضب و خشم شاه و رئیس مصون می‌‌ماندند. قهرا محبت آن شخص عزیز و شفیع در قلب مشفوع له قرار می‌گرفت و او را اکرام و انعام نموده برای روز مبادای خود ذخیره می‌نمود. پس در حقیقت منشأ اعتقاد شفاعت انس و عادت دربار سلاطین جبار آن روزگار بود که مدبرتر یک سوگلی و مقرب در پیشگاه شاه می‌شد، شخص مجرم سرتاپا گناه را از کیفر پاک و از عزیزان درگاه کند!!.

عین این عقیده در متدینین پیدا شده و خدایان کوچک با امشاسپندان یا بتان یا فرشتگان یا پیغمبران را نیز داری همان عزت و احترام در پیشگاه خدای بزرگ پنداشته و تصور کردند که در هنگام نزول بلا و بروز قحط و غلا باید اینان را در دربار پروردگار بشفاعت وادارند تا آن بلیه و سختی از ایشان برداشته شود.

این شفاعت در وهله‌ی اول برای امور دنیوی و اصلاح کار معاش بود و هنوز مسأله‌ی معاد بمیان نیامده بود خصوصاً در اعراب جاهلیت که مسأله‌ی شفاعت خدا گرفت که آنان بتان خود را فقط شفعای در نزد خدا می‌‌پنداشتند و می‌گفتند: ﴿هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ﴾ [یونس: 18]. «اینان در نزد خداوند شفیعان ما هستند». چنانکه در تواریخ معتبر در علت پرستش بت در اعراب جاهلیت چنین آمده است که عمرو بن لحی که از اشراف جاهلیت بود از مکه به سوی شام آمد همینکه از سرزمین بلقأ باراضی مآب آمد عمالیق در آنجا بودند مشاهده کرد که آنان بتانی را می‌پرستید به ایشان گفت: «ما هذه الأصنام التي أراكم تعبدون» «این اصنامی‌ را که شما می‌‌پرستید چه چیز است؟» باو گفتند: «هذه أصنام نعبدها فنستمطرها فتمطرنا ونستنصرها فتنصرنا» گفتند: «اینان بتانی هستند که ما از آنها طلب باران می‌کنیم برای ما می‌بارانند و از آنان یاری می‌خواهیم ما را یاری می‌کنند». عمرو بن لحی به ایشان گفت: آیا بمن صنم را نمی‌دهید که به سرزمین عرب ببرم تا او را عبادت کنند لذا به او بتی دادند که نامش هبل بود. پس وی آن را بمکه آورده نصب کرد و مردم را امر کرد که او را عبادت کرده تعظیم نمایند. [سیرة ابن هشام: 1/82، البداية والنهاية: 2/188].

تا جائی که از پیغمبر خدا هم توقع آن را داشتند که شفاعت بتان را تصدیق نماید چنانکه (بتان غرانیق نمونه‌ای از این توقع بی‌جاست که «إنهن الغرانيق العلى وإن شفاعتهن لترتجى» اما این شفاعت هر چه بود برای امور دنیوی و اصلاح امر معاش بود زیرا اعراب جاهلیت و بت‌پرستان به آخرت ایمان نداشتند که از بتان شفاعت نجات از عذاب و دخول بهشت را خواستار شوند. و چنانکه الوسی در [بلوغ الارب: ص 198] آورده است می‌نویسد: «شبهات العرب كانت مقصورة علی إنكار البعث وجحد إرسال الرسل». یعنی: «عرب در مسأله دین بدو چیز شبهه‌اش منحصر بود: اول مسأله‌ی بعثت و انگیزش روز رستاخیز بود، و دوم انکار ارسال رسل». چنانکه آیات بسیاری در قرآن شاهد این دعوی و مبیّن این معنی است که آنان اصلا اعتقاد به حیات بعد از مرگ نداشتند و پیغمبر خدا را که خبر می‌داد که پس از زندگانی این جهان بشرحیات دیگری بی‌پایان در پی دارد مسخره کرده می‌گفتند: ﴿هَلۡ نَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ رَجُلٖ يُنَبِّئُكُمۡ إِذَا مُزِّقۡتُمۡ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمۡ لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدٍ﴾ [سبأ: 7]. یعنی: «آیا می‌خواهید شما را راهنمائی کنم بمردی که خبر می‌دهد که چون ریزه ریزه شدید باز آ فریده می‌شوید». و در حضور پیغمبر ص استخوان‌های مردگان را آورده و می‌گفتند: ﴿مَن يُحۡيِ ٱلۡعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٞ﴾ [یس: 78]. «چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالیکه پوسیده است؟».

﴿أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ ١٦ أَوَ ءَابَآؤُنَا ٱلۡأَوَّلُونَ﴾ [الصافات: 16-17]. «آیا هنگامى كه ما مُردیم و به خاک و استخوان مبدّل شدیم، بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟! یا پدران نخستین ما (بازمى‏گردند)؟!» و از اشعار معروف آنهاست که می‌گفتند: «حيات ثم موت، ثم نشر، حديث خرافة يا أم عمرو». و اول کسیکه از عرب ایمان به بعث داشته است قس بن ساعده است که گفته‌اند: «وهو أول من آمن بالبعث من أهل الجاهلية». و او معاصر رسول الله ص بوده است چنانکه جاحظ در کتاب «البیان والتبین» گفته است: «لأنّ رسولَ اللّـَه هو الذي رَوَى كلامَ قسّ بن ساعدةَ وموقفَه على جمله بعُكاظ وموعظتَه، وهو الذي رواهُ لقريشٍ والعرب، وهو الذي عَجبَ من حُسْنه وأظْهَر من تصويبه». و او تنها کسی بوده است که چنین عقیده‌ای داشته است و از کس دیگر چنین عقیده‌ای در جاهلیت شهرت ندارد.

پس درمیان اعراب کسی اعتقاد بآخرت نداشته که در آن مسأله‌ی شفاعت از گناهان را پیش بیاورد. چون چنین کسانی اعتقاد بآخرت نداشته لذا شفاعت اخروی را هم از معبودان خود نمی‌خواستند بلکه فقط در امور زندگی و شئون حیات را از آنان خواستار بودند چنانکه زردشتیان از امشاسپندان و فرشتگان باد و باران توقع ترحم و شفاعت در امر باد و باران را می‌خواستند فقط در مذهب مسیح که سخن از حیات بعد از مرگ و دخول در ملکوت آسمان بود مسأله‌ی شفاعت جنبه‌ی دیگری گرفت. و شاید افراد نادری نیز از مذاهب دیگر بودند.

پس آیات شفاعت که در قرآن است و آن را منوط و موقوف به اذن خدا می‌داند بسیاری از آن مرتبط به همین شفاعت در امر معیشت است که در امم گذشته مخصوصاً در جاهلیت محیط نزول قرآن سابقه داشته است مانند آیه‌ی شریفه 255 سوره بقره که می‌فرماید: ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ﴾ [البقرة: 255]. «چه كسى است كه بدون حكم او در پیشگاهش شفاعت كند؟» که ما قبل آن این جمله‌ی شریفه است: ﴿لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ﴾ [البقرة: 255]. «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست». وما بعد آن ﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ﴾ [البقرة: 255]. «گذشته و [حال و] آینده آنان را مى‏داند» که معلوم است اصلاً سخنی از آخرت نیست تا شفاعت آن منظور باشد. و همچنین آیه‌ی شریفه 23 سوره یس که می‌فرماید: ﴿ءَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً إِن يُرِدۡنِ ٱلرَّحۡمَٰنُ بِضُرّٖ لَّا تُغۡنِ عَنِّي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يُنقِذُونِ﴾ [یس: 23]. یعنی: «آیا من غیر از خدا خدایانی را گیرم که اگر خدای رحمن برای من بدی را بخواهد شفاعت آنان چیزی را از من کفایت کند و مرا از او نرهانند» و نیز آیه‌ی شریفه 3 سوره یونس که می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۖ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ إِذۡنِهِۦۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُوهُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [یونس: 3]. یعنی: «همان پرودگار آسمانها و زمین را در شش روز آفرید پس بر عرش استوى یافت او خود تدبیر امور مى‏کند هیچ میانجی و واسطه‏ای نیست مگر به اذن او پروردگارتان خداست پس او را بپرستید..». و آیه شریفه 4 سوره سجده که می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ مَا لَكُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيّٖ وَلَا شَفِيعٍۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ [السجدة: 4]. «خداوند كسى است كه آسمانها و زمین و آنچه را كه ما بین آنهاست در شش روز آفرید آن گاه بر عرش استوا نمود. جز او هیچ دوست و شفاعت كننده‏اى ندارید. آیا پند نمى‏پذیرید؟» و آیات دیگر که در این آیات شریفه نفی شفاعت از تدبیر امور آسمان و زمین و ضرر و نفع رسانیدن شفیعان بدون اذن پروردگار جهان می‌کند یعنی همان شفاعت و واسطه‏ای که زردشتیان از امشاسکپندان و تابعین فلاسفه از عقول عشره و مردم جاهلیت از بتان و فرستگان انتظار داشته) قرآن کریم خود تصدیق می‌نماید که پاره‏ای از امر خلقت بتوسط فرشتگان انجام می‌گرد چنانکه امر موت را به ملک الموت نسبت می‌دهد که: ﴿قُلۡ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلۡمَوۡتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ بِكُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ تُرۡجَعُونَ﴾ [السجدة: 11]. یعنی: «بگو: (ای محمد) که فرشته‌ی مرگی که بشما گماشته شده است جان شما را می‌گیرد». یا جمله‌ی: ﴿تَوَفَّتۡهُ رُسُلُنَا وَهُمۡ لَا يُفَرِّطُونَ﴾ [الأنعام: 61]. یعنی: «آنگاه فرستندگان ما او را جان می‌ستانند و کوتاهی نمی‌‏کنند». و تدبیر پاره‏ای امور را بفرشتگان نسبت می‌دهد: ﴿فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا﴾ [النازعات: 5]. یعنی: «قسم بفرشتگانی که تدبیرکنندگان امورند». ﴿وَإِنَّ عَلَيۡكُمۡ لَحَٰفِظِينَ﴾ [الانفطار: 10]. یعنی: «همانا برشما هرآینه نگهبانانی است». ﴿إِن كُلُّ نَفۡسٖ لَّمَّا عَلَيۡهَا حَافِظٞ﴾ [الطارق: 4]. یعنی: «بر هر نفس البته نگهبانی است». و از این قبیل، اما هیچکدام اینان بدون اذن پروردگار جهان در کون و مکان تصرفاتی ندارند و بسیاری از آنان را هیچگونه تصرفی در امر خلقت و غیر آن نیست، چنانکه در آیه 27 سوره النجم می‌فرماید:

﴿وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ﴾ [النجم: 26]. یعنی: «و ای بسا فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند لیکن شفاعت و واسطه‏ای ایشان سودی ندارد جز اینکه خدا برای هر کس که بخواهد و بپسندد اجازه دهد». و این آیه ناظر به همان بت‏پرستان است که در آیات قبل عقیده آنانرا در خصوص پرستش فرشتگان که صورت آنان را به شکل بتان در آورده‏اند مذمت کرده مى‏فرماید: ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ٢٠ أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَلَهُ ٱلۡأُنثَىٰ ٢١ تِلۡكَ إِذٗا قِسۡمَةٞ ضِيزَىٰٓ ٢٢﴾ [النجم: 19-22]. «آیا به «لات» و «عزّى» نگریسته‏اید؟ و به «منات» سومین [بت‏] بى‏ارزش [چه؟] آیا شما پسر دارید و او دختر؟ این [تقسیم‏] آن گاه تقسیم بیدادگرانه است». و نیز مربوط به شفاعت عامه و استغفاری است که فرشتگان می‌‏کنند بعد از آنکه نفی شفاعت از فرشتگان می‌کند مگر آن فرشته مأذون یا آن کسی که خدا برای او امری را بخواهد و بپسندد در دنبال آن می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ لَيُسَمُّونَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ تَسۡمِيَةَ ٱلۡأُنثَىٰ﴾ [النجم: 27]. یعنی: «این بت‏پرستان که ملائکه را بنام دختران خدا می‌نامند اصلاً ایمان به آخرت نداشتند». و بفرمایش آیه‌ی 29 همین سوره ﴿وَلَمۡ يُرِدۡ إِلَّا ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا﴾ [النجم: 29]. «ایشان جز زندگی دنیا چیزی نمی‌خواستند»، پس شفاعت اخروی را از آنان انتظار نداشتند و خیال می‌کردند که آنان در زندگی دنیا می‌توانند شفاعت کنند. خدای متعال نیز آنان را از این عقیده مذمت می‌نماید که هیچکس بدون اذن او نمی‌تواند در امر دنیا و آخرت دخالت نماید در آیه‌ی 43 سوره زمر نیز ایشان را مذمت می‌کند که اینان غیر خدا را شفیع گرفته‏اند و می‌فرماید: ﴿أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَۚ قُلۡ أَوَلَوۡ كَانُواْ لَا يَمۡلِكُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَعۡقِلُونَ ٤٣ قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗاۖ لَّهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٤٤﴾ [الزمر: 43-44]. «آیا آنان غیر از خدا شفیعانى گرفته‏اند؟! به آنان بگو: آیا (از آنها شفاعت مى‏طلبید) هر چند مالک چیزى نباشند و درک و شعورى براى آنها نباشد؟!. بگو: تمام شفاعت از آن خداست، (زیرا) حاكمیت آسمانها و زمین از آن اوست و سپس همه شما را به سوى او باز مى‏گردانند!» یعنی: غیر خدا را نباید شفیع گرفت زیرا ملک آسمان و زمین از آن اوست و کس دیگر را در آن تصرفی نیست و بلا فاصله می‌فرماید: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُ ٱشۡمَأَزَّتۡ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ٤٥ قُلِ ٱللَّهُمَّ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ عَٰلِمَ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ أَنتَ تَحۡكُمُ بَيۡنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ٤٦﴾ [الزمر: 45-46]. یعنی: «هنگامی‌که خدا به یگانگى‏اش یاد شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نمی‏آورند می‌گیرد اما هنگامی‌که معبودانی جز خدا مذکور شوند در این هنگام آنان شادمان گردند، بگو: خداوندا، ای پدید آورنده آسمانها و زمین، دانای نهان و آشکارا، تو خود در میان بندگانت بر سر آنچه [از عقاید و عبادات‏] اختلاف مى‏كردند، داورى خواهى كرد». در این آیات شریفه بخوبی روشن است که شفاعتی که بت‏پرستان از برای شفعاء خود قائل‏اند در امور دنیوی است و آنان اصلاً اعتقاد به آخرت نداشتند و آن شفاعت را قرآن نفی کرده می‌فرماید: ﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗاۖ لَّهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [الزمر: 44]. «بگو: شفاعت -سراسر- از آن خداست. فرمانروایى آسمانها و زمین از آن اوست». که معلوم می‌دارد که ملک و ملکوت آسمان و زمین بدست خدا بوده زیرا او آفریننده آنهاست و کسی را در ملک او حق فضولی نیست و چیزی از او خواستن شرک است و هر که هر چه بخواهد و انتظار داشته باشد باید فقط از خدا بخوهد اگر هم بت‏پرستان بوجود ارواح بعد از مرگ قائل بودند بحساب و کتاب و ثواب و عقابی قائل نبودند تا نیازمند شفاعت باشند. پس شفاعت در مذهب آنها منحصر بامور دنیوی بوده که خدا آن را نفی و یا موکول و موقوف باذن خود می‌فرماید که اگر ملائکه هم دستی در تدبیر امور دارند باذن پروردگار است که خدای دو جهان آن امور را به ایشان واگذار کرده است و آنان تنها بر امر و اذن و حول و قوه او تدبیر پاره‏ای از امور مى‏كنند.

در قرآن مجید هیچ آیه و جمله‏ای یافت نمی‌شود که شفاعت کسی را در باره کسی دیگر در روز قیامت قائل باشد! بلکه آیات قرآن عموما نفی شفاعت و کفایت کسی از برای دیگر در عذاب اخروی می‌نماید چنانکه: 1- در آیه‌ی 41 از سوره دخان می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ لَا يُغۡنِي مَوۡلًى عَن مَّوۡلٗى شَيۡ‍ٔٗا وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٤١﴾ [الدخان: 41]. : یعنی: «روزی که هیچ دوستی از دوستی چیزی را کفایت نکند و نتوانند ایشان را یاری کنند».

2- در سوره (بقره) 254 می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞۗ وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ [البقرة: 254]. «ای کسانیکه ایمان آورده‏اید، انفاق کنید از آنچه روزی شما داده‏ایم پیش از آنکه روزی که در آن خرید و فروش نیست و دوستی نمی‌باشد و شفاعتی نیست و کافران (باین حقیقت) ستمگارانند». یعنی: در نتیجه مغرور بودن بشفاعت بسا که مرتکب معصیت شوند و به خویشتن ستم کنند، که در این آیه آب پاک بدست آنهائی که تصور می‌کنند نفی شفاعت فقط درباره‌ی کفار و بت‏پرستان است لیکن مؤمنان را از آن بهره‌ی است ریخته و تو گوئی: می‌فرماید: آنانکه این معنی را باور ندارند و برای خود شفیعی تصور می‌کنند که آنان را از عذاب الهی می‌رهاند به این آیات کافر بوده و بخود ظلم می‌کنند.

در آیه‌ی 51 سوره الانعام می‌فرماید: ﴿وَأَنذِرۡ بِهِ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحۡشَرُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ لَيۡسَ لَهُم مِّن دُونِهِۦ وَلِيّٞ وَلَا شَفِيعٞ لَّعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ٥١﴾ [الأنعام: 51]. یعنی: «بوسیله‌ی آیات وحی کسانی را که خوف آن دارند که بجانب پروردگار خود محشور می‌شوند بیم ده و بترسان که برای ایشان جز خدا دوستی و شفیعی نیست تا شاید پرهیزگار شوند». و در همین سوره آیه 70 می‌فرماید: ﴿وَذَكِّرۡ بِهِۦٓ أَن تُبۡسَلَ نَفۡسُۢ بِمَا كَسَبَتۡ لَيۡسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٞ وَلَا شَفِيعٞ وَإِن تَعۡدِلۡ كُلَّ عَدۡلٖ لَّا يُؤۡخَذۡ مِنۡهَآ﴾ [الأنعام: 70].**.** «و به آن (قرآن) پند ده تا مبادا كسى به [سزاى‏] آنچه (گناهى) كه كرده است از پاداش محروم شود. برایش جز خداوند دوست و شفیعى نیست و اگر هر فدیه‏اى را به جاى [رهانیدن‏] خود دهد، از او گرفته نمى‏شود». که در تمام این آیات نفی شفاعت کرده و جای طمع خام برای کسی باقی نگذاشته است. و مخصوصاً مؤمنین را از مسأله‌ی شفاعت مایوس می‌کند. آری، چیزی که دستاویز مدعیان شفاعت است آیاتی است که پس از آنکه قرآن نفی شفاعت کرده است کلمه إلا استثناء در آن آمده است مانند این آیه شریفه که درسوره مریم است: ﴿وَنَسُوقُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرۡدٗا ٨٦ لَّا يَمۡلِكُونَ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا ٨٧﴾ [مریم: 86-87]. در حالیکه همین آیه هم نفی شفاعت می‌کند زیرا می‌فرماید: «مجرمین را بسوی جهنم می‌رانیم و مالک شفاعت نمی‌شوند مگر کسیکه در نزد خدا پیمانی گرفته است». و این عهد و پیمان اشاره به عهده و پیمانی است که در آیه 80 سوره بقره می‌فرماید: هنگامی‌که یهود را مذمت می‌کند: ﴿وَقَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَةٗۚ قُلۡ أَتَّخَذۡتُمۡ عِندَ ٱللَّهِ عَهۡدٗا فَلَن يُخۡلِفَ ٱللَّهُ عَهۡدَهُۥٓۖ أَمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٨٠﴾ [البقرة: 80]. یعنی: «یهود گفتند که آتش ما را جز ایامی‌ چند مساس نخواهد کرد بگو (ای محمد) آیا در نزد خدا پیمانی بدان گرفته‏اید؟ اگر چنین باشد خدا پیمان خود را خلاف نخواهد کرد. آیا چیزی که نمی‌دانید بر خدا می‌گوئید؟». یعنی: اگر با خدا چنین پیمانی بسته‏اید که هر قدر شما جرم و گناه کنید باز هم مورد شفاعت و بخشش قرار می‌گیرید البته خدا در آنصورت به پیمان خود وفا خواهد کرد!!. در حقیقت استثنأ منقطع است. یعنی چنین چیزی نیست و خدا با کسی چنین پیمانی ندارد. و شاید مراد عهدی است که می‌فرماید: ﴿أَن لَّا تَعۡبُدُواْ ٱلشَّيۡطَٰنَ.... وَأَنِ ٱعۡبُدُونِيۚ﴾ [یس: 60-61]. «شیطان را نپرستید ... و مرا بپرستید» اساساً مسأله‌ی شفاعت بقدری مورد انکار قرآن است که چنانکه قبلاً هم گفته‏ایم و در سوره یونس آیه‌ی 18 هنگامی‌که خدای متعال از قول بت‏پرستان نقل کرده مفرماید: ﴿وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ﴾ [یونس: 18]. بلا فاصله می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَتُنَبِّ‍ُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ﴾ [یونس: 18]([[2]](#footnote-2)). یعنی: «آیا شما خدا را خبر می‌دهید بچیزی كه نه در آسمانها و نه در زمین بدان علمی‌ ندارد». یعنی اصلا خدا در ملک خود چنین چیزی را باور نمی‌کند که شفعائی هم در دربار او باشد..و این مثل و مانند آن است که کسی بشما خبر دهد که فلان کس یا جامه و خانه شما شریک است یا در خانه شما فلان چیز یا فلان شخص است و شما با علم کامل از آن اظهار بى‏اطلاعی نمائید و گوینده آن را بنادانی فضولانه ملامت کند. آنگاه خدا مسأله شفاعت گرفتن را شرک دانسته اینگونه شفاعت را فضولی مالکانه و گستاخانه در ملک و ملکوت الهی می‌شمارد و طرداً وردا می‌فرماید: «منزه است و متعالی از آنچه مشرکان برای خدا در ملک او شریک قایل می‌شوند» چنانچه غُلات شیعه چنین شفاعتی را در باره‌ی امامان قایل‏اند. و پاره‏ای از ارباب مذهب درباره روساء دینی خود معتقدند.

حقیقت شفاعت

پاره‏ای از آیات شریفه قرآن شفاعت را موکول به اذن خدا کرده است البته درباره‌ی کسانیکه خدا از ایشان راضی بوده باشد و این دسته تنها مؤمنینند که شفاعت خاصی را درباه‌ی آنان قائل است:

در آیه‌ی شریفه‌ی 109 سوره‌ی طه می‌فرماید: ﴿يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا ١٠٩﴾ [طه: 109]. یعنی: «در آنروز (روز قیامت) شفاعت هیچ نفعی ندارد مگر برای آن کسیکه خدا بدان دستوری قبلاً داده و گفتاری را درباره‌ی او پسندیده باشد» (کلمه‌ی لا تنفع) مضارع ولی کلمه‌ی اذن ماضی است). و در آیه‌ی شریفه 22 و 23 سوره‌ی سبأ می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٢٣﴾ [سبأ: 22-023]. که در این آیه‌ی نیز نفی شفاعت مى‏كند مگر کسیکه خدا برای او دستور شفاعت داده باشد ترجمه‌ی آیه چنین است: «بگو بخوانید کسانی را که مى‏پندارید جز خدا را (یعنی معبودان پنداری را) آنان مالک سنگینی ذره‏ای را در آسمانها و نه در زمین نیستند و در آسمان و زمین شرکتی با خدا ندارند و برای خدا از آن معبودان پشتیبانی نیست. و شفاعت به نزد او سود نبخشد مگر براى كسى كه برایش اجازه داده باشد. تا وقتى كه نگرانى را از دلهایشان دور سازند، گویند: پروردگارتان چه گفت؟ گویند: حقّ. و او بلند مرتبه بزرگ است». یا در آیات شریفه‌ی 84 تا 86 سورة الزخرف می‌فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي فِي ٱلسَّمَآءِ إِلَٰهٞ وَفِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَٰهٞۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡعَلِيمُ ٨٤ وَتَبَارَكَ ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَعِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٨٥ وَلَا يَمۡلِكُ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِهِ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٨٦﴾ [الزخرف: 84-86]. یعنی: «و او خدائی است که در آسمان ودر زمین خدای برآرونده حاجات است و حکیمی‌ پس داناست و مبارک است آن، پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است از اوست و در نزد اوست علم قیامت و بسوی او باز برمى‏گردید و مالک شفاعت نمى‏شوند کسانیکه غیر او را بخوانند مگر آنانیکه گواهی بحق داده و دانا بآن بوده باشند». یا در آیه‌ی شریفه‌ی 26 و28 سوره الانبیا که مى‏فرماید: ﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥۚ بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ ٢٦ لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ ٢٧ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ وَهُم مِّنۡ خَشۡيَتِهِۦ مُشۡفِقُونَ ٢٨﴾ [الأنبیاء: 26-28]. یعنی: «بت‏پرستان گفتند: خدا فرزندی فرا گرفته است. پاک و منزه است خدا از چنین نسبت، بلکه فرشتگان بندگان گرامى‏اند که پیشی بفرمان خدا نمى‏گیرند (یعنی قبل از دستور خدا کاری انجام نمى‏دهند) و ایشان بفرمان او بکار مى‏پردازند و میانجیگری و شفاعت نمى‏كنند جز در باره‌ی کسیکه پسندیده باشد و با اینحال از خوف پروردگار ترسانند». آیه‌ی شریفه شرح صفات و اختصاصات فرشتگان است که در این آیات پس از اینکه پروردگار جهان احاطه‌ی ذات اقدس خود را بملکوت زمین و آسمان یادآور مى‏شود و کسانی غیر او را که مشرکین مى‏خوانند هیچ و پوچ معرفی مى‏كند، آنگاه شفاعت را درباره کسانیکه پسندیده خدا باشند و شهادت بحق داده باشند و در هنگام شفاعت بحدود وظائف شفاعت دانا باشند که از چه کس و در چه مورد شفاعت مى‏كنند حق شفاعت و استفاده از آن مى‏دهد. از این آیات برمى‏آید که شفاعتی در کار است هر چند از آن پسندیدگان و گواهان بحق و آنانکه همواره از خدا خائف‏اند و بدستور او عمل مى‏كنند برخوردار خواهند شد. در حالیکه در آیات قبل ثابت شد که اصلاً در روز قیامت شفاعتی نیست.. آیا اختلاف و تناقض در این مطلب نیست؟. اینک ما این مطلب را برهنمائی قرآن کریم که مدد بخش عقل و وجدان سلیم است توضیح مى‏دهیم، ان شاءالله.

چنانکه قبلاً هم یادآور شدیم در کتاب مجید آسمانی ما هیچ آیه و اشاره‏ای بشفاعت انسانی برای انسانی اعم از پیغمبر و غیر پیغمبر نیامده و آنرا ثابت نکرده است. و تمام آیاتی که در آن کلمه‌ی شفاعت آمده است اعم از نفی و اثبات درباره‌ی بتان که خدایان مشرکین بودند یا فرشتگان که مدبر و متصرف درباره‏ای از شئون خلقت و امور مأذونه‌ی آسمان وزمین هستند مى‏باشد و این دو طائفه (بتان و فرشتگان هیچکدام انسان نیستند که درباه‌ی انسان شفاعت کنند پس با دقت و تأمل و تعمق در آیات شریفه معلوم مى‏شود که هیچ انسانی برای انسانی شفیع نخواهد بود. تنها از آیاتی که مى‏توان شفاعت انسانی را برای انسانی استنباط نمود آیاتی است که در آن مؤمنی برای مؤمنی استغفار مى‏كند خواه آن مؤمن استغفار کننده پیغمبر باشد یا غیر پیغمبر شفاعت انسانی برای انسانی نیز همین است و بس! و حتی شفاعت فرشتگان هم درباره زمینیان جزء استغفار نیست چنانکه می‌آید.

و این معنی علاوه بر آنکه تشخیص عقل و وجدان و صریح آیات شریفه‌ی قرآن است که بعد از این خواهد آمد ان شاء الله، از متون روایت صحیحه و دقت در احادیث شریفه هم بروشنی بدست مى‏آید. مضمون این معنی در احادیث فریقین است که شفاعت همان استغفار است.

1- چنانکه در حدیث شریفی که در بحار الانوار 19/65 چاپ کمپانی از امالی صدوق آورده است این معنی بصراحت بدست می‌آید: «عن ابن علوان عن الصادق عن آبائه ‡ قال: قال رسول الله : ما من مؤمن أو مؤمنة من أول الدهر أو هو آت إلى يوم القيامة إلا وهم شفعاء لـمن يقول في دعائه اللهم اغفر للمؤمنين والـمؤمنات». یعنی: «هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‏ای نیست از اول روز زندگی بشر یا اینکه بعد از این بیاید تا روز قیامت که آنان همان شفیعانند که در دعا مى‏گوید: اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات» پس شفاعت مؤمنان در حق یکدیگر همان استغفاری است که در باره‌ی یکدیگر مى‏كنند. استغفار برای چهل مؤمن در نماز شب یعنی شفاعت برای چهل مؤمن.

2- ایضا در [بحار الانوار: 18/285 چاپ کمپانی از علل الشرایع وعیون اخبار الرضا] «عن فضل بن شادان فیما رواه من العلل عن الرضا قال: إنما أمروا بالصلوة على الميت ليشفعوا له ويدعوا له بالـمغفرة لأنه لم يكن في وقت من الأوقات أحوج إلى الشفاعة فيه والطلب والاستغفار من تلك الساعة... وأريد بها الشفاعة لهذا العبد الذي قد تخلى عما خلف واحتاج إلى ما قدم». یعنی: «حضرت رضا فرمود مؤمنین مأمور شده‏اند بنماز خواندن بر میت تا برای او شفاعت کنند و بمغفرت و آمرزش دعا نمایند زیرا در هیچ وقتی از اوقات این مؤمن مرده بشفاعت و استغفار و طلب آمرزش از این ساعت محتاجتر نیست و مقصود از نماز، شفاعت است برای این بنده‏ای که از آنچه گذاشت دستش خالی مانده و اکنون محتاج است بدانچه از پیش فرستاده است».

آری، چون آخرین روز از عمر دنیا و اولین روز او از عمر آخرت است و روزی است که مؤمنین زنده بخوبی مى‏توانند حسن اعمال و اخلاق او را در نظر بیاورند و برای او طلب آمرزش نمایند مقصود حضرت هم همین است. یعنی حسن اعمال او انگیزه‌ی استغفار مؤمنین است برای او.

3- طریحی در مجمع البحرین در ذیل کلمه شفع فرموده است: «الـمراد بالشفاعة الحسنة الدعاء للمؤمنين والشفاعة السيئة الدعاء عليهم، وفي حديث الصلوة على الـميت وإن كان الـمستضعف لسبيل منك فاستغفر له على وجه الشفاعة منك لا على وجه الولاية». یعنی: «مراد از شفاعت حسنه دعا کردن در حق مؤمنین است و شفاعت سیئه نفرین کردن بر ایشان است. و در احادیث نماز بر میت آمده است که اگر آن میت مستضعف بود یعنی شیعه‌ی کامل نبود در آنطریقی که تو هستی پس برای او استغفار کن بعنوان شفاعت نه بعنوان ولایت». یعنی اگر شیعه نبود چون مسلمان است پس بعنوان مسلمان بودن از او شفاعت کن.

4- در تفسیر صافی ذیل آیه‌ی شریفه: ﴿مَّن يَشۡفَعۡ شَفَٰعَةً حَسَنَةٗ يَكُن لَّهُۥ نَصِيبٞ مِّنۡهَاۖ وَمَن يَشۡفَعۡ شَفَٰعَةٗ سَيِّئَةٗ يَكُن لَّهُۥ كِفۡلٞ مِّنۡهَاۗ﴾ [النساء: 85]. حدیثی از کافی از حضرت زین العابدین علی بن الحسین آورده است که موید این معنی است که شفاعت همان استغفار است.

5- در «من لا یحضره الفقیه باب الصلوة علی الـمیت» از حضرت صادق همان حدیث طریحی را آورده است که شفاعت همان دعائی است که مؤمینان برای یک دیگر مى‏كنند.

6- در کتاب «شریف کافی باب الصلوة علی الـمؤمنین در التکبیر والدعاء» در روایت از اسماعیل بن عبدالخالق بن عبدالله از حضرت صادق که فرمود: در نماز بر جنائز می‌گوئی: «اللهم أنت خلقت هذه النفس وأنت أمتها تعلم سرها وعلانيتها أتيناك شافعين فيها فشفعنا». یعنی: «خدایا تو این نفس را آفریدی و تو خود آنرا می‌رانیدی و تو اعمال نهان و آشکار او را می‌دانی ما بسوی تو بعنوان شفاعت آمده‏ایم پس شفاعت ما را بپذیر».

7- و نیز در همین «باب الصلاة علی الـمستضعف» در روایت از ثابت بن ابی القدام از حضرت باقر آمده است که آن حضرت بر جنازه‏ای نماز خواند و در آخر دعا این جمله را بخدا عرض کرد: «وقد جئناك شافعين له بعد موته فإن كان مستوجبا فشفعنا فيه واحشر مع من كان يتولاه». یعنی: «خدایا ما بعد از مرگ این شخص بعنوان شفاعت بجانب تو آمده‏ایم پس اگر او مستوجب شفاعت است ما را در باره او شفیع قرار بده و او را با آن کسی که دوست دارد محشور فرما».

8- در کتاب «الصلوة جواهر الکلام از من لا یحضره الفقیه باب الصلاَة علی الـمیت» از حضرت باقر روایت کرده است که فرمود: «من تبع جنازة إمرء مسلم أعطي يوم القيامة أربع شفاعات»... علاوه بر اینکه شفاعت او در دنیا است دلالت بر تجسیم شفاعت او در آخرت است.

9- علامه حلی / در [تذکرة الفقها: ص 45] می‌فرماید: «والصلوة علی الـمیت استغفار وشفاعة». که نماز خواند بر میت همان استغفار است و استغفار همان شفاعت است که در دنیا انجام می‌شود و حدیثی که مرحوم شهید اول در الذکری از حضرت رضا آورده است مؤید این حقیقت است که فرمود: «إمامك شفيعك إلى الله فلا تجعل شفيعك سفيها ولا فاسقا». زیرا امام نماز از زبان تو با خدا مناجات می‌کند.

10- در کتاب مستدرك الوسائل مرحوم حاجی نوری 1/118 از کتاب الـمغازی محمد بن علی حسین از ابوالملیح بن اسامة «قال: سمعت رسول الله يقول: لا يصلي على رجل أربعون رجلا فيشفعون له إلا غفر الله له». یعنی: «از رسول الله ص شنیدم که می‌فرمود: بر جنازه هیج مردی چهل مرد نماز نخواند که درباره او شفاعت کنند مگر اینکه خدا او را می‌آمرزد». احادیث در این باب که مشعر آن است که شفاعت مؤمنین در حق یکدیگر و شفاعت پیغمبر به درباره امت همان استغفار است که در همین دنیا صورت می‌گردد، در آخرت مجسم و مشفوع له از آن منتفع می‌شود بسیار است که ما به همین ده مورد اکتفا کردیم و اتفاقا در کتب عامه هم اینگونه احادیث موجود است و ما برای نمونه چند حدیث می‌آوریم تا یقین شود که شفاعتی که در آخرت نفع می‌بخشد همین شفاعتی است که در دنیا در باره شخصی انجام می‌شود که مستحق آن است چنانکه بباید.

اینک احادیثی که در این معنی در کتب عامه است

1- در [صحیح مسلم: 3/53] از ابن عباس ب از پیغمبر خدا ص آورده است که آنحضرت فرمود: «ما من رجل مسلم يموت فيقوم على جنازته أربعون رجلا لا يشركون بالله شيئا إلا شفعهم الله فيه». یعنی: «هیچ مرد مسلمانی نیست که بمیرد و آنگاه بر جنازه‌ی او چهل نفر مردیکه چیزی را با خدا شریک نگرفته‌اند بایستند جز اینکه خدا ایشانرا در باره‌ی آن میت شفیع می‌گرداند».

2- در [سنن نسائی: 4/262 باب فضل من صلی علیه مائة]. از عائشه ام المؤمنین ل روایت کرده است که رسول الله ص فرمود: «مَا مِنْ مَيِّتٍ يُصَلِّي عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنْ النَّاسِ يَبْلُغُونَ أَنْ يَكُونُوا مِائَةً إِلَّا شُفِّعُوا فِيهِ». یعنی: «هیچ مرده‌ای نیست که بر او در حدود صد نفر نماز گذارند که شفاعت نمایند جز اینکه شفاعت ایشان درباره‌ی او پذیرفته است».

3- در [صحیح مسلم: 3/53 و در سنن نسائی: 4/62]. پیغمبرخدا فرمود: «لَا يَمُوتُ أَحَدٌ مِنْ الْمُسْلِمِينَ فَيُصَلِّي عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنْ النَّاسِ فَيَبْلُغُوا أَنْ يَكُونُوا مِائَةً فَيَشْفَعُوا إِلَّا شُفِّعُوا فِيهِ». معنی همان مضمون حدیث فوق است.

4- ایضا در سنن نسائی از ابو بکار حکم بن فروخ روایت است که گفت: «صَلَّى بِنَا أَبُو الْمَلِيحِ عَلَى جَنَازَةٍ فَظَنَنَّا أَنَّهُ قَدْ كَبَّرَ فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ وَلْتَحْسُنْ شَفَاعَتُكُمْ قَالَ أَبُو الْمَلِيحِ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ وَهُوَ ابْنُ سَلِيطٍ عَنْ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَهِيَ مَيْمُونَةُ زَوْجُ قَالَتْ خْبَرَنِي النَّبِيُّ قَالَ مَا مِنْ مَيِّتٍ يُصَلِّي عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنْ النَّاسِ إِلَّا شُفِّعُوا فِيهِ فَسَأَلْتُ أَبَا الْمَلِيحِ عَنْ الْأُمَّةِ فَقَالَ أَرْبَعُونَ». [این حدیث در مسند احمد: ص 6/331] نیز آمده است.

5- در [سنن ابن ماجه» ص 477 و در مسند احمد 1/277 و همچنین در صفحات 266 و 32 و 40 و 97 و 231 جلد ششم] «عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ هَلَكَ ابْنٌ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ اخْرجُوا بِابْنِى فَأَشْهَدُ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: مَا مِنْ أَرْبَعِينَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَشْفَعُونَ لِمُؤْمِنٍ إِلاَّ شَفَّعَهُمُ اللَّهُ فیه» این احادیث پنجگانه که مضمون آن مورد اتفاق جمیع ائمه‌ی محدثین اهل اسلام است حاکی است که شفاعت عبارت از همان استغفاری است که مؤمنین در همه حال خصوصآً در هنگام نماز میت برای یکدیگر می‌کنند که در دنیا شاهد اعمال یکدیگرند و نیکوکار و بدکار را تا حدی می‌شناسند و آنرا که لایق دیدند برای او طلب مغفرت یعنی شفاعت می‌کنند. شفاعتی که در اسلام آمده که انسانی برای انسانی انجام می‌دهد همان دعا و استغفار است که پیغمبر برای مؤمنین یا مؤمنین برای یکدیگر در دنیا بعنوان اطاعت و عبادت خدا انجام می‌دهند و بر این معنی شرع و عقل و وجدان و لغت گواهی می‌دهند چنانکه از علمای لغت خاصه فخر الدین طریحی چنانکه گذشت در «مجمع البحرین» گفته است: «الـمراد بالشفاعة الحسنة الدعاء للمؤمنين». و از علامه فخر الدین رازی در [تفسیر کبیر خود 1/35 چاپ قدیم مصر] باین معنی متفطن است که می‌فرماید: «إن الله لـما أمر محمدا ص بالاستغفار..... ولا معنى للشفاعة إلا هذا». که آنجائی که خدا پیغمبر خود محمد ص را امر باستغفار برای امت کرد همان شفاعت است و معنائی برای شفاعت جز همین استغفار نیست. پس شفاعت پیغمبر هم همان استغفار است که طبق فرمان پروردگار: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد: 19]. یعنی: «برای گناهان خود و برای مؤمنین و مؤمنات استغفار کن» شفاعت می‌کند. و روایات وارده از ائمه‌ی اسلام نیز مبین و مؤید همین حقیقت است:

مرحوم شیخ طوسی در تفسیر گرانقدر خود [التبیان: 1/443، چاپ تهران] در ذیل تفسیر آیه‌ی شریف 64 از سوره النساء که می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ٦٤﴾ [النساء: 64]. یعنی: «اگر آنانکه بعلت گناه بخویشتن ستم کردند بسوی تو آمده از خدا برای خود طلب آمرزش کرده و پیغمبر نیز برای ایشان استغفار کند خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند». عبارتی دارد که مضمون آن اینست که دوازده نفر از منافقین که بر امری از نفاق اجتماع و هماهنگی داشتند که آنرا انجام دهند، خدای متعال آنرا برسول خود خبر داد آنان بر رسول الله ص وارد شدند آنحضرت فرمود که دوازده نفر از منافقین بر امری از نفاق هماهنگی و اتفاق نموده‌اند پس این گروه برخیزند و از خدای خود طلب آمرزش و استغفار کرده بگناهان خویش اقرار کنند تا من نیز برای ایشان شفاعت نمایم «حتى أشفع لهم» اما هیچیک از آنان بر نخاستند! رسول خدا چند مرتبه فرمود: آیا بر نمی‌خیزید؟ آنگاه حضرتش هر یک را نام برده فرمود: بر خیز ای فلان و تو ای فلان.. پس آنان عرض کردند ما استغفار کرده و بسوی خدا باز گشت می‌نمائیم تو نیز (ای رسول خدا) برای ما شفاعت کن، حضرت فرمود: آیا اینک؟!. حال اینکه من در اول امر شما نفسم برای شفاعت خشنود و آماده‌تر بود و خدا نیز برای اجابت سریعتر «أطيب نفسا بالشفاعة». از نزد من بیرون بروید لذا آنان از نزد آنحضرت خارج شدند.

این قضیه خود بروشنی دلیل است که شفاعت استغفار است و آن هم در دنیاست چنانکه در احادیث شریفه نیز در این باب اشارت بلکه صراحت دارد که شفاعت پیغمبر برای مؤمنین از کسانیکه خدا از ایشان راضی و یا آنانرا پسندیده است در دنیاست نه در قیامت هر چند نتیجه‌ی آن در روز قیامت عائد مشفوع له شود. از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم قمی‌ استاد کلینی صاحب کافی امام می‌فرماید: «إن الله قد أذن له في الشفاعة قبل يوم القيامة». یعنی: «همانا خدا به پیغمبر ص اذن در شفاعت داده قبل از روز قیامت». و این مطلب با توضیحاتی که بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی روشن‌تر خواهد شد که شفاعت برای هر که از طرف هر که فقط در دنیاست در قرآن کریم دو نوع شفاعت وجود دارد که هر دو نوع به اذن پرودرگار انجام می‌گیرد.

1- شفاعت در امور طبیعی و شؤون آفرینش که بوسیله‌ی قوای مدبره‌ی عالم کون چون تولید و فوت و باد و باران و قحطی و فراوانی و مرض و سلامت صورت می‌گیرد و این همان شفاعتی است که بت‌پرستان و ثنویان اعتقاد داشتند و از بتان و امشاسپندان و فرشتگان و موجودات روحانی و آسمانی می‌خواستند که از خدای خدایان بخواهند تا در امور فوق الذکر ایشانرا یاری دهد و بهر صورت شفاعت شوند و این قبیل تصرف از فرشتگان و قوای روحانی هر چند در امور عالم امکان محقق و محرز است اما بهر صورت تصرف و تدبیر این قوا در شؤون کاینات جز باذن و دستور خالق البریات نیست چنانکه آیات آن قبلا گذشت.

2- شفاعت در امر آخرت و آمرزش گناهان و رفع درجات در قیامت، قرآن منکر چنین شفاعتی است که در روز محشر که ﴿يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞ﴾. است صورت گیرد و آیات آن نیز قبلا یادآوری شد که اصلاً در روز قیامت شفاعت از جانب هیچکس نیست.

بلی شفاعتی را که قرآن حاکی است که ممکن است در روز قیامت نافع بحال پاره‌ای از مؤمنین گردد که مرضی و پسندیده خدا باشند و خدا اذن بشفاعت ایشان داده باشد و پیغمبر یا فرشتگان یا مؤمنین در دنیا برای ایشان استغفار کرده باشند و آن شفاعت بجا بوده و مشفوع له لائق و مستحق آن باشد شاید چنین شفاعتی در آخرت مفید افتد و مشفوع له را باعث نجات از عذاب یا موجب ترفیع درجات در بهشت گردد. اما اینگونه شفاعت هم مشروط به سه شرط و متصل به سه اصل است:

اصل یا شرط اول: اینکه مشفوع له از جمله مؤمنین باشد پس شفاعت که همان استغفار است برای غیر مؤمنین هیچ فائده‌ای ندارد چنانکه در آیه‌ی 80 سوره التوبة در عدم آمرزش منافقین می‌فرماید: ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ﴾ [التوبة: 80]. یعنی: «می‌خواهی برای ایشان استغفار کن و یا می‌خواهی استغفار مکن اگر برای ایشان هفتاد مرتبه هم استغفار کنی خدا هرگز ایشانرا نخواهد آمرزید».

و نیز می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ﴾ [التوبة: 113]. «سزاوار پیغمبر و مؤمنین نیست که برای مشرکین استغفار (و شفاعت) کنند». ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓ﴾ [التوبة: 84]. «و هرگز بر هیچ كس از آنان چون بمیرد نماز مگزار و بر قبرش مایست».

اصل یا شرط دوم: اینکه علاوه بر اینکه مسلمان و مؤمن است مستحق و لائق شفاعت باشد و مرضی خدا و رسول نیز باشد: ﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾ [الأنبیاء: 28]. «و شفاعت نمى‏كنند مگر براى كسى كه [خداوند] بپسندد».

﴿يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا ١٠٩﴾ [طه: 109]. «آن روز شفاعت سود نبخشد مگر كسى را كه [خداوند] رحمان برایش اجازه داده است و سخن او را پسندیده است».

اصل یا شرط سوم: شفاعت در هر صورت موکول و موقوف باذن پروردگار عالم است چنانکه تمام آیاتی که در این باره است اذن خدا را اصل اصیل گرفته است: چون آیه‌ی شریفه 109 طه: ﴿يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا ١٠٩﴾ [طه: 109] یعنی: «آن روزی که شفاعت نفعی نبخشد مگر کسی را که خدا برای شفاعت او اذن داده باشد و گفته‌ای او را پسندیده باشد» و آیه‌ی 23 سوره‌ی سبا که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ﴾ [سبأ: 23]. «و شفاعت به نزد او سود نبخشد مگر براى كسى كه برایش اجازه داده باشد». پس شفاعت در روز قیامت تنها بحال کسانی ممکن است نفع بخشد که شفاعت درباره‌ی ایشان جائز به این سه شرط باشد.

گفتیم شفاعتی که پیغمبر برای افراد امت یا مؤمنین برای یکدیگر می‌کنند دارای سه اصل یا سه شرط است: مؤمن و مأذون برای شفاعت و مورد شفاعت.

اصل اول: که مؤمن باشد چنانکه آیه‌ی شریفه 19 سوره‌ی محمد می‌فرماید: ﴿فَٱعۡلَمۡ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد: 9]. و آیه‌ی 159 سوره‌ی آل عمران: ﴿فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ [آل‌عمران: 159]. و آیه 62 سوره نور: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمُ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ [النور: 62]. و آیه‌ی 12 سوره‌ی ممتحنه: ﴿فَبَايِعۡهُنَّ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُنَّ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ [الـممتحنة: 12]. و آیه‌ی 103 سوره توبه: ﴿وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡۖ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٞ لَّهُم﴾ [التوبة: 103]. که در این آیات به پیغمبر اذن بلکه امر شده که درباره مؤمنین استغفار نماید. و در مقابل از استغفار بر مشرکین و کفار و منافقین نهی شده و چنانکه در آیه‌ی 113 سوره توبه می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ﴾ [التوبة: 113]. و آیه‌ی 84 همین سوره که می‌فرماید: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ إِنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُواْ وَهُمۡ فَٰسِقُونَ ٨٤﴾ [التوبة: 84].

و اصل دوم و سوم را نیز همین آیات شامل است. زیرا اذن پروردگار همان امری است که خدا به پیغمبر خود و مؤمنین دستور استغفار داده و چون مؤمن باشند مرضی و پسندیده خدا و قابل لائق شفاعت‌اند.

در اینجا اشاره به یک نکته‌ی روشن لازم است و آن اینست که در هر کجا موضوع شفاعت موکول به اذن شده کلمه‌ی اذن ماضی است هر چند کلمه‌ی نفع شفاعت مضارع است چون: ﴿يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ﴾ [طه: 109]. ﴿وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥ﴾ [سبأ: 23]. که مضمون هر دو آیه‌ی شریفه آن است که شفاعت نفع نمی‌بخشد مگر برای کسیکه قبلا برای شفاعت او خدا اذن داده است و این همان حقیقتی است که شفاعت را خدای متعال در دنیا اذن و دستور داده و پیغمبر و مؤمنین آنرا انجام می‌دهند و در آینده قیامت نفع آن ظاهر می‌شود وگرنه در قیامت شفاعت به آنصورتی که مغروران ضال آورده‌اند وجود ندارد و بسا باشد که چنین شفاعتی در دنیا برای کسانیکه استحقاق و لیاقت را ندارند از جانب پیغمبر یا مؤمنین و حتی فرشتگان صورت گرفته باشد لیکن در قیامت نفعی نبخشد.

چنانکه آیت شریفه‌ی: ﴿فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ ٤٨﴾ [المدثر: 48]. ﴿وَلَا تَنفَعُهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: 123]. حاکی است بموجب آیاتی که فرمود: ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ﴾ [التوبة: 80]. ﴿سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ أَسۡتَغۡفَرۡتَ لَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ لَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ﴾ [المنافقین: 6]. پس ممکن است که پیغمبر و یا مؤمنین، کفار و منافقین را نشناخته و بتصور اینکه از مؤمنینند در باره‌ی آنها استغفار و شفاعت کرده باشند اما آن استغفار و شفاعت در باره‌ی آنان نفعی نبخشد. چنانکه شفاعت نوح در باره پسرش، و شفاعت ابراهیم برای پدرش و برای قوم او، و شفاعت رسول خدا برای خویشاوندانش نفعی نبخشید. نکته‌ی دیگر. چنانکه قبلا هم آرودیم شفاعت انسانی برای انسانی با این کلمه هرگز در کتاب خدا نیامده است اما این کلمه درباره‌ی فرشتگان بسیار است و هر جا که کلمه‌ی شفاعت است ناظر بهمان ملائکه و فرشتگان است حال یا در امور دنیوی و شئون خلقت است و یا در موضوع شفاعت در قیامت است و توضیح این مطلب بدینصورت بیان می‌شود ان شاء الله.

در قرآن کریم آیاتی که در آن اثبات شفاعت و میانجیگری در امور خلقت برای فرشتگان شده است قبلا آرودیم اما شفاعت آنان را در امور معادی و آخرت نیز قرآن تصدیق نموده خود خبر می‌دهد چنانکه در آیات 26-28 سوره‌ی انبیا می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥۚ بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ ٢٦ لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ ٢٧ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ وَهُم مِّنۡ خَشۡيَتِهِۦ مُشۡفِقُونَ ٢٨﴾ [الأنبیاء: 26-28]. یعنی: «(بت پرستان و مشرکان گفتند:) که خدای رحمن فرزندی فراگرفته است منزه است خدا از چنینن نسبت بلکه آن فرشتگان بندگان گرامیاند که پیشی بگفته‌ی خدا نمی‌گیرند و آنان بفرمان او عمل می‌کنند خدا می‌داند آنچه در جلوی آنها است و آنچه در پشت سر آنان است و ایشان شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسیکه پسندیده خدا باشد در حالیکه آن فرشتگان از خوف خدا بیمناکند».

و در سوره‌ی نجم آیه‌ی 26 می‌فرماید: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ٢٦﴾ [النجم: 26]. یعنی: «چه بسیارند از فرشتگان در آسمان که شفاعت ایشان کفایت نکند چیزی را (فایده نداشته باشد) مگر پس از اینکه اذن دهد خدا یرای کسیکه بخواهد و راضی باشد».

پس چنانکه قبلا هم گفتیم کلمه‌ی شفاعت در قرآن کریم جز برای فرشتگان نیامده است چه در امور خلقت و چه در امر قیامت هر چند هر دوی آن با اذن و اجازه‌ی پروردگار عالم است. اما شفاعت فرشتگان در امر آخرت هم جز استغفار نیست و آن همان که مشركان یا غالیان می‌پندارند نمی‌باشد، چنانکه در آیه‌ی 7 سوره‌ی غافر می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَحۡمِلُونَ ٱلۡعَرۡشَ وَمَنۡ حَوۡلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [غافر: 7]. یعنی: «آن فرشتگانی که عرش خدا را حمل می‌کنند و فرشتگانی که در پیرامون و اطراف عرشند (یعنی ملائکه‌ی مقربین) بحمد پروردگارشان تسبیح کرده و به او ایمان می‌آورند و برای کسانیکه ایمان آورده‌اند استغفار و طلب آمرزش می‌کنند».

و در سوره شوری آیه‌ی 5 می‌فرماید: ﴿وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الشوری: 5]. یعنی: «و فرشتگان بحمد پروردگارشان تسبیح می‌کنند و برای کسانیکه در زمینند استغفار می‌نمایند». پس معلوم شد که فرشتگان نیز بعنوان شفاعت استغفار می‌کنند هر چند آن هم باذن پروردگا است یعنی نافع بودن شفاعت در اینجا نیز دو نکته بنظر می‌رسد:

نکته‌ی 1- اینکه شفاعت فرشتگان برای مردم روی زمین روی فطرت خیر است از آنکه وجود آنان خیر محض است و برای جهانیان جز خیر و خوبی نمی‌خواهند چنانکه پاره‌ای از روایات این معنی را تأیید می‌کند.

نکته‌ی 2- اینکه فرشتگان مقرب الهی چون حاملین عرش و فرشتگانی که در پیرامون عرشند فقط برای مؤمنین استغفار می‌کنند اما فرشتگان دیگر برای عموم مردم روی زمین استغفار می‌کنند هر چند آن استغفار و شفاعت مفید فائده‌ای نشود جز برای کسانیکه خدا از ایشان راضی باشد و این همان معنائی است که از آیه‌ی 26 سوره نجم استنباط می‌شود که چه بسیار فرشتگانی در آسمانند که شفاعت ایشان چیزی را کفایت نکند و فائده نبخشد جز برای کسانیکه خدا بخواهد و راضی باشد و همین حقیقت است که در آیه‌ی 48 سوره‌ی مدثر می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ ٤٨﴾ [المدثر: 48]. با این توضیح چند مطلب بدست می‌آید:

1- شفاعت بآن معنائی که مشرکان و غالیان معتقدند که در روز قیامت پیغمبر یا امامی‌ دامن همت بکمر زند یا بعبارت واضحتر پای گستاخی در صحرای محشر نهد و از مجرمان و گناهگاران شفاعت نماید و مستحقان عذاب جهنم را از کیفر الهی نجات بخشد هرگز وجود ندارد و حتی شفاعت نیکان هم در چنین روزی واقع نمی‌شود اگر قبلا نشده باشد! و آنچه در این باره یافته‌اند و در کتب و رسائل باقی مانده است جز اغوای شیاطین جن و انس نیست تا مجرمان و مترفان را بمعصیت خدا و تجاوز از مقررات شریعت گستاخی و جرأت دهد و ملت اسلام را بذلت و زبونی سوق نماید چنانکه این منظور شیاطین بنحو کامل حاصل شده است!.

2- کلمه شفاعت در قرآن چه معادی و چه معاشی جز در باره فرشتگان استعمال نشده است اما در باره‌ی معاش همان است که فرشتگان بفرمان و اذن پروردگار جهان متصدی و مدبر پاره‌ای از امور خلقت و طبیعتند. و آن بدون اجازه و اذن و حول و قوت الهی بکاری که بدانها محول است نمی‌‌توانند بپردازند و در هیچ امری از امور استقلال ندارند که بمیل و اراده‌ی خویش آنرا انجام دهند.

و اما شفاعت آنها در امر آخرت و قمات هان استغفار است که برای مؤمنین یا برای عموم اهل زمین می‌‌کنند حال پذیرفته و قبول دربار پروردگار بشود یا نشود! و این عمل استغفار هم در همین حیات دنیا واقع می‌شود.

3- در خصوص شفاعت انسانی برای انسانی اعم از اینکه شفیع پیغمبری یا امامی‌ و یا مؤمنی باشد هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد علی الخصوص در روز قیامت که تمام آیات کتاب آسمانی منکر و مخالف آن است که در آن روز کسی برای کسی نافع و مفید و شفیع باشد و بلکه هر نفسی در گرو عمل خویش می‌‌باشد، و اگر بخواهیم خیرخواهی و شفاعت انسانی را برای انسانی از قرآن استنباط و استخراج نمائیم فقط همان استغفار است که پیغمبر برای پاره‌ای از افراد امت بدستور و امر پرودگار انجام می‌‌دهد یا مؤمنین برای یکدیگر از خدا طلب آمرزش می‌کنند و این هم در دنیا است که در عمل و محل عبادت و طاعت است، و گرنه در آخرت هیچ کسی را جرأت و همت آن نیست که کوچکترین نفعی و شفاعتی برای احدی بکند و هر که بخود مشغول است.

4- شفاعت و استغفاری که فرشتگان یا پیغمبر و مؤمنان برای افراد می‌کنند پذیرفتند از طرف خدا حتم و مسلم نیست جز برای مؤمنین و آنانکه مرضی خدا باشد، چه نه فرشتگان جز حاملین عرش و نه پیغمبر و مؤمنین بطور حتم و یقین نمی‌دانند که برای کسانیکه استغفار می‌‌کنند مؤمنین مرضی و مرتضی خدایند و فرشتگان بر حسب فطرت که الهام بخیرند برای اهل زمین خیر و خوبی را می‌‌خواهند چنانکه شیاطین که الهام بشرند برای مردم بدیها را خواهانند. پس استغفار این فرشتگان چون باران رحمتی است که در محل لایق و قابل اثر خود را خواهد بخشید و گرنه در باغ لاله روید و در شوره زار خس. و پیغمبر هم بنص قرآن علم بغیب ندارد و حتی منافقین اهل مدینه را نمی‌شناسد چنانکه آیه‌ی 101 توبه می‌فرماید: ﴿وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ﴾ [التوبة: 101]. بنابراین ممکن است برای پاره‌ای از منافقین ناشناخته و امثالهم استغفار نماید لیکن مرضی خدا نباشد لذا شفاعت آنحضرت و همچنین مؤمنین برای چنین افرادی هرگز نافع نشود. پس بهر صورت شفاعتی انجام شده حال یا نفع بخشد یا نبخشد؟!.

5- شفاعت باین کیفیت مستلزم آن است که هر مؤمنی که به نجات خود علاقمند است در دنیا آنچنان به اعمال صالحه بپردازد و اخلاق فاضله را پیشه کند تا فرشتگان مؤمنین او را مستحق و لایق استغفار و بعبارت دیگر لایق شفاعت خود تشخیص دهند و در حق او دعا و طلب آمرزش کنند تا خدا استغفار و شفاعت ایشانرا در حق او بپذیرد و وی را مورد رحمت و مغفرت خویش قرار دهد!.

6- اینگونه شفاعت در حقیقت نتیجه‌ی عمل خود شخص است که با انجام و تکرار عمل صالح و مداومت به اخلاق فاضله خود را مستحق چنین فیضی کرده است که ملائکه و مؤمنین در حق او دعای خیر کنند، خلاف آن شفاعت غرور انگیز شیطانی که مغروران می‌‌پندارند که اعمال صالحه و تقرب فوق‌العاده پیغمبر یا امامی‌ موجب آن می‌شود که آن پیغمبر یا امام بجزای اعمال صالحه‌ی خود شفاعت گناهگاران و مجرمان و گستاخان در معصیت الهی را که خود هیزم جهنمند از خدا بخواهد! اینگونه پندار جز اغوای شیطان و هوس دیوانه‌گان نیست.

7- همین استغفار و شفاعت دنیائی فرشتگان یا پیغمبر و مؤمنین است که در روز قیامت که تجسم اعمال است مجسم شده و شفیعان شفاعت‌شدگان در عرصه قیامت نمایان می‌شوند چه آنانکه شفاعت ایشان قبول شده و چه آنانیکه پذیرفته نشده‌اند و در همین حال که منافقان و مجرمانی که شفاعت پیغمبر و مؤمنین درباره آن مقبول نیفتاده است از شفاعتی که درباره‌ی آنان قبول نشده است متحسر و معذب می‌شوند که آیه‌ی شریفه‌ی 48- سوره مدثر می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ ٤٨﴾ [المدثر: 48]. یعنی: شفاعت شافعان در حق ایشان نفعی نمی‌‌بخشد.

با این تبیین و توضیح معلوم شد که شفاعتی که در السنه و افواه رایج است هیچ مایه‌ای از حقیقت ندارد و همان غرور شیطانی است که قبل از اسلام در مذاهب باطله و منسوخه چون یهودیت و مسیحیت و غیره رایج بوده، و شیطان برای گمراهی آن ملتها آنرا ترویج و تبلیع نموده است، و سرایت آن باین معنی در اسلام از همان منابع آب می‌خورد و نتیجه‌ی آن هم چنانکه معلوم و مشهود است جز ذلت و زبون که از اجرای شهوات و گستاخی و تجاوز از حدود و مقررات الهی عائد مسلمین نمی‌شود، مخصوصا ملت شیعه که از این قبیل مطالب غرور انگیز فراوان دارند!!.

شفاعتی که در اسلام است و قرآن حاوی آن است نه تنها کسی را بغرور آن بمعصیت جرأت نمی‌دهد بلکه خود بهترین محرک و مؤثرترین وسیله و انگیزه برای نیکوکاری و اعمال صالحه است چه مؤمن را تشویق و ترغیب می‌نماید که با انجام اعمال نیک و تخلق باخلاق فاضله جلب نیات حسنه‌ی مؤمنین را نموده خود را بستر طلب مغفرت و دعای خیر برادران مؤمن خود قرار دهد تا اگر اعمال صالحه‌ی خودش کافی به نجات از عذاب نباشد و دعای خیر برادران مؤمنش او را در این منظور کمک دهد و یا موجب ترفیع درجات او در بهشت گردد.

نکته دیگر که فوق‌العاده قابل دقت است و باید مطالعه کنندگان را پیش از پیش به آن توجه دهد آن است که معروض شد: که در آیات شفاعت در روز قیامت هرجا که هست کلمه «اذن» ماضی است یعنی باید اذن بشفاعت قبلاً داده شده باشد و کلمه «تنفع» بصیغه‌ی مضارع است، یعنی شفاعت انجام شده بعد از اذن نفع می‌بخشد و شرط اذن هم بصیغه ماضی است ﴿وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا﴾ یعنی: آنگاه اذن شفاعت درباره کسی داده شده است که در باره استحقاق گفته‌ای مقبول و پسندیده باشد.

بدیهی است نفع شفاعت در روز قیامت مورد انتظار است نه وقوع شفاعت و آیات شریفه هم ملهم بلکه مفهم همین معنی است، و هیچ آیه و حتی اشاره‌ای در قرآن نیست که در قیامت شفاعتی واقع خواهد شد بلکه صراحت آیات است که در آن روز اصلا شفاعتی نیست و بر فرض محال شفاعتی باشد قبول نخواهد شد، اینکه می‌گوئیم بر فرض محال برای آنست که آیات قرآن حتی وقوع محالات را هم غیر نافع و نامقبول شمرده است، چون دادن فدیه و قربانی و فداکاری دوستانه و نفع بخشیدن اولاد و مال در آیات شریفه مانند: ﴿وَلَا يُقۡبَلُ مِنۡهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا يُؤۡخَذُ مِنۡهَا عَدۡلٞ﴾ [البقرة: 48]. ﴿وَلَا يُقۡبَلُ مِنۡهَا عَدۡلٞ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: 123]. و ﴿وَإِن تَعۡدِلۡ كُلَّ عَدۡلٖ لَّا يُؤۡخَذۡ مِنۡهَآ﴾ [الأنعام: 70]. بدیهی است در قیامت فدیه و عدلی نیست که قبول بشود یا نشود و همچنین آیه 88 سوره‌ی شعراء که می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ ٨٨﴾ [الشعراء: 88]. در آن روز مالی نیست که نفعی بخشد یا نبخشد، پس همچنانکه بر فرض محال عدلی باشد یا مالی باشد یا بیعی باشد نفعی نخواهد بخشید همچنان بر فرض محال شفاعتی باشد نفعی نخواهد بخشید و یا قبول نخواهد شد،

تنها آن شفاعتی نافع و مقبول است که خدا در دنیا از بنده‌اش اعمالی دیده باشد که مرضی و پسندیده او باشد و بفر شتگان و پیغمبران و مؤمنین اجازه داده باشد که برای او استغفار که همان شفاعت است کرده باشند آنگاه چنین شفاعتی که در حقیقت یک نوع مزد عمل خود این شخص است نافع بوده در قیامت موجب آمرزش سیئات یا رفع درجات او خواهد شد، سخن در این است که ماضی بودن کلمه اذن خود بهترین دلیل است که اذن شفاعت در دنیا بشفیعان داده شده بلکه امر شده است که در باره پسندیدگان شفاعت یعنی استغفار و نفع آن هم در روز قیامت خواهد بود،

در اینجا این سوال به پیش می‌‌آید که در آیات قرآنی کلماتی در اذن شفاعت است که بصیغه مضارع آمده است. چون آیه‌ی 26 سوره‌ی نجم: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ٢٦﴾ [النجم: 26]. و یا چون آیه‌ی 28 سوره‌ی انبیا که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾ [الأنبیاء: 28]. که در این آیات اذن و وقوع شفاعت مضارع است؟ در اینجا می‌گوئیم:

چنانکه قبلاً بعرض رسید و بعدا هم خواهد آمد، این شفاعتها مخصوص فرشتگان است که در همین دنیا باستمرار توالد وتناسل آدمیان علی الدوام انجام می‌گیرد چنانکه استغفار فرشتگان که همان شفاعت است بصیغه مضارع است زیرا همواره تا انسانی در روی زمین است در جریان است و هیچ مربوط بشفاعت در روز قیامت نیست با دقت در آیات حقیقت واضح است. و خلاف و تناقضی در قرآن نیست که از یکطرف می‌گوید در قیامت شفاعتی نیست و از طرفی دیگر وقوع آنرا موکول باذن نماید.

با دقت در مراتب معروضه می‌بینیم که در قرآن کریم هیچ خلاف و تناقضی نه تنها وجود ندارد بلکه تمام مطالب و مضامین آن معاضد و مؤید یکدیگرند و چون بنای رفیع و منیعی است که با هندسه‌ی کارگاه آفرینش از قدرت و مشیت مهندس آفریدگاری بنیان یافته است، و تماشای دستگاه هوش ربای عقل افزایش هر دم مؤمن آگاه را بفریاد «تبارک الله رب العالـمین» وا می‌دارد. شفاعت او نیز چون رسالتش همه انذار و تبشیر است. ﴿إِنَّ ٱللَّهَ بِعِبَادِهِۦ لَخَبِيرُۢ بَصِيرٞ﴾ [فاطر: 31].

پاره‌ای از کسانیکه خواسته‌اند شفاعت شفیعان روز قیامت را ثابت نمایند متمسک به آیاتی شده‌اند که در آن کفار و مجرمین در روز قیامت از نداشتن شفیع متحسرند مانند آیات 100 و 101 سوره شعراء که در آن بت‌پرستان می‌گویند: ﴿فَمَا لَنَا مِن شَٰفِعِينَ ١٠٠ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٖ ١٠١﴾ [الشعراء: 100-101]. یعنی: «برای ما از شفیعان کسی نیست و دوستان مهربانی نداریم». یا آیه‌ی 48 سوره‌ی مدثر که در آن مجرمان در جواب خزنه‌ی جهنم چیزهای می‌گویند سرانجام در سرنوشت آنها می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ ٤٨﴾ [المدثر: 48]. یعنی «شفاعت شفیعان بحال مجرمان نفعی نمی‌بخشد». یا در آیه 18 سوره غافر بعد از آنکه سختی روز قیامت شرحی می‌دهد آنگاه می‌فرماید: ﴿لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ حَمِيمٖ وَلَا شَفِيعٖ يُطَاعُ﴾ [غافر: 18]. یعنی: «برای ستمگاران خویشاوندی و شفاعتگری که اطاعت کرده شود نخواهد بود». یا در سوره اعراف آیه 53 می‌فرماید: ﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا تَأۡوِيلَهُۥۚ يَوۡمَ يَأۡتِي تَأۡوِيلُهُۥ يَقُولُ ٱلَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبۡلُ قَدۡ جَآءَتۡ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلۡحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَآءَ فَيَشۡفَعُواْ لَنَآ أَوۡ نُرَدُّ فَنَعۡمَلَ غَيۡرَ ٱلَّذِي كُنَّا نَعۡمَلُۚ قَدۡ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٥٣﴾ [الأعراف: 53]. یعنی: «آیا انتظار می‌برند جز تأویل آنرا روزی که تاویل قیامت بیاید آنانکه آنرا از پیش فراموش کرده‌اند خواهند گفت: فرستادگان خدا بحق و راستی آمدندند پس آیا برای ما شفیعانی است تا در باره‌ی ما شفاعت کنند یا اینکه برگردانیده شویم، پس عمل کنیم غیر از آنچه در دنیا عمل می‌کردیم اینان خود را زیان‌کار کرده‌اند و آنچه را که بدورغ بافته‌اند از آنها گم شده است». مثبتین شفاعت می‌خواهند از مفهوم مخالف این آیات استناد باثبات شفاعت کنند در حالیکه هرگز این آیات چنین مفهومی‌ ندارند که بتوان از مخالف آن اثبات شفاعت نمود. اینکه کفار آرزو می‌کنند که کاش آنانرا شفیعی بود یا دوست مهربانی بود، این آرزو مانند سایر آرزوها است که اصلاً در روز قیامت مصداق آن یافت نمی‌شود چون آرزوی برگشت بدنیا چنانکه گفتیم آرزوهای محالی است که تحقیق آن برای هیچکس ممکن نیست.

چنانکه گفتند: ﴿أَوۡ نُرَدُّ فَنَعۡمَلَ﴾ یعنی: «برگردیم و تلافی اعمال فوت شده را کنیم» یا اینکه می‌گویند: ﴿رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ﴾ [المؤمنون: 99-100]. یعنی: «پروردگار من مرا بر گردان تا شاید عمل صالح کنم» مگر صدیق حمیم که در ردیف شفیع است برای دیگران هست که برای اینان نیست؟. مگر نه مى‌بینی خدای متعال در سوره معارج پس از آنکه شرح روز قیامت را می‌دهد که: ﴿يَوۡمَ تَكُونُ ٱلسَّمَآءُ كَٱلۡمُهۡلِ ٨ وَتَكُونُ ٱلۡجِبَالُ كَٱلۡعِهۡنِ ٩ وَلَا يَسۡ‍َٔلُ حَمِيمٌ حَمِيمٗا ١٠﴾ [المعارج: 8-10]. یعنی: «همان روز كه آسمان همچون فلز گداخته مى‏شود . و كوه‏ها مانند پشم رنگین متلاشى خواهد بود. و هیچ دوست صمیمى سراغ دوستش را نمى‏گیرد!».

مگر در دنبال همین آیه شریفه نمی‌فرماید: ﴿يُبَصَّرُونَهُمۡۚ يَوَدُّ ٱلۡمُجۡرِمُ لَوۡ يَفۡتَدِي مِنۡ عَذَابِ يَوۡمِئِذِۢ بِبَنِيهِ ١١ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَأَخِيهِ ١٢ وَفَصِيلَتِهِ ٱلَّتِي تُ‍ٔۡوِيهِ ١٣ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا ثُمَّ يُنجِيهِ ١٤﴾ [المعارج: 11-14]. «آنها را نشانشان مى‏دهند (ولى هر كس گرفتار كار خویشتن است)، چنان است كه گنهكار دوست مى‏دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا كند. و همسر و برادرش را . و قبیله‏اش را كه همیشه از او حمایت مى‏كرد. و همه مردم روى زمین را تا مایه نجاتش گردن». آیا این حالت مخصوص مجرم است؟ این همان آرزوهای محال نیست؟ مگر خدای متعال در سوره عبس آیه 33 نمی‌فرماید: ﴿فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ ٣٣ يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧﴾ [عبس: 33-37].

که این حالت برای همه است پس اینگونه آرزوها آروزهای محال است که در آن روز هریک از گناهگاران دارند خصوصا کسانبکه بامید شفاعت شافعان مرتکب گناهان شده‌اند بیش از دیگران بدنبال شفیعان می‌گردند اما از آنها خبری نیست!! زیرا در روز قیامت شفیعی نیست چنانکه حمیمی‌ نیست. چنانکه برگشتی نیست. چنانکه فدیه‌ای نیست. ووو...و..

با بیانی که شد در مسأله‌ی شفاعت بروشنی واضح شد حکه مطلب آن چنان نیست که غالیان و دشمنان دین به دست و دهان جاهلان و فاسقان انداخته‌اند و کار دین را ساخته بلکه حقیقت این مطلب را باید از قرآن کریم خواست نه از هوی و هوس این و آن چنانکه گفتیم در قرآن کریم بکرات نفی شفاعت را در روز قیامت کرده است که: ﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا لَّا تَجۡزِي نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٖ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يُقۡبَلُ مِنۡهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا يُؤۡخَذُ مِنۡهَا عَدۡلٞ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٤٨﴾ [البقرة: 48]. یعنی: «و از آن روز بترسید كه كسى مجازات دیگرى را نمى‏پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته مى‏شود و نه غرامت از او قبول خواهد شد و نه یارى مى‏شوند». و باز در همین سوره می‌فرماید: ﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا لَّا تَجۡزِي نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٖ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يُقۡبَلُ مِنۡهَا عَدۡلٞ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ١٢٣﴾ [البقرة: 123]. یعنی: «بپرهیزید روزی را که هیچ شخصی از شخص دیگر چیزی را کفایت نکند و از او قربانی قبول نگردد و شفاعتی نفع ندهد». در این دو آیه‌ی شریفه تصریح می‌کند که در روز قیامت شفاعتی قبول نمی‌شود یا شفاعتی نفع نمی‌دهد، ممکن است طمع‌کاران بهانه‌جو و جاهلان لجوج از قبول این حقیقت دست و پا زده بگویند: پس شفاعتی هست غایت امر اینکه پذیرفته نمی‌شود یا فائده ندارد به اینان باید گفت که در این آیات هم چنانکه تصریح بنا قبولی و بی‌فائدگی شفاعت شده است همچنان بناقبولی و بی‌فائدگی عدل (فدیه) تصریح شده است و حال اینکه هر دوی اینها در روز قیامت نخواهند بود. مگر در روز قیامت فدیه و قربانی هست که شفاعت هم باشد هر چند پذیرفته نشوند؟ بلکه آیات شریفه از آرزوهای مجرمان در روز قیامت خبر می‌دهد که آنان آرزو می‌کنند که کاش کسی دیگر بجای آنها فدیه می‌شد و بجهنم می‌رفت تا آنها آزاد باشند چنانکه در آیه 11 سوره معارج آوردیم که فرموده: ﴿يَوَدُّ ٱلۡمُجۡرِمُ لَوۡ يَفۡتَدِي مِنۡ عَذَابِ يَوۡمِئِذِۢ بِبَنِيهِ﴾ [المعارج: 11]. یعنی: «مجرم دوست دارد که از عذاب آنروز پسرانش را فدیه دهد» و در سوره حدید آیه 15 می‌فرماید: ﴿فَٱلۡيَوۡمَ لَا يُؤۡخَذُ مِنكُمۡ فِدۡيَةٞ وَلَا مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ﴾ [الحدید: 15]. یعنی: «امروز نه از شما منافقان و نه از کسانیکه کافر شدند فدیه گرفته نمی‌شود جای بود باش شما جهنم است» آیا در آن روز فدیه‌ای هست که خدا از منافقین و کافران نمی‌گیرد و مثلا از مؤمنان می‌گیرد یا آن روز مجرم دسترسی بفدیه دادن فرزندان و همسران و برادران خود دارد لکن از او پذیرفته نمی‌شود؟ هرگز نه، بلکه این فقط آرزوئی است چنانکه در آیات شریفه این آرزو را به کرات از کفار و مجرمان آورده است که آنان آرزومند فدیه دادن هستند لکن بدان دسترسی نداشته و اگر هم داشتند از ایشان پذیرفته نمی‌شد. چنانکه در آیه 54 سوره یونس می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ أَنَّ لِكُلِّ نَفۡسٖ ظَلَمَتۡ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ لَٱفۡتَدَتۡ بِهِۦۗ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَ﴾ [یونس: 54]. یعنی: «اگر برای هر نفسی که بخود ظلم کرده است آنچه که در روی زمین است از او بود هر آینه آنرا فدیه می‌داد...».

و در آیه 18 سوره رعد می‌فرماید: ﴿لِلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَٱلَّذِينَ لَمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَهُۥ لَوۡ أَنَّ لَهُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا وَمِثۡلَهُۥ مَعَهُۥ لَٱفۡتَدَوۡاْ بِهِۦٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ سُوٓءُ ٱلۡحِسَابِ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ١٨﴾ [الرعد: 18]. یعنی: «کسانیکه اجابت فرمان الهی نکرده‌اند و از اطاعت سر باز زده‌اند اگر همه آنچه در روی زمین است از ایشان بوده و مثل آن با او بود هر آینه فدیه می‌دادند تا از عذاب نجات یابند...».

و در سوره زمر آیه 47 نیز می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا وَمِثۡلَهُۥ مَعَهُۥ لَٱفۡتَدَوۡاْ بِهِۦ مِن سُوٓءِ ٱلۡعَذَابِ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ وَبَدَا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مَا لَمۡ يَكُونُواْ يَحۡتَسِبُونَ ٤٧﴾ [الزمر: 47]. «یعنی کسانیکه ظلم کرده‌اند اگر همه مال جهان را داشته باشند و مانند آنرا نیز مالک باشند آنگاه همه را از برای رهای از شدت عذاب روز قیامت می‌دهند(نجات بیابند) و از جانب خدا چیزهای برایشان آشکار شود که آنها را بحساب نمی‌‌آوردند». و در سوره‌ی مائده آیه‌ی 36 می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡ أَنَّ لَهُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا وَمِثۡلَهُۥ مَعَهُۥ لِيَفۡتَدُواْ بِهِۦ مِنۡ عَذَابِ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنۡهُمۡۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٣٦﴾ [المائدة: 36]. یعنی: «کسانیکه کافر شدند اگر همه اموال روی زمین و مانند آن را بعلاوه ما فی الارض برای رهای از عذاب روز قیامت فدیه دهند از آنان قبول نشود..». در تمام این آیات از آرزوهای محال مجرمان و کفار بیان می‌کند که اگر فرضا همه اموال روی زمین از آنان بود بلکه زمینی دیگر مانند آن نیز از ایشان بود آن را بفدیه می‌دادند لکن بهر صورت از ایشان پذیرفته نمی‌شد و بهره‌ی ایشان همان عذاب دردناک خواهد بود پس کلمه شفاعت هم که در آیات است همانند کلمه فدیه است، همانند کلمه صدیق و حمیم است، چنانکه فدیه وجود ندارد و صدیق و حمیم و جود ندراد، شفاعت هم وجود ندراد: خصوصا که این حقیقت را قرآن کریم در آیه 254 بقره خطاب بمؤمنین تصریح کرده است که: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞۗ﴾ [البقرة: 254]. یعنی: «ای مؤمنان، از آنچه روزی شما کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی بیاید که در آن بیع و دوستی و شفاعتی نیست». که آب پاک بدست همه ریخته است که اصلاً در روز قیامت شفاعتی نیست. چنانکه خلتی نیست چنانکه بیعی نیست. و در تمام آیات قرآن کوچکترین اشاره‌ای بوجود شفاعت در روز قیامت نیست بلکه تماماً نفی است. بلی شفاعتی که در قرآن هست شفاعتی است که مؤمنین یا فرشتگان یا پیغمبر در دنیا بوسیله استغفار از یکدیگر می‌کنند و از خدا طلب رحمت و آمرزش بوسیله عبادت می‌نمایند زیرا دنیا دار عمل و عبادت است که: «اليوم عمل ولا حساب وغدا الحساب ولا عمل». آن هم به اذن پروردگار که فقط درباره مؤمنین است که ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد: 19]. ﴿فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ﴾ [آل‌عمران: 159]. چنانکه شرح آن گذشت.

با این بیان است که هیچگونه تناقضی در آیات قرآن دیده نمی‌شود و مسأله شفاعت بر طبق عقل و نقل صحیح و درست می‌آید. زیرا با بیانی که شفاعت‌جویان کرده‌اند از یکطرف قرآن صریحاً اظهار می‌دارد که در قیامت شفاعتی نیست و از طرف دیگر آن را موکول به اذن خدا کرده است و از طرف دیگر مجرمان آرزوی شفیع می‌کنند از طرف دیگر بازار شفاعت بآن وسعت گشایش می‌‌یابد!؟ آری مجرمان طمع‌کار این آیات و تناقض با یکدیگر می‌بینند و چون روح طمع در انسان قوی است و غرور و فریب شیطان و دسیسه غالیان و دشمنان دین مطلب را بصورتی در آورده است که گوئی خدا و پیغمبر العیاذ بالله هذیان می‌گویند! از یکطرف گناهگاران و مجرمان را از عذاب شدید جهنم بعلت ارتکاب معصیت و نافرمانی از خدا می‌ترسانند، و از طرف دیگر باب شفاعت را با آن وسعت بروی آنان باز می‌کند! یعنی بنای محکمی‌ که از دین و قوانین آن پی می‌‌افكنند و آنرا با بهترین هندسه بنیاد می‌‌کنند، یا مسأله شفاعت از بیخ و بن ویران می‌کنند! چنانکه ویران شده است و اثری از آن باقی نیست! در حالیکه اصلاً قرآن از موهومات و مزخرفات آنان چیزی را تصدیق نمی‌کند بلکه بهمان حکمت کامله خود شفاعت را در دنیا باذن پروردگار برای مؤمنین که همان استغفار است می‌‌پذیرد و در روز قیامت نفع آن که آمرزش سیئات یا رفع درجات باشد عاید مؤمنین می‌شود و از این شفاعت ساختگی خبری در روز قیامت نیست و فقط آرزوی است که به غرور شیطانی در گمراهان است و چون فردای قیامت از آن اثری نبیند فریاد: «فما لنا من شافعين» برآورند و به ایشان گفته خواهد شد: ﴿وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمۡ شُفَعَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُمۡ أَنَّهُمۡ فِيكُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ﴾ [الأنعام: 94]. یعنی شفیعانی که خیال می‌کردند، کجایند که دیده نمی‌شود؟ ﴿وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ٩٤﴾ [الأنعام: 94]. یعنی: «آنچه در خیال خود می‌پنداشتید از شما گم شد». و جز حسرت باقی نماند!.

ائمۀ معصومین ‡ نفی شفاعت از خود نموده‌اند و نجات را بتقوی و بعمل و ورع منوط داشته‌اند بر طبق قرآن مجید

تمام استناد و اتکای شفاعت طلبان و شفیع‌تراشان به احادیث ضعیفه و مجهوله و دروغی است که نسبت آنرا به پیغمبر خدا ص یا ائمه معصومین ﻹ داده‌اند و چون آن اخبار که ما ان شاء الله بزودی صحت و سقم اسناد آن را از کتب رجال و درایه معلوم خواهیم کرد که همه‌ی آن مخالف کتب الهی است باید قبل از همه آنها را بسینه دیوار کوبید. لذا نباید مورد اعتماد و اتکاء عاقلان صاحب ایمان گردد.

اینکه ما احادیثی که در آن ائمه اطهار سلام الله علیهم از خود نفی شفاعت کرده‌اند چون از همه بهتر بجهت آنکه موافق آیات قرآن است در این اوراق بنظر حقیقت‌طلبان می‌رسانیم

1- در [امالی شیخ طوسی علیه الرحمه: 1/381]. «عن أبي جعفر أنه قال لخيثمة: أبلغ شيعتنا إنا لا نغني عنهم من الله شيئا، وأبلغ شيعتنا أنه لا ينال ما عند الله إلا بالعمل، وأبلغ شيعتنا أن أعظم الناس يوم القيامة حسرة من وصف عدلا ثم خالفه إلى غيره، وأبلغ شيعتنا أنهم إذا قاموا بما أمروا إنهم هم الفائزون يوم القيامة». یعنی: «حضرت امام محمد باقر به خیثمه یکی از اصحاب بزرگوار خود فرمود: بشیعیان ما ابلاغ کن که ما از جانب خدا هیچ چیزی را از آنان کفایت نکرده و کاری از ما بر نمی‌آید و نیز بشیعیان ما ابلاغ کن که در نزد خدا بهیچ مقامی‌ نتوان رسید جز بعمل و نیز بشیعیان ما ابلاغ کن که همانا بزرگترین مردم از حیث حسرت در روز قیامت آن کسی است که خود عدالت و انصاف را وصف کند آنگاه در مورد عمل با دیگران خود او آن را مخالفت نماید و نیز بشیعیان ما ابلاغ کن هر گاه بدانچه مأمور شده‌اند آن را بر پاداشته عمل نمایند آنان در روز قیامت بطور حتم رستگار خواهند بود». دقت در حدیث شریف و مطابقت آن با کتاب مجید آسمانی ما بخوبی گواه صحت مطلب است.

2- در [مشکوة الانوار طبرسی» 18/32 بحار الانوار از دعائم اسلام] از فضیل روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق بمن فرمود: «يا فضيل، أبلغ من لقيت من شيعتنا السلام وقل لهم: إني أقول: إنا لا نغني عنهم من الله شيئا إلا بورع فاحفظوا ألسنتكم وكفوا أيديكم وعليكم بالصبر والصلوة إن الله مع الصابرين». یعنی: «حضرت صادق بمن فرمود: ای فضیل هر کسی که از شیعیان ما را ملاقات کردی سلام برسان و بگو من که جعفر صادقم می‌گویم: ما از جانب خدا هیچ چیزی را از ایشان کفایت ننموده باز نمی‌داریم جز به ورع و پرهیزگاری خود ایشان. پس شما زبان خود را نگاهدارید (از بد گوی مردم و سخنان بیهوده) و دست خود را باز دارید (از ظلم و مال حرام) و بر شما باد بشکیبائی و نماز همانا خدا باصابران است».

3- در[ روضه کافی: ص 342 چاپ اسلامیه...] «قال الصادق : إنه لن يغني عنكم من الله أحد من خلقه شيئا، لا ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا من دون ذلك، فمن سره أن تنفعه شفاعة الشافعين فليطلب إلى الله أن يرضى عنه».

یعنی: «حضرت صادق فرمود: هیچکس از عذاب خدا شما را کفایت نکرده و باز نمی‌دارد نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه غیر اینها پس کسیکه مسرور می‌شود و دوست دارد که شفاعت شفیعان بحال او نفعی داشته باشد باید از خدا بخواهد از او راضی شود (یعنی بعمل بپرداز و خود را اصلاح کند) شفاعت شافعین همان دعا و استغفاری است که فرشتگان و مؤمنین می‌کنند».

می‌بیند حدیث شریف چگونه مضمون آیه شریفه است که ﴿يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا ١٠٩﴾ [طه: 109]. «در آن روز، شفاعت هیچ كس سودى نمى‏بخشد، جز كسى كه خداوند رحمان به او اجازه داده، و به گفتار او راضى است».

4- این حدیث از فریقین به صحت پیوسته است که رسول خدا ص بارها به خویشان خود می‌فرمود: «يا فاطمة بنت محمد ويا صفية عمة رسول الله ويا... اعملا لما عند الله فإني لا أغني عنكما من الله شيئا». یعنی: «ای فاطمه دختر محمد، و ای صفیه عمه رسول خدا، عمل کنید برای آنچه از مثوبات که در نزد خداست زیرا من از شما چیزی را کفایت نمی‌کنم» و این فرمایش آنحضرت در آخرین سال عمر شریف آن بزرگوار ص بود. مضمون آیه شریفه است که درباره زنان پیغمبران (نوح و لوطإ) آمده است که می‌فرماید: ﴿فَخَانَتَاهُمَا فَلَمۡ يُغۡنِيَا عَنۡهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [التحریم: 10]. یعنی: «چون آن دو زن با آن دو پیغمبر خیانت کردند آن دو پیغمبر چیزی را از عذاب خدا از ایشان نتواستند جلوگیری کنند». و درباره فرزندان یعقوب می‌فرماید از زبان یعقوب: ﴿وَمَآ أُغۡنِي عَنكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍۖ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: 67] یعنی: «من از جانب خدا نمی‌توانم چیزی را از شما کفایت و جلوگیری کنم همانا حکم جز خدای را نیست». و باریتعالی همین سخن یعقوب را تصدیق فرموده گفت: ﴿مَّا كَانَ يُغۡنِي عَنۡهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍ﴾ [یوسف: 68] یعنی: «آری چنین است که یعقوب نمی‌توانست از آنان از جانب خدا چیزی را کفایت و جلوگیری کند».

5- در [امالی طوسی» ص 302...] آمده: «عن جابر بن يزيد الجعفي قال: خدمت سيدنا الإمام أبا جعفر محمد بن علي إ ثمان عشرة سنة فلما أردت الخروج ودعته وقلت أفدني فقال: أبعد ثمانية عشرة سنة يا جابر؟ قلت نعم إنكم بحر لا ينزف ولا يبلغ قعره فقال: يا جابر بلغ شيعتي عني السلام وأعلمهم أنه لا قرابة بيننا وبين الله عز وجل ولا يتقرب إلى الله إلا بالطاعة، يا جابر من أطاع الله وأحبنا فهو ولينا، من عصى الله لم ينفعه حبنا، يا جابر من هذا الذي يسأل الله فلم يطعه أو توكل عليه فلم يكفه أو وثق به فلم ينجه؟». یعنی: «از جابربن یزید جعفی که از اصحاب بزگوار و عالیقدر حضرت امام محمد باقر است: روایت شده است که گفت: من مدت هیجده سال آقای ما حضرت ابوجعفر امام محمدباقر خدمت کردم همینکه خواستم از خدمت آنحضرت خارج شوم آن حضرت را وداع کرده و عرضه داشتم که بمن فائده برسان (موعظه کن و چیزی تعلیم فرما) حضرت فرمود: ای جابر آیا بعد از هیجده سال باز هم فائده؟ (یعنی آیا از علم لازم بی‌نیاز نشده‌ای؟) گفتم: آری همانا که شما دریائی هستید که بقعر آن نتوان رسید حضرت فرمود: ای جابر شیعیان ما را از جانب من سلام برسان و به ایشان اعلام کن که بین ما و خدا هیچ قرابت و خویشاوندی نیست و بحضرت احدیت تقرب نتوان یافت مگر بطاعت و فرمانبرداری وی. ای جابر هر که خدا را فرمان برد و ما را دوست دارد او ولی ماست، و کسیکه خدا را معصیت کند دوستی ما به حال او نفعی نخواهد داشت! ای جابر چه کسی از خدا خواست که خدا به او نداد یا بر او کفایت نکرد؟ یا به او وثوق و اطمینان نمود و خدا او را نجات نداد؟».

6- در [مشکوة الانوار طبرسی: ص 56 چاپ نجف....] «عن عمرو بن سعيد بن هلال قال: دخلت على أبي جعفر ونحن جماعة فقال كونوا النمرقة الوسطى يرجع إليكم العالي ويلحق بكم التالي واعملوا يا شيعة آل محمد والله ما بيننا وبين الله قرابة ولا لنا على الله حجة ولا يتقرب إلى الله إلا بالطاعة، من كان مطيعا لله نفعته ولايتنا ومن كان عاصيا لم تنفعه ولايتنا قال: ثم التفت إلينا وقال: لا تغتروا ولا تقتروا و ما النمرقة الوسطى قال: ألا ترون أفلا تأملون أن تجعلوا للنمط الأوسط فضله؟». ترجمه: «عمرو بن سعید بن هلال که از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق إ است گفت وارد شدم بر حضرت ابو جعفر (باقر) و ما جماعتی بودیم آنحضرت فرمود: فرش و فرد میانگین باشید تا عالی بسوی شما برگردد و عقب مانده بشما ملحق شود و عمل کنید ای شیعیان آل محمدص که بخدا تقرب نمی‌توان یافت مگر بوسیله طاعت و فرمانبرداری او هر که مطیع خدا باشد دوستی ما بحال او نفع می‌دهد و هر که عاصی باشد دوستی ما بحال او نفعی نخواهد داشت! آنگاه حضرت بما توجه والتفات فرمود گفت: مغرور نباشید و مأیوس هم نباشبد و خود را کوچک نگیرید، عرض کردم فرش میانگین یعنی چه؟ فرمود مگر نمی‌بینید مگر آرزو نمی‌دارید که برای شخصی معتدل و میانه رو فضل او را قائل باشید؟».

7- در [روضه کافی: ص 26] از صحیفه حضرت علی بن الحسین زین العابدین که فرمود: «واعلموا أنكم عبيد الله ونحن معكم يحكم علينا وعليكم سيد حاكم غدا وهو يوقفكم ويسألكم فأعدوا للجواب قبل الوقوف والمسائلة والعرض على رب العالـمين يومئذ لا تكلم نفس إلا بإذنه واعلموا إن الله لا يصدق يومئذ كاذبا ولا يكذب صادقا ولا يزر عذر مستحق ولا يعذر غير معذور له الحجة على خلقه بالرسل الاوصيأ بعد الرسل فاتقوا الله عباد الله واستقبلوا في اصلاح أنفسكم وطاعة من تولونه فيها». یعنی: «و بدانید که شما بندگان خدائید و ما نیز چون شما با شمائیم و بر ما و بر شما آقای حاکم، فردا حکومت خواهد کرد و همو شما را باز داشته و پرسش خواهد نمود پس آماده جواب دادن باشید قبل از آنکه بازدارند و پرسش کنند و بر پروردگار عالمیان عرضه شوید، در آن روز هیچ نفسی سخن نگوید مگر به اذن او جل جلاله و بدانید که خدا در آن روز هیچ دروغگوئی را تصدیق نخواهد نمود و هیچ راستگوئی را تکذیب نخواهد کرد و عذر مستحقی را بر نمی‌دارد و عذر نامعذوری را نمی‌پذیرد. او را بر خلق خود بسبب ارسال رسل و اوصیای بعد از رسل حجت است، پس ای بندگان خدا از خدا بترسید و در اصلاح نفوس خود روی آورید و طاعت کسی را که در این باره او را دوست دارید پیش گیرید».

8- در [مشکوة الانوار طبرسی: ص 63..] «عن عمر يزيد، ثم أقبل علينا (أبوجعفر) فقال: والله ما معنا من الله برائة وما بيننا وبين الله قرابة ولا لنا على الله حجة ولا يتقرب إلى الله إلا بالطاعة فمن كان منكم مطيعا نفعته ولايتنا ومن كان منكم عاصيا لم تنفعه ولايتنا». ترجمه این حدیث نیز مضمون احادیثی است که گذشت.

9- در کتاب صفات الشیعة صدوق از جمله فرمایشات رسول الله ص آمده: «إني رسول الله إليكم إني شفيق عليكم لا تقولوا إن محمدا منا فوالله ما أوليائي منكم ولا من غيركم إلا المتقون فلا أعرفكم تأتوني يوم القيامة تحملون الدنيا على رقابكم ويأتون الناس يحملون الآخرة، ألا وإني قد اعذرت فيما بيني وبينكم وأن لي عملي ولكم عملكم». یعنی: «رسول الله ص به اصحاب خود و خویشان خود فرمود: من فرستاده خدا هستم بجانب شما همانا من خیلی دلسوز و غمخوار نسبت بشما هستم مگوئید (مغرور نشوید) که محمد ص از ماست زیرا بخدا سوگند که دوستان من از شما و غیر شما نیستند مگر پرهیزگاران پس نه بینم شما را در روز قیامت که بیائید در حالیکه وبال دنیا در گردنهای شماست و مردم دیگر بیایند در حالیکه توشه‌ی آخرت را حمل می‌کنند. آگاه باشید من عذر خود را در آنچه بین من و شما بود و بین خدا و بین شماست آوردم، عمل و کردار من فقط برای خود من است و عمل شما برای خود شماست».

در اینجا مناسب است که فرمایش آنحضرت را که ابن ابی الحدید در [شرح نهج البلاغه: 2/863 چاپ بیروت] در این مورد آورده است نقل کنیم: «قال : أيها الناس! ليس بين الله وبين أحد نسب ولا أمر يؤتيه به خيرا ويصرف عنه شرا إلا العمل ألا لا يدعيين مدع ولا يتمنين متمن والذي بعثني بالحق لا ينجي إلا عمل مع رحمة ولو عصيت لهويت». یعنی: «ایها الناس! میان خدا و احدی نسبت و قرابتی و هیچ امری نیست که بتوان بدان خیری را جذب و شری را بدان دفع نمود مگر عمل. آگاه باشید هیچ مدعی نباید ادعا کند و هیچ آرزومندی چیزی را آرزو کند (مگر از طریق عمل) بآن خدائی که مرا بحق برانگیخته است که هیچ چیز انسان را نجات نمی‌دهد مگر عمل که رحمت خدا ضمیمه‌ی آن شود و اگر من که پیغمبرم معصیت کنم هر آینه هلاک خواهم شد». این حدیث چون موافق قرآن است که فرموده: ﴿إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ﴾ [الأنعام: 15 و یونس: 15 و الزمر: 13]. لذا ضمیمه احادیث شیعه کردیم.

10- در کتاب [صفات الشیعة مرحوم صدوق / ص 53 و مشکوة الانوار طبرسی: ص 56] با اندک اختلاف... «عن جابر الجعفي قال أبو جعفر يا جابر: أ يكتفي من اتخذ التشيع أن يقول يحبنا أهل البيت؟ فوالله ما شيعتنا إلا من اتقى الله وأطاعه وما كانوا يعرفون إلا بالتواضع والتخشع وأداء الأمانة وكثرة ذكر الله والصوم والصلوة والبر بالوالدين والتعهد للجيران من الفقراء وأهل المسكنة والغارمين والأيتام، وصدق الحديث وتلاة القرآن وكف الأذى عن الناس إلا من خير وكانوا أمناء عشائرهم في الأشياء، قال جابر: يابن رسول الله ما نعرف أحدا بهذه الصفة فقال لي جابر: لا تذهبن بك المذاهب حسبة الرجل أن يقول أحب عليا صلوات الله عليه وأتولاه، فلو قال إني أحب رسول الله ص ورسول الله خير من علي ثم لا يتبع سيرته ولا يعمل بسنته ما نفعه حبه إياه شيئا، فاتقوا الله واعملوا لما عند الله، ليس بين الله وبين أحد قرابة، أحب العباد إلى الله وأكرمهم عليه أتقاهم وأعملهم بطاعته، والله ما يتقرب إلى الله عز وجل إلا بالطاعة، ما معنا برائة من النار، ولا على الله لأحد حجة، فمن كان لله مطيعا فهو لنا ولي، و من كان عاصيا فهو لنا عدو ولا تنال ولايتنا إلا بالعمل والورع». یعنی: «جابر جعفی روایت کرده است که حضرت ابوجعفر امام محمد باقر فرمود: ای جابر آیا کسیکه تشیع را مذهب فرا گفته است او را همین کفایت می‌کند که بگوید او که ما اهل بیت را دوست می‌دارد؟ بخدا سوگند که شیعه‌ی ما نیست مگر آن کسیکه از خدا بترسد و او را اطاعت کند. شیعیان ما شناخته نمی‌شده و نمی‌شوند جز بتواضع و خشوع و ادا کردن امانت و کثرت ذکر خدا و روزه و نماز و نیکی کردن با پدر و مادر و رسیدگی کردن بحال همسایگان از فقیران و نیازمندان و تاوان‌زدگان (مقروضان) و یتیمان، و راست گفتاری و تلاوت قرآن و بازداشتن اذیت خود از مردم مگر اقدام بخیر و شیعیان ما همواره امینان قبیله‌ها و عشیره‌های خود بودند در تمام امور و اشیاء([[3]](#footnote-3)). جابر عرض کرد: یابن رسول الله ما در میان شیعیان کسی را بچنین صفت نمیشناسیم حضرت بمن فرمود: ای جابر مذاهب و راههای مختلف تو را براه خطا نبرد آیا بس است شخص را که بگوید: من علی را دوست می‌دارم و او را ولی خود می‌دانیم؟ پس اگر بگوید من رسول خدا را دوست می‌دارم در حالیکه رسول خدا از علی بهتر است آنگاه سیرت آنحضرت را پیروی نکرده و بسنت او عمل ننماید، آیا چنین دوستی هیچ نفعی بحال او خواهد بخشید؟. پس از خدا بترسید و برای آن ثوابهائی که در نزد خدا است عمل کنید زیرا بین خدا و احدی خویشاوندی نیست و دوست‌ترین بندگان و گرامی‌ترین آنها بر خدا با تقوی‌ترین آنها نسبت به اوست، و عاملترین آنان بطاعت خداست. ای جابر بخدایتعالی تقرب نمی‌توان یافت مگر بطاعت و فرمانبرداری، و براى ما (امامان) هیچ برائت آزادی از آتش نیست و هیچ یک از شما بر خدا حجتی نیست. کسیکه مطیع خدا بود او دوست و شیعه هست و کسی که به خدا عاصی بود او برای ما دشمن است و بولایت ما دست نتوانی یافت مگر بعمل و پرهیزگاری».

این ده حدیث شریفه است که مضمون آنها منطبق با آیات شریفه قرآن و حکومت عقل و وجدان است و بهمین جهت ما از آوردن رجال و اسناد آن خودداری کردیم که «ما یوافق القرآن فخذه». و اگر می‌خواستیم خیلی بیش از این احادیث در این معنی و موضوع داشتیم لکن برای ارباب عقول انصاف همین اندازه کافی است و برای جاهل عنود تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود ﻹ هم فائده ندارد! پس چقدر خوب است که ملت اسلام مخصوصاً طائفه‌ی شیعه هر چه زودتر بخود آید و از شر دجالان و شیاطین غالین که موجب این همه خسران و زیان دنیا و آخرت مسلمانان شده‌اند خود را نجات دهد، و گرنه همچنان که معلوم و مشهود است «خسر الدنیا والآخرة» است. مسئله شفاعت با وسعت و کیفیتی که بین مردم شایع است بزرگترین علت و آفت عدم اجرای احکام شریعت و قوی‌ترین محرک جرم و معصیت و شدیدترین مشوق کذب و بدعت است در حالیکه چنان که عقل و وجدان گواهی می‌دهد و آیات قرآن صریحا بیان می‌کند و اهل بیت قرآن بروشنی اذعان دارند هیچ مایه‌ای از عقل و پایه‌ای از شرع ندارد. ﴿وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٍ﴾ [البقرة: 213]. «و هر که را خدا بخواهد براه راست هدایت می‌کند».

احادیث شفاعت از حیث سند عموماً ضعیفند

کسانی که از دسیسه‌ی جعالان بلکه دجالان بی‌خبرند خواهند گفت که پس شفاعت بدان بی‌بام و دری که روضه‌خوانان و خطیبان و مداحان و تعزیه‌خوانان و معرکه‌گیران در هر محفل و مجلس بلکه در هر قصیده و شعری از آن دم می‌زنند تا جائی که شمشیر و سنان را هم قابل آمرزش و غفران در نتیجه شفاعت امامان می‌دانند چست؟ اینک ما اخبار شفاعت را از مفصلترین و مهمترین کتاب شیعه یعنی بحار الانوار مجلسی را از جلد سوم آن که مخصوص معاد است و باب خاصی برای شفاعت دارد در این اوراق از نظر خوانندگان عاقل و با انصاف می‌گذرانیم تا به بینند محرفین کتاب و مخربین دین سید المرسلین ص تا چه حد در این میدان تاخت و تاز کرده و چه بر سر حقایق اسلام آورده‌اند باب شفاعت در جلد سوم بحار الانوار چاپ تبریز از صفحه 262 شروع و بصفحه 272 خاتمه می‌یابد. احادیثی که در این باب است اکثراً از کتاب تفسیر عیاشی است که علماء رجال عموماً درباره او گفته‌اند: «یروي عن الضعفاء کثیراً». او از اصحاب علی بن الحسن بن فضال است که ما هویت او را در کتاب زکات آورده‌ایم که وی از بدنامترین رجال حدیث است. او قبلاً فطحی مذهب بوده اخیراً قائل به امامت جعفر کذاب شده است و در تخریب شریعت سهمی‌ وافر دارد کسیکه بخواهد ترجمه حال نکبت بار او را بداند باید بکتاب زکات ما مراجعه نماید. در اینجا همینقدر اشاره می‌کنیم که محمد بن ادریس صاحب السرائر که از بزرگان علمای شیعه است در کتاب (السرائر) درباره او می‌گوید: که علی بن فضال و پدرش از روؤساء ضلال بوده و کذاب و ملعونند. با صرف نظر از آن اصلاً در تفسیر عیاشی مطالبی است که هرگز مسلمان معتقد بقرآن و شیعه‌ی امیرمؤمنان آنها را باور نمی‌کند مثلاً در 3/267 بحار از خیثمه یعنی از همان کسیکه در ص 38 همین کتاب حضرت باقر به او فرمود:

«أبلغ شيعتنا إنا لا نغني عنهم من الله شيئا». و روایتی آورده است که خیثمه گفته است: من و مفضل بن عمر شبی خدمت صادق بودم و کسی جز ما در نزد آنحضرت نبود (یعنی حدیث محرمانه است!) مفضل عرض کرد: فدایت شوم حدیث برای ما بگو که بدان مسرور شویم. حضرت داستان روز قیامت و گرفتاری مردم و رفتن‌شان را خدمت حضرت آدم و طلب شفاعت از او و مأیوسی از وی و رفتن خدمت نوح و مأیوسی از آن حضرت. و هم چنین انبیاء دیگر ﻹ تا خدمت حضرت خاتم را گفت: تا اینکه پیغمبر می‌آید به درب خانه خدا «و يأتي باب الرحمن... فيحرك حلقة من الحلق ». حلقه‌های در خانه خدا را حرکت می‌دهد! خدا می‌گوید: این شخص کیست؟ در حالیکه خودش بدان داناتر است «فيقال من هذا؟ وهو أعلم به». رسول خدا خود را معرفی می‌کند و می‌گوید من محمدم! آنگاه گفته می‌شود: در را بروی او باز کنید. پس در را بروی من (پیغمبر) باز می‌کنند. همینکه نظر می‌کنم بخدای خودم «فإذا نظرت إلى ربي». اورا چنان تمجید می‌کنم که نه احدی قبل و نه بعد از من چنان نکرده است! پس بسجده می‌افتم و این کارسه مرتبه انجام می‌شود ودر هرسه مرتبه خدا می‌فرماید: هر چه می‌خواهی بگو و بخواه. که قول تو مسموع و شفاعت تو مقبول است... آنگاه ناقه‌ای می‌آورند از یاقوت سرخ که افسار آن از زمرد است!.. تا آنجا که می‌گوید: «فيجلس على العرش ربنا و يؤتى بما كتب» یعنی: آنگاه پروردگار ما روی عرش (تخت) می‌نشیند و نامه‌ها و دفترها را بحضور او می‌آورند.. این حدیث تا آخر از این موهومات است و آخر شفاعت بی‌حساب و کتاب....

راوی گفته است: آنگاه خوشبختانه یا بدبختانه کنیزی خدمت حضرت صادق آمده و گفت: فلان قرشی بر در خانه است. حضرت فرمود به او اجازه دهید بیاید و بما فرمود: ساکت باشید!) می‌بینید که در این حدیث عیاشی چه چیزهائی است که مخالف مذهب شیعه بلکه ضروریات اسلام است بافته است. خانه‌ای که خدا در آن نشسته است و در دارد که دارای چند حلقه است پیغمبر وقتی وارد می‌شود خدا را می‌بیند و آنگونه گفتگوها بین آن دو رد و بدل می‌شود! خدا روی عرش می‌نشیند و دفترها را می‌خواند! و این قبیل موهومات، عیاشی چون در اول عمر از عامه بوده و بعدا شیعه شده است در احادیث او آثاری از عامی‌بودن او بسیار است.

پاره‌ای از احادیث شفاعت از تفسیر امام معروف بتفسیر امام حسن عسکری نقل شده است و چنانکه مطلعین می‌دانند و قبلا هم گفته‌ایم کتابی بی‌اعتبارتر از این کتاب و مطالبی چرندتر از آنچه که در این کتاب آمده است در بین مؤلفات شیعه نیست!.

پاره‌ای از این احادیث از کتبی دیگر مانند کنز کراجکی نقل شده است مانند حدیث سؤال از: ﴿إِنَّ إِلَيۡنَآ إِيَابَهُمۡ ٢٥ ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا حِسَابَهُم ٢٦﴾ [الغاشیة: 25-26]. که مهمترین تکیه‌گاه غالیان این حدیث است چنانکه آیت الله العظمی‌ نیز در کتاب [امراء هستی: ص 480]. در حساب قیامت و نظارت امام آورده است که امام فرمود: «إلینا إیاب هذا الخلق وعلینا حسابهم...». تا آخر که شفاعت همه مردم را متضمن است. زیرا امام فرموده است: بازگشت این مردم بجانب ما و حساب‌شان بر ماست پس آن گناهانی را که از نظر حق الله مرتکب شده‌اند از خدا می‌خواهیم که آن را بما واگذار نماید و خدا خواسته ما را اجابت می‌کند و هرگناهی را که از نظر حق الناس ارتکاب کرده‌اند از مردم خواهش می‌کنیم که بما ببخشند و مردم نیز می‌پذیرند و خدا به آنان عوض خواهد داد.

این حدیث که مضمون آن بر خلاف کتاب خدا و دین اسلام و مخالف عقل و وجدان است و یکباره ریشه دین و احکام آن را از بیخ می‌کند و مردم را به هرج و مرج و وحشت تشویق می‌کند و سوق می‌دهد و در بار پاپ و گناه بخشی او صد بار بر آن فضیلت دارد؟ زیرا لا اقل کشیش در مقابل آن بخشش جرائمی‌ از مرتکبان گناه دریافت می‌کند اما در اینجا بدون هیچ زحمت جرم و جریمه درب بهشت بروی همه باز است!! بدترین حدیثی است که در این باب است. این حدیث اگر حدیث صحیح هم بود یعنی از حیث سند و رجال درست بود بازهم می‌بایست آنرا بسینه دیوار کوبید. اما خوشتبختانه یا بدبختانه از حیث سند و رجال نیز مخدوش است زیرا این حدیث را آیت الله العظمی‌ در بحار از کافی نقل کرده است: بدین عبارت است «العدة عن سهل عن ابن سنان عن سعدان عن سماعة قال كنت قاعدا مع أبي الحسن والناس في الطواف في جوف الليل فقال يا سماعة: إن إلينا إياب هذا الخلق وعلينا حسابهم فما كان لهم من ذنب بينهم وبين الله عز وجل حتمنا على الله في تركه لنا فأجابنا إلى ذلك وما كان بينهم وبين الناس استوهبناه منهم و أجابوا إلى ذلك وعوضهم الله ». ترجمه حدیث همان است که آیت الله العظمی‌ در ص 480 (امراء هستی) آورده است و ما در صفحه قبل ج 1 . آن را عیناً نقل کردیم جز اینکه در کلمه «حتمنا على الله في تركه لنا» یک نوع تهکمی‌ است که گستاخی بر خدا در آن بر اهل ادب مخفی نیست. «حتمنا علی الله» یعنی ما این واگذاریدن حقوق خدا را بر ما بر خدا حتم و واجب کرده و خواه و ناخواه او را وادار می‌کنیم که آن حقوق را بما واگذار کند (حتم در لغت یعنی واجبی است که اسقاط آن ممکن نیست. امر محتوم. مجمع البحرین).

پس هر گونه حقوقی که از خدا تضییع شده چون نماز روزه و حج و جهاد و عبادات دیگر و ارتکاب هر گونه معصیت از شرب خمر و زنا و لواط و آنگونه معاصی که در آن حق الناس نباشد خدا را وادار می‌کنیم که خواه ناخواه آن را بما واگذار کند و حقوق مردم را از مردم خواهش می‌کنیم که آنها را بما ببخشد آنها هم همه آنها را بما می‌بخشند. آنگاه هر که را خواستیم به بهشت می‌بریم یا همه را. این حساب روز قیامت.. اگرکسی مرگ هم می‌خواهد برود گیلان!! بسی جای حیرت و تعجب است! آیا ممکن است کسانیکه بمنظور هدایت و اصلاح مردم قیام کرده مروج دین پیغمبر اسلام باشند چنین سخنانی بگویند که تمام زحمات پیغمبر را نقش بر آب نمایند؟ آیا هیچ عاقلی باور می‌کند؟ با کجای کتاب خدا وفق می‌دهد؟ آیا عرض حدیث بر کتاب چه معنی دارد؟ کدام کتاب و کدام عقل و چه وجدانی آن را باور می‌کند؟

آیا این حدیث و نظائرش با کتاب خدا بالصراحه مضاد و مخالف نیست؟ این مضمون آن حدیث خیلی شریف!! است و احادیث دیگر از این قبیل! ما اینک بسند این حدیث رسیدگی می‌کنیم تا ارزش آن از این جهت هم معلوم باشد.

این حدیث از کتاب کافی یعنی اولین محاج شیعه است یعنی همان کتابی که از شانزده هزار حدیث آن به تشخیص علامه مجلسی در کتاب مرآة العقول بیش از نه دهم آن از درجه‌ی صحت ساقط است. بهر صورت سند این حدیث از کتاب رجال بشرح زیر است: اولین راوی این حدیث سهل است. و آن سهل بن زیاد الادمی‌ الرازی ابو سعید است ارباب رجال او را از اصحاب حضرت جواد شمرده‌اند نجاشی او را در رجال خود ص 140 چاپ تهران چنین معرفی می‌کند: «سهل بن زیاد ابو علي الأدمي‌ کان ضعیفا في الحدیث غیر معتمد فیه وکان أحمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو والکذب وأخرجه من قم إلى الري». او در حدیث ضعیف بوده و بدان اعتمادی نبوده است و احمد بن محمد بن عیسی که از دانشمندان بزرگ شیعه در قم بوده او را از قم بیرون کرده زیرا او را غالی و دروغگو می‌دانسته است.

شیخ طوسی علیه الرحمه او را در استبصار چنین معرفی می‌کند: «إن أبا سعید الأدمي‌ ضعیف جدا عند نقاد الأخبار». ابو سعید کنیه‌ی سهل است او در نزد ناقدان اخبار خیلی ضعیف است).

جناب ابن الفضائری رحمت الله علیه او را چنین وصف می‌کند بنقل [تنقیح الـمقال در 2/75]. «سهل بن زياد الأدمي الرازي كان ضعيفا جدا فاسد الرواية والدين وكان أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري أخرجه من قم وأظهر البرائة منه والرواية عنه و يروي الـمراسل ويعتمد الـمجاهيل». که او را هم خیلی ضعیف دانسته و هم فاسد الروایة و الدین می‌شمارد که احمد بن عیسی از او اظهار برائت کرده و از روایت او جلوگیری می‌نموده است. زیرا او مراسیل را روایت و به مجاهیل اعتماد داشته است. (مراسیل احادیث بدون سند و مجاهیل احادیث مجهول است).

فضل بن شاذان نیز او را احمق می‌شمرده است: که «إنه أحمق». در شان او گفته است. ابن داود در رجال خود ص 460 او را ضعیف و فاسد الروایه دانسته است و غلو و کذب او را نقل کرده است. در رجال میر مصطفی [نقد الرجال، نیز در ص 163] او را بهمین اوصاف زشت نکوهیده است. این اولین راوی این حدیث خیلی شریف است!.

سهل آن را از محمد بن سنان روایت کرده است. اینک محمد بن سنان را بشناسیم نجاشی در رجال خود ص 252 فرموده است: «هو رجل ضعيف جدا لا يعول عليه ولا يلتفت إلى ما تفرد به». و گفته است که فضل بن شاذان می‌فرمود: من جایز نمی‌دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنید. او خیلی ضعیف است که نمی‌توان بدو اعتماد و التفات نمود.

و ابن الفضائری در باره‌ی او فرموده است: «محمد بن سنان غال لا یلتفت إلیه». او یک شخص غالی است و نباید بگفتارش اعتنائی نمود.

شیخ ابو عمرکشی در رجال خود ص 332 از ایوب بن نوح آورده است که او می‌فرمود: «لا أستحل أن أروي أحاديث محمد بن سنان». حلال نمی‌دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنم.

و در ص 427 نوشته است حمدویه بن نصیر از ایوب بن نوح نقل کرده است که محمد بن سنان در هنگام مرگ گفته است: هر چه حدیث که برای شما گفتم هیچگدام را از کسی نشنیده‌ام و سماعی نبوده است و روایت نیست بلکه چنین یافتم.

ابن داود در رجال خود ص 505 او را در قسم ضعفاء آورده و نوشته است که محمد بن سنان می‌گفت: «لا ترووا عني مما حدثت شيئا فإنما هي كتب اشتريته من السوق».

از من حدیثی روایت نکنید آن حدیثها که گفتم فقط کتابهائی بود که از بازار می‌خریدم و هر چه در آنها بود گفتم. آنگاه گفته است: «والغالب على حدیثه الفساد». و علمای رجال متفق‌اند وی از کذابین است. و فساد بر احادیث او غالب است.

محمد بن سنان این حدیث بسیار شریف!! را از سعدان روایت کرده است. شرح حال سعدان در تنقیح المقال ص 23 می‌نویسد: «أهمله في الخلاصة والذخيرة والبلغة وغيرها ولم يتعرضوا له أصلا وفي موضع من الذخيرة إنه ضعيف وفي موضع آخر منه غير موثق في كتب الرجال». سعدان که مهمل و مجهول و ضعیف و غیر وثوق است این حدیث را از سماعه بن مروان روایت کرده است و سماعه در [«من لا یحضره الفقیه» باب ما یجب علی من افطر او جامع فی شهر رمضان]. واقفی دانسته است و فرموده است: من خبری که از سماعه روایت شده فتوای نمی‌دهم زیرا او واقفی است و پاره‌ای از علمای رجال او را فطحی فاسد المذاهب دانسته‌اند. ابن داود نیز او را در رجال خود ص 460 ضمن ضعفاء و مجروحین آورده است و ابن الغضائری و نجاشی معتقدند که او در زمان حیات حضرت صادق در سال 145 در گذشته است. پس روایت او از حضرت امام موسی کاظم که این حدیث چرند را بآن حضرت نسبت می‌دهند به کلی بی‌اساس و دروغ است. یعنی دروغ‌ اندر دروغ است!!.

آری با چنین احادیثی این آیت الله العظمی‌ و نظر وی بجنگ قرآن آمده‌اند و بابی به آن معنای کذائی: تصرف در کون و مکان و تدبیر عالم امکان در ولایت امامان و بابی به این وسعت برای شفاعت در گستاخی فساق و فجار در معصیت پروردگار عالمیان گشوده‌اند. و امامان شیعه را که خالصترین و متواضعترین عباد الله صالحین بوده‌اند خدایانی (والعیاذ بالله) حاکم و مسلط برخدای جهان معرفی کرده و مذهب شیعه را یک مذهب مملو از شرک بجهانیان معرفی کرده و می‌کنند، و از این که این موهومات و خرافات جهانگیر نشده گله و شکایت دارند، شاید شما خواننده عزیز تصور کنید که تنها این حدیث یا حدیث ما قبل آن (ورود رسول خدا بر خدا) آنقدر چرند و بی‌اعتبار است و شاید سایر احادیث شفاعت دارای صحت و اعتباری باشد لذا ما ناچاریم که یک یک آن احادیث را از همان جلد سوم (بحار الانوار) که مخصوص موضوع معاد است آورده و از حیث سند بررسی کنیم تا معلوم شود که تمام آن احادیث از حیث سند مخدوش بوده قابل اعتنای نیست. هر چند اگر در صحت سند تا آن حد بود که فی المثل مستقیما از معصوم شنیده شده بود چون مخالف با آیات صریحه قرآن است بر طبق دستور و فرموده خود ایشان سلام الله علیهم باید آنها را بدیوار کوبید. علاوه بر آیات قرآن، عقل و وجدان هم خود بهترین مصدق این معنی است: اینک ما تمام آن احادیث را باکثرت آن که در باب شفاعت است و در حدود شصت حدیث است یکایک از لحاظ سند نظرخوانندگان محترم می‌گذاریم تا خود انصاف داده به ببنید گمراهان بچه دستاویزی متمسک‌اند.؟ در شمارش احادیث اهتمام تامی‌ شده است زیرا پاره‌ای حدیث نبوده و پاره‌ای مکرر.

حدیث اول: از کتاب خصال صدوق از روات عامه آورده است چون ابو الحسن طاهربن محمد بن یونس از محمد بن عثمان هروی تا انس بن مالک که در کتاب رجال شیعه نامی‌ از هیچکدام نیست.

حدیث دوم: اصلاً مربوط بشفاعت نیست لذا از آوردن سند آن بی‌نیازیم.

حدیث سوم: مضمونش آن است که امیر المؤمنین فرموده است: ما را برای شفاعت خود بزحمت نیندازید لیکن چون در روایت آن سندی نیاروده است لذا نمی‌دانیم از چه کس و از کجا نقل کرده است. این حدیث از شما صدوق و راویان آن محمد بن عیسی یقطینی و قاسم ین یحیی، و هر دو ضعیف و غلط‌اند.

حدیث چهارم: از ابراهیم هاشم است که در کتب رجال از او توثیق نشده است وی این حدیث را از علی بن معبد روایت کرده است در [تنقیح الـمقال: 2/309] درباره‌اش گفته‌اند: «لم ینص فیه بالتوثیق ولا مدح». «از او مدح و توثیقی نشده است» و در ص 110 او را امامی‌ مجهول دانسته است. پس حدیث مجهول است.

حدیث پنجم: نظریه صدوق است و حدیث نیست.

حدیث ششم: از امالی صدوق از ابی قلابه عبد الملک بن محمد روایت شده است چنین شخصی در کتب رجال نام و نشانی ندارد و از غانم بن الحسین السعدی روایت کرده است او نیز اسمی‌بی‌مسمی‌ است. وی از مسلم بن خالد المکی روایت کرده است در ص 214 و ص 149 تنقیح المقال او نیز از مجاهیل است. مضمون حدیث آنستکه حضرت فاطمه ل به پیغمبر خدا گفت: در روز قیامت من تو را در کجا ملاقات کنم پیغمبر مقامات و مواقف روز قیامت را گفت: تا اینکه فرمود: مرا در شفیر جهنم ملاقات کن که مانع شراره‌های آن از امت خود می‌شوم.

حدیث هفتم: از تفسیر قمی‌ از ابن محبوب از زرعه و او از سماعه روایت کرده است. زرعه طبق تصریح در رجال خود ص 350 واقفی مذهب است و ابن داود نیز او را در رجال خود ص 453 جزو مجروحین و ضعفاء آورده است. علامه حلی نیز او را در خلاصه خود در قسم ثانی 224 جزو ضعفاء آورده است زرعه از سماعه روایت کرده است و ما هویت سماعه را در حدیث منتخب آیت الله العظمی‌ در صفحات قبل آوردیم که او نیز واقفی بوده است و بهر حال این حدیث از درجه صحت ساقط است، مضمون این حدیث مضمون همان حدیث عیاشی است که در همین کتاب گذشت خلاصه (حدیث آمدن پیغمبر در قیامت به در خانه خدا و حرکت دادن حلقه....).

حدیث هشتم: مربوط بشفاعت پیغمبر نسبت به پدر و مادر و عمو و برادرش در جاهلیت است و آرزوئی است که بآن حضرت نسبت داده‌اند که فرمود: اگر در مقام محمود ایستادم در حق ایشان شفاعت خواهم نمود و چون با مطلب ما مناسبتی ندارد لذا بسند او نمی‌پردازیم.

حدیث نهم: از ابن البطائنی روایت شده است: چون ابن البطائنی در کتب رجال علی بن حمزه بطائنی است و یا پسرش حسن بن علی بن حمزه است. اگر علی بن حمزه است ابن الغضائری در باره او فرمود است: «علي بن أبي حمزة لعنه الله أصل الوقف وأشد الخلق عدوا للمولي». (یعنی الرضا) و ده‌ها حدیث از مذمت در [تنقیح الـمقال: 2/261] و سایر کتب رجال آمده است. و ظن مقرون بیقین است که پسر علی بن حمزه حسن بن علی است و اگر پسرش حسن بن علی بن ابی حمزه است ابن الغضائری درباره او نیز فرموده است: «الحسن بن علی ابن أبي حمزه البطائني مولى الأنصار أبو محمد واقفي بن واقفي ضعیف في نفسه». و شیخ کشی درباره او فرموده است: «الحسن بن علي بن أبي حمزه کذاب». و شرح حال نکبت مآل او در [تنقیح الـمقال: 1/290] و سایر کتب رجال مذکور است. پس حدیث چنین ملعونی قابل استماع نیست.

مضمون حدیث نهم تفسیر آیه شریفه: ﴿لَّا يَمۡلِكُونَ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا ٨٧﴾ [مریم: 87]. می‌باشد که مراد از اخذ عهد اذن دادن بولایت امیر المؤمنین و امامان بعد از اوست.

حدیث دهم: از امالی صدوق و بشارت المصطفی از سلمه بن الخطاب از حسین بن سعید از ابو اسحق بن ابراهیم از عبد الصباح از ابو بصیر از حضرت صادق است سلمه بن الخطاب را نجاشی در رجال خود ص 142 فرموده است: «کان ضعیفاً في حدیثه». و ابن الغضائری در باره او فرموده است: «سلمة بن الخطاب أبو محمد من سواد الرق، ضعیف». علامه حلی نیز او را در خلاصه خود در قسم دوم جزو ضعفاء آورده است: ص 104 و ابن داود نیز او را در رجال خود ص 458 در قسم ضعفاء و مجروحین آورده و نوشته است: «کان ضعیفاً في حدیثه». و در نقد الرجال ص 157 نیز او را ضعیف شمرده است. و در تحریر طاووسی نیز او را واقفی مذهب دانسته است. بقیه روات او از مجاهیل‌اند لذا بچنین حدیثی نباید اعتنا داشت. مضمون حدیث آن است که در روز قیامت که ظلمت مردم را گرفته است گروهی که نور آنان زمینی قیامت را روشن کرده است بر می‌خیزند، مردم می‌گویند که اینان پیغمبران یا فرشتگانند یا شهیدانند آنان می‌گویند ما علوی و ذریه رسول الله ص ایم پس به آنها گفته می‌شود که در باره محبان خود شفاعت کنید.

حدیث یازدهم: از محمد عطار از جعفر بن محمد بن مالک از احمد بن مدین از محمد بن عمار روایت شده است:

اما جعفر بن محمد بن مالک نجاشی رحمت الله علیه در باره او فرموده است: «کان ضعیفاً في الحدیث». و گفته است: که احمد بن الحسین درباره او می‌فرمود: «کان یضع الحدیث وضعاً و یروي عن المجاهیل وسمعت من قال کان أیضاً فاسد الـمذهب والروایة». او هم وضع حدیث می‌کرده است و هم از مجهولان روایت می‌نموده و هم فاسد المذهب والروایة بوده است. ص 94 رجال نجاشی و از احمد بن مدین روایت می‌کند و از او نامی‌ در رجال نیست و محمد بن عمار نیز از مجهولات است [تنقیح الـمقال: 3/162].

مضمون حدیث آن است که حضرت صادق فرموده است: شیعیان ما از نور خدا آفریده شده‌اند و در روز قیامت بما ملحق می‌شوند و ما شفاعت می‌کنیم و شما هم شفاعت می‌کنید و هیچکس از شما نیست مگر اینکه دوستان خود را ببهشت و دشمنان خود را بجهنم می‌برد.

حدیث دوازدهم: از ابن ابی الخطاب از نضر بن شعیب از قلاسی روایت شده است نضر بن شعیب طبق ص 3/272 تنقیح الـمقال مجهول است و شهید ثانی نیز او را مجهول دانسته است و بالاخره تمام راویان این حدیث مجهولند و روایت بی‌اعتبار.

مضمون حدیث آن است که پیغمبر خدا فرمود: اگر در مقام شفاعت ایستادم درباره اصحاب کبایر شفاعت خواهم کرد. اما در باره آزارکننده ذریه خود شفاعت نخواهم کرد.

حدیث سیزدهم: قطان از سکری و او از جوهری و او از محمد بن عطار و او از پدرش روایت کرده است: احمد بن القطان را در [تنفیح الـمقال: 1/56] از قول سید صدر الدین صاحب وافی و حواشی او در منتهی الـمقال عامی‌ شمرده است. از سکری اسمی‌ در کتب رجال نیست و محمد بن عماره در 3/164 پدرش عماره در 2/322 حالشان مجهول است و چنین حدیث مجهول و از درجه اعتبار ساقط است. مضمون حدیث: هر کس سه چیز را منکر شود از شیعیان ما نیست معراج و سؤال قبر و قیامت را. (مضمون حدیث ربطی بشفاعت ندارد و کسی منکر این سه چیز نیست). بعد از این حدیث بی‌سندی از ابوذر و سلمان است.

حدیث چهاردهم: از ابی اسامه روایت شده است و باقی راویان نامشان نیامده است، ابی اسامه نامش زید الشحام است: ابن الغضائری و اسحق بن علی بن عمان و غیر او وی را ضعیف شمرده‌اند. و ابن داود در ص 164 رجال خود اشاره بواقفی بودن وی کرده است. چون نام تمام رجال حدیث نیامده است، فرضاً که ابی اسامه ثقه باشد حدیث مرسل است و از درجه صحت ساقط. مضمون حدیث آنست که حضرت صادق و حضرت باقر إ فرموده‌اند: بخدا قسم آنقدر از شیعیان خود شفاعت می‌کنیم که دشمنان ما بگویند: «فما لمنا من شافعین ولا صدیقٍ حَمیمٍ» «برای ما شفیعی و دوست مهربانی نیست».

حدیث پانزدهم: از تفسیر قمی‌ از معاویه بن عمار از ابی العباس مکتبر روایت شده است معاویه بن عمار در [تنقیح الـمقال: 3/324] مختل العقل شمرده شده است. و علی بن احمد المقیقی از علمای بزرگ رجال درباره او فرموده است: «لم یکن معاویه بن عمار عند أصحابنا مستقیما کان ضعیف العقل متهماً في حدیثه». یعنی: «معاویه بن عمار در نزد علمای شیعه مرد درستی نبوده، بیهوده عقلش ضعیف و در حدیث‌اش متهم است بدروغ». [قاموس الرجال: 9/42] و چون او یکصد و هفتاد و پنجسال بر طبق تصریح ابن داود در رجال خود ص 350 عمر کرده است و در سال 175 فوت نموده است و او از ابی العباس مکتبر که معلوم نیست چه کس است و بهر صورت وی در سنین پیری این حدیث را روایت کرده است شکی نیست که او در حال اختلاف حواس بوده است. مضمون حدیث: حضرت باقر به ابوایمن فرموده است: که همه کس بشفاعت پیغمبر محتاج است و ما درباره شیعیان خود شفاعت می‌کنیم.

حدیث شانزدهم: از محمد بن سنان غالی و کذاب مشهور است که ما احوال او را قبلاً آوردیم. خلاصه مضمون حدیث آنست که پیغمبر خدا فرمود: خدا بمن پنج چیز عطا کرده است که از آن جمله شفاعت است و از جمله حلیت غنائم که ما کذب مضمون آن را در کتاب خمس آورده‌ایم.

حدیث هفدهم: از علی بن حکم و او از ابان از محمد بن الفضیل الرزقی روایت کرده است. علی بن حکم در کتب رجال حالش مجهول هم چنین ابان.

اما محمد بن الفضیل الازدی الازرق: شیخ طوسی در رجال خود ص 360 او را ضعیف شمرده است و در ص 389 او را بغلو متهم کرده و در خلاصه علامه ص 250 او را ضعیف شمرده است. در نقد الرجال 327 نیز او را ضعیف و غالی دانسته است. مضمون حدیث آنست که امیر المومنین فرمود: بهشت هشت در دارد از یک در پیغمبران و محبان وارد می‌شوند و من در کنار صراط ایستاده به شیعیان دعا می‌کنم و، و، و، و.

حدیث هجدهم: از فخام از منصوری روایت شده است و از هیچ کدام نامی‌ در کتب رجال بعنوان وثاقت یا ضعیف نیامده است. بنابر این حدیث مجهول است. به تنفیح المقال 1/310 مراجعه شود. خلاصه مضمون حدیث آنست که در روز قیامت بر رسول خدا گفته می‌شود: که تو را در پاداش محبان اهل بیت قدرت است.

حدیث نوزدهم: از اسمعیل بن علی الدعبل از محمد ابراهیم بن کثیر روایت شده است که از هیچ کدام نامی‌ در کتب رجال نیست که اینان بر ابونواس شاعر هرزه سرای هزار و یکشب که در شعر خود سرود: «صلی الله علی لوط و شیعته». در مرض موت او وارد شدند و عیسی بن موسی الهاشمی‌به او گفته است: یا ابا علی تو در آخرین روز عمر خود در دنیا و اولین روز خود در آخرت هستی و بین تو و خدا گناهانی است پس توبه کن بسوی خدا (ابونواس در شرب خمر و لواط معروف زمان خود بوده است). ابونواس گفت: مرا تکیه دهید پس همینکه نشست گفت: مرا از خدا می‌ترسانید همانا حماد بن سلمه از ثابت بنانی از انس مالک از رسول خدا ص روایت کرده است که آن حضرت فرمود: برای هر پیغمبر شفاعتی است و من شفاعت خود را برای مرتکبین کبایر از امت پنهان کرده‌ام آیا شما خیال می‌کنید من از آنها نیستم؟ (پس چرا از خدا بترسم). آری باید چنین حدیثی را راویانی چون ابونواس روایت کنند! راویان این روایت هیچکدام امامی‌ نیستند هر چند حماد بن سلمه ممدوح میزان الاعتدال است، و ثابت نبانی نیز مشترک است در بین چند شخصیت. اما اولین راوی آن خود ابونواس است که شرب خمر و لواط معروف است و همین روایت نیز حاوی این معنی است. و مضمون روایت نیز بر خلاف قرآن مجید و روح اسلام و تعلیم جمیع انبیاء و اولیا است. اگر بنا باشد که مرتکبین کبایر هر گونه گناهی را مرتکب شدند، شفاعت پیغمبر برای آنها ذخیره شده باشد پس دین و شریعت یعنی چه؟ در خباثت ابونواس که حتی بقیامت هم عقیده نداشته است ما ان شاء الله در جای دیگر از این کتاب سخن خواهیم گفت. در مذمت او همین بس که حضرت هادی او را ابونواس باطل می‌خواند (الکنی والالقاب)

حدیث بیستم: از عیون اخبار الرضا از احمد بن ابی جعفر البیهقی از علی بن جعفر البیهقی از علی بن جعفر المدنی از علی بن محمد بن مهرویه القزوینی از داود بن سلیمان از حضرت رضا إ از پدرانش روایت شده است که رسول خدا ص فرموده است: چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود می‌شویم و مظلمه‌ای که بین آنها و مردم است از آنها خواهش می‌کنیم بما بخشیده می‌شود و حقوقی که بین ما و شیعیان ماست ما بعفو و بخشش سزاوارتریم. یعنی دستگاه آفرینش مسخر، و مسخره اراده‌ی رفیق‌بازان مخصوصی است!!.

مضمون این حدیث مضمون همان حدیث آیت الله العظمی‌ است. با این تفاوت که این از رسول خدا است و آن از حضرت کاظم و راویان این حدیث از حضرت رضا تا امیر المؤمنین از معصومین‌اند واقعاً چه حدیث خوبی است برای مغرورین و مخربین دین اسلام زیرا باب هر گونه جرأت و معصیت را باز می‌کند و برای خرابی دین از صد هزار سپاه مؤثرتر است.

اما از رجال سند این حدیث از احمد بن ابی جعفر البیهقی و علی بن جعفر البیهقی. و علی بن جعفر المدنی اصلاً نامی‌ در کتب رجال نیست و فقط نام علی بن مهرویه القزوینی در [2/130 تنقیح الـمقال] آمده است حال او مجهول است و داود بن سلیمان را نیز در 1/410 وحید بهبهانی عامی‌ دانسته است. وی یکی از عامیان است و علی بن مهرویه القزوینی نیز از روات عامه است شاید آنها نیز از عامه باشند در میزان الاعتدال 2/8 گفته است: داود بن سلیمان الجرجانی الغازی از حضرت علی بن موسی الرضا و غیر او روایت می‌کند. یحیی بن معین او را تکذیب کرده و ابو حاتم او را نمی‌شناسد، و بهر حال او شیخی بسیار دروغگو است. کتابی دارد که آن را بر حضرت رضا بدروغ وضع کرده است. از این نسخه علی بن محمّد بن مهرویه قزوینی روایت می‌کند و صدوق از او نقل و روایت می‌کند. معلوم می‌شود این هم از احادیثی است که صدوق و کذابین برای شیعیان هدیه آورده است و چون داود بن سلیمان مسلماً از مخالفان است چنین رساله‌ای مشحون به کذب و کفر ساخته و آن را به حضرت رضا نسبت داده است. و گرنه هر گاه چنین حدیثی راست باشد. پس دیگر بعث رسل و انزال کتب یعنی چه؟ آنگه چه قرابت و نسبتی بین خدا و شیعیان است که با بندگان دیگر خدا نیست آیا ضلالت از این واضحتر؟ و چه بسا که مذهب نصرانیت را در جعل این حدیث دستی پنهان یا آشکارا باشد.

حدیث بیست ویکم: اصلاً سند ندارد و مضمون آن مضمون حدیث چهارم است که گذشت.

حدیث بیست و دوم: از ابی ولاد (حفص بن یونس) روایت شده است و او از میسر نقل کرده است و هر دوی آنها حالشان مجهول است. به [تنقیح الـمقال: 1/356 و 3/262] مراجعه شود. مضمون آن هم مربوط بشفاعت نیست بلکه بحقوقی است که مردی بمومنی دارد و آن حقوق موجب نجات او می‌شود. این حدیث در چاپ جدید بحار الانوار بشماره 26 می‌باشد.

حدیث بیست و سوم: از محمد بن خالد و او از نصر و او از یحیی خلبی و او از ابی المعزا از ابی بصیر از علی صانع روایت کرده است. و ابن الغضائری درباره او فرموده است: «محمد بن خالد البرقي حدیثه یعرف وینکر ویرون من الضعفاء ویعتمد على الـمراسیل». [تنقیح الـمقال: 3/113 و در رجال ابن داود ص 503] او را در ردیف مجروحین و مجهولین آورده است و وی را از ضعفا در قسم دوم شمرد است.

مضمون حدیث آن است که مؤمن برای دوست خود شفیع می‌شود مگر اینکه ناصبی باشد که شفاعت پیغمبر هم درباره او فائده ندارد. اگر این شفاعت در دنیا باشد صحیح است اما درآخرت شفاعت نیست.

حدیث بیست و چهارم: از سعدان بن مسلم است که ما هویت او را در حدیث منتخب آیت الله آوردیم که او را مهمل شمرده‌اند و گفته‌اند او ضعیف است و موثق نیست و سعدان آن را از معاویه بن وهب روایت کرده است و معاویه حالش مجهول است [تنفیح الـمقال: 3/226]. مضمون حدیث: آن است که حضرت صادق فرمود: شفاعت ما در حق شیعیان ما رد نمی‌شود.

حدیث بیست و پنجم: نیز از سعدان است و مضمون حدیث نیز همان حدیث بیست و چهارم است چنانکه بارها گفته‌ایم شفاعت یعنی استغفار برای مؤمن از طرف فرشتگان و پیغمبران و اولیاء در دنیا صحیح است.

حدیث بیست و ششم: نیز همان حدیث بیست و چهارم است اما روایت آن از محمد بن الفضیل است محمد بن الفضیل همان است که ضعف و غلو او در ذیل حدیث هفدهم گذشت.

حدیث بیست و هفتم: نیز از همین محمد بن الفضیل است و مضمون حدیث تفسیر ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ﴾ است که حضرت صادق فرموده است: ما آن شفیعانیم.

حدیث بیست و هشتم: از قاسم بن محمد و از علی بن ابی‌حمزه روایت کرده است مضمون حدیث مضمون حدیث یانزدهم است. قاسم بن محمد طبق تصریح ارباب رجال واقفی بوده است و هیچیک او را توثیق نکرده‌اند و جمیع فقهاء روایت او را رد کرده‌اند و بر او طعن زده‌اند. [تنقیح الـمقال: 3/24] قسم دوم قاسم بن محمد از علی بن ابی‌حمزه روایت می‌کند.

و علی بن ابی حمزه همان ملعونی است که ما در ذیل حدیث هشتم شرح حال نکبت مآل او را آوردیم.

حدیث بیست و نهم: از حمزه بن عبدالله روایت شده که شرحی از آن در کتب رجال نیست او از ابو عمیره روایت کرده است ابو عمیره کنیه رشید بن مالک السعدی است و وی از اصحاب رسول خدا ص است و چنین کسی از حضرت باقر روایت نمی‌کند. فصل الکنی ص 28 می‌نویسد: «لم أعرف اسمه ولا حاله». پس حدیث مجهول است و مضمون آن هم چیزی نیست. «قال أبوجعفر: إن لرسول الله شفاعة». یعنی برای رسول خدا یک نوع شفاعتی هست، نه تنها رسول الله بلکه بسیاری چنین است.

حدیث سی‌ام: از ابان از اسد بن اسمعیل از جابر بن یزید جعفی روایتی است که حضرت باقر بجابر فرموده است از دشمنان ما کمک مخواه. اسد بن اسمعیل طبق 1/7 تنقیح الـمقال مجهول است. و مضمون حدیث چندان ربطی شفاعت کذائی ندارد.

حدیث سی و یکم: از ابو فضاله از حسین بن عثمان از ابو حمزه روایت شده است.

ابو فضاله کنیه ثابت بن اسلم نبانی است که از اصحاب رسول الله ص بوده و در رکاب امیر المؤمنین در صفین کشته شده است و روایت چنین کسی بواسطه حسین بن عثمان از ابو فضاله دیگری در اصحاب ائمه وجود ندارد اما بر طبق تصریح تنقیح المقال 1/188 صاحب المطاوی ثابت را جزو ضعفاء شمرده است و صاحب ذخیره در ذکر او اهمال کرده است و روایت بمعصوم نمی‌رسد و قول ابو حمزه است، مضمون حدیث ابو حمزه گفت است: رسول خدا را در امتش شفاعت است. البته رسول خدا ص مأمور بشفاعت امت است که «استغفرلهم واستغفر لذنبک وللمؤمنین».

حدیث سی و سوم و سی و چهارم: از عامه است و مضمون آنهم چیز قابل ذکری نیست.

حدیث سی و پنجم: از تفسیر امام است که ما بی اعتباری و ضعف و کذب و جعل آنرا در این کتاب قبلاً آوردهی‌شایم.

حدیث سی و ششم: همان حدیث چرند تفسیر عیاشی است که رسول خداص در روز قیامت می‌شآید بدرب خانه خدا و حلقه در راه می‌زند و خدا می‌گوید کیست که در را می‌زند؟ تا آخر. و ضعف این تفسیر بر عقلا و مطلعین پوشیده نیست.

حدیث سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم: نیز از تفسیر عیاشی که سند مسلسل ندارد و قابل اعتناء نیست. این حدیث در چاپ جدید حدیث 46 است (الدهستانی).

حدیث چهلم: از یحیی بن محمد بن الحسن الجوابی از جامع بن احمد از علی بن الحسین بن عباس الصدلی از احمد بن محمد بن ابراهیم الثعالبی از یعقوب بن احمد السری است که از هیچکدام نامی‌ در کتب رجال شیعه نیست و یعقوب از محمد بن عبدالله بن محمد روایت می‌کند و این شخص اگر مجهول نباشد محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله است که نجاشی او را ضعیف شمرده است او از احمد بن عامر بتوسط عبدالله روایت کرده است و احمد بن عامر در [تنقیح الـمقال: 1/63] مجهول الحال است و احمد از پدرش عامر بن سلیمان بن صالح روایت کرده است و از این شخص نامی‌ در کتب رجال نیست. پس این حدیث از هر جهت مجهول و بی اعتبار است.

مضمون حدیث آنست که حضرت رضا فرموده است: پیغمبر ص فرمود: چهار نفرند که من شفیع ایشانم گرامی‌ دارندگان ذریه‌ی من...

حدیث چهل و یکم: از محمد بن العباس از احمد بن هوزه از ابراهیم بن اسحاق از عبدالله بن حماد از عبدالله بن سنان. محمد بن العباس در کتب رجال مجهول الحال است 3/135 تنقیح المقال. احمد بن هوزه نیز مانند اوست. [تنقیح الـمقال: ص 1/99. ابراهیم بن اسحاق را شیخ طوسی در رجال خود ص 451 ضعیف شمرده است و در الفهرست: ص 29] نوشته است: «إبراهيم بن إسحاق أبو الإسحاق النهاوندي كان ضعيفا في حديثه متهما في دينه». علامه در خلاصه ص 198 دوم نوشته است: «ابراهیم بن اسحق.. کان ضعیفاً في دینه وفي مذهبه ارتفاع وأمره مختلط لا أعمل على شيء مما یرویه..». او هم در حدیث ضعیف و هم در دین متهم و هم در مذهبش ارتفاع و غلو است و امر او در هم و برهم است و من بدان چه او روایت می‌کند عمل نمی‌کنم.

ابراهیم از عبدالله بن حماد روایت می‌کند: ابن الغضائری درباره او می‌فرماید: «عبد الله بن حماد أبو محمد الأنصاري نزل قم لم يرو عن أحد من الأئمة وحديثه يعرف تارة وينكر أخرى». یعنی: ابو محمد انصاری بقم نزول کرد از هیچ یک از امامان روایت نمی‌کند و حدیث او گاهی خوب و گاهی زشت است، عبدالله بن حماد از عبدالله بن سنان خزانه‌دار روایت می‌کند وی خزانه‌دار منصور در امتعه است.

مضمون آن حدیث آیت الله العظمی‌ است که روز قیامت حساب شیعیان با ماست در چاپ حدیث 54 است.

حدیث چهل دوم: با همین سند تا عبدالله بن حماد از محمد بن جعفر از حضرت شناختیم و ناشناخته محمد بن جعفر است محمد بن جعفر فرزند حضرت صادق است شیخ معبد در ارشاد فرموده است: که او نقل به مذهب زیدیه بوده و عقیده داشته است امام زمان کسی است که با شمشیر خروج کند و خود او در زمان مأمون در سنه 199 خروج کرد و زیدیه او را متابعت کردند او مردم با بخود خواند و ادعای خلافت کرد و در کشف الغمه گفته است: از کسانیکه درباره حضرت موسی بن حعفر شکایت در نزد هارون کرد از خویشان او بود که برادر آنجناب بود. و در عیون اخبار الرضا آمده است که هر گاه در نزد حضرت رضا نام محمد بن جعفر برده می‌شد حضرت می‌فرمود: من عهد کردم بر خود که در زیر سقفی که بر من و او سایه افگند ننشینم. محمد بن جعفر بر هارون وارد شده و بر او بخلافت سلام داد و گفت: من خیال نمی‌کردم که در زمین دو خلیفه باشد تا اینکه دیدم برادرم موسی بن جعفر را که بر او هم بخلافت سلام می‌دادند.. در کتاب عیون اخبار الرضا آمده است که او خروج کرد و خود را امی المؤمنین خواند حضرت رضا به او فرمود با این عمل تکذیب پدر و برادر خود را مکن، و زشتی داستان خلافت او در تاریخ مسطور است.

حدیث چهل و سوم: از محمد بن سنان و او از ابن مسکان روایت کرده است: چون محمد بن سنان را در ذیل حدیث منتخب آیت الله العظمی‌ معرفی شد که او ضعیف و غالی است بهمان اکتفاء کردیم. مضمون حدیث او آن است که حضرت فاطمه ل. در کنار جهنم می‌ایستد و محبان و دوستان خود را نجات می‌دهد. حدیث 58 چاپ جدید.

حدیث چهل و چهارم: از سهل بن احمد روایت شده است و سهل بن احمد همان است که ابن الغضائری درباره او فرموده است: که «کان یضع الأحادیث و یروي عن الـمجاهیل». [تنقیح الـمقال: 2/74] و عقیقی نیز او را چنین معرفی کرده است: «کان واقفیاً غالیاً». او واقفی بوده است یعنی ائمه بعد از او حضرت کاظم را قبول نداشته است و هم غالی بوده است. مضمون حدیث آنست که در روز قیامت چگونه منبرهای نور برای رسول الله و امیر المؤمنین و اولاد پیغمبران و حسنین نصب می‌شود و فاطمه زهرا ل چگونه وارد محشر می‌شود و درب بهشت خدا به او چگونه خطاب می‌کند که چرا معطلی داخل بهشت شو و او می‌خواهد که محبان خود را داخل بهشت کند و سر انجام خود را داخل بهشت می‌کند. در این روایت در بحار نامی‌ جز از سهل نیست و سهل را در تمام کتب رجال ضعیف و غالی شمرده‌اند. [رجال ابن داود: ص 460 در قسم ضعفا. نقد الرجال: ص 164 او کسی است که تفسیر امامرا نیز وضع کرده است. قاموس الرجال: 5/32].

حدیث چهل و پنجم: از تفلیسی از ابو العباس بن الفضل بن عبدالملک روایت شده است. تفلیسی لقب بشر بن بیان است و او در [تنقیح الـمقال: 1/172 مجهول و در ص 20] (لاوجود له) است و اگر مراد از تفلیسی بیان بن حموان باشد حال او مجهول است [1/185 تنقیح الـمقال]. و اگر مراد شریف بن سابق باشد وی بقول غضائری ضعیف و مضطرب الامر است و بقول صاحب [تنقیح الـمقال: 2/84] «کلهم یتسالـمون علی ضعف الرجل». یعنی: «همه أئمه‌ی رجال در ضعیف بودن این مرد موافق هستند». مضمون حدیث آنست که دشمان وقتی به بینند یکی از شما شفاعت می‌کند از دوست خود و می‌گویند: ﴿فَمَا لَنَا مِن شَٰفِعِينَ ١٠٠ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٖ ١٠١﴾.

حدیث چهل و ششم: دارای مضمون صحیح است که موافق قرآن است. و او آن است که حضرت صادق می‌فرماید: «واعلموا ليس يغني عنكم من الله أحد من خلقه شيئا لا ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا من دون ذلك». چنانکه قبلاً گذشت یعنی: «بدانید که هیچکس از مخلوقات الهی شما را از خدا کفایت نمی‌کند نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه کس دیگر».

حدیث چهل و هفتم: بدون سند از ابن عباس روایت شده است و چون سابقاً ابن عباس را شناخته‌ایم و این حدیث نیز بدون سند است لذا متروک است.

حدیث چهل و هشتم: از احمد بن ادریس از حنان روایت شده است حنان بن سدیر بر طبق معرفی کتب رجال واقفی مذهب بوده است [رجال کشی: ص 465] رجال ابن داود در ردیف مجهولین و مجرحین و ضعفاء ص 450. «إنه واقفي». در [رجال علامه ص 218] او را واقفی شمرده است و از قول شیخ طوسی آورده است که شیخ گفته است: «إنه ثقة وعندي في روایته توقف..». که معلوم نیست این عقیده شیخ است. یا عقیده‌ی خود علامه که در روایت او توقف دارد هر چند ظاهر آن است که این عقیده شیخ طوسی است، نجاشی علیه الرحمه در رجال خود ص 113 او را غیر ثبت خوانده است و بقول [تنقیح الـمقال: 1/381] صاحب تنقیح گفته است: «حنان ضعیف لأنه کیساني». و تمام علمای رجال نوشته‌اند که او حضرت باقر را درک نکرده است معهذا او این حدیث را از آن حضرت روایت کرده است که می‌گوید: (سمعت أبا جعفر ) که معلوم می‌شود حدیث از بیخ دروغ است.

مضمون حدیث اینست که حضرت باقر فرمود: از مخالفین حاجت مخواهید تا وسیله‌ای شود برای آنها در روز قیامت تا برسول خدا متوسل شوند، یا بما متوسل شوند و ما را بزحمت اندازند.

حدیث چهل و نهم: نیز با همین سند و نزد یک بهمین مضمون است و اعتبار ندارد.

حدیث پنجاهم: از ابن عبدون (احمد بن عبدالواحد است) درباره او در [تنقیح الـمقال: 1/66] گفته است: «لم یرد في الرجل توثیق صریح». یعنی: «از هیچ یک از علمای رجال در باره او توثیق صریحی صادر نشده است». او از ابن زبیر روایت کرده است که او را وحید بهبهانی غالی خوانده است. او از علی بن فضال روایت کرده است. علی بن فضال از بدنامترین رجال حدیث است که ما قبلاً او را معرفی کرده‌ایم و سایر رجال این حدیث که نامی‌ از آنها در کتب رجال نیست. پس حدیث ازحیث سند از بی اعتبارترین احادیث است.

مضمون حدیث آنست که شیعیان علی را سبک مشمارید که یکی از آنها شفاعت می‌کند بعدد قبیله معد ومضر. و این معنی ممکن است با تأویلی درست آید.

حدیث پنجاه ویکم: از تفسیر قمی‌ است و آن از تفسیر فرات روایت کرده است بدون سند ولی ظاهراً این اشتباه است و در تفسیر قمی‌ این حدیث سند دارد و در تفسیر فرات بی‌سند است. در تفسیر قمی‌ ص 473 چاپ قدیم این حدیث از ابراهیم بن هاشم از حسن بن محبوب از أبی أسامه از امام جعفر صادق روایت شده است. در این روایت ابی اسامه زید الشحام است که هر چند در نزد اکثر ارباب رجال ممدوح است لکن غضائری او را در حدیثی که ممدوح شمرده‌اند ضعیف دانسته است و چون این حدیث را علی بن ابراهیم بن هاشم روایت کرده است که در نزد بسیاری از علمای رجال توثیق نشده است.

و مضمون حدیث نیز آن است ابراهیم در نزد بسیارى از علمای رجال توثیق نشده است. و مضمون حدیث نیز آن است که در روز قیامت چون ما و شیعیان ما شفاعت می‌کنند دیگران نیز آرزو می‌کنند:﴿فَمَا لَنَا مِن شَٰفِعِينَ ١٠٠ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٖ ١٠١﴾. یعنی چرا برای ما کسی از شفاعت کنندگان نیست؟.

حدیث پنجاه و دوم: یکی از رواتش علی بن فضال است که ما او را قبلاً معرفی کرده‌ایم و باقی رواتش نیز مجهول ومهمل‌اند.

مضمون حدیث آنست که محبان ما به بهشت می‌روند و ناصبین بر ما می‌گویند: ﴿فَمَا لَنَا مِن شَٰفِعِينَ ١٠٠ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٖ ١٠١﴾. که با شرحی که در خصوص شفاعت خواهد آمد صحیح است.

حدیث پنجاه سوم: همان حدیث رسوائی است که آیت الله العظمی‌ آنرا انتخاب کرده است و ما در صفحات قبلی سند ضعیف آنرا آوردیم.

حدیث پنچاه و چهارم: از محمد بن القاسم و او معنعناً از بشر بن شریح البصری روایت کرده است. اگر محمد بن القاسم الاسترابادی باشد محمد بن القاسم را بنا بر نقل تنقیح المقال غضائری در رجال خود چنین تعریف کرده است: «ضعیف کذاب». و او همان است که تفسیر امام را وضع و جعل کرده است، اگر نه محمد بن القاسم بن عبید و بشر بن شریح هیچکدام را در کتب رجال نامی‌ نیست و حدیث مجهول و نامقبول است. در تفسیر فرات نام بشر نشر است. و بهر صورت مجهول است.

مضمون حدیث تفسیر آیه شریفه: ﴿وَلَسَوۡفَ يُعۡطِيكَ رَبُّكَ فَتَرۡضَىٰٓ ٥﴾ [الضحی: 5]. که مراد از آن شفاعت است.

حدیث پنجاه و پنجم: از تفسیر امام نقل شده است و ما در صفحات قبل بی‌اعتباری این تفسیر ننگین را آوردیم.

حدیث پنجاه و ششم: عمار ساباطی روایت شده است عمار ساباطی فطحی مذهب است. کاشف الرموز فرمود است: «عمار فطحی لا أعمل علی روایته». یعنی: «عمار فطحی مذهب که من بر روایت او عمل نمی‌کنم». و شیخ طوسی در روایت سهو در نماز مغرب فرموده است: «هُو فَطحِي مَلعُونَ مِنَ الِکلاَبِ الـممطُورة». یعنی: «او از سگان باران خورده است».

مضمون حدیث یکی از شیعیان شفاعت می‌کنند. مثل ربیعه و مصر (دو قبیله عرب).

حدیث پنجاه و هفتم: از دعوت رواندی از سماعه بن مهران روایت شده است و شیخ صدوق گفته است من بروایت سماعه فتوا نمی‌دهم و با اینکه او در زمان حضرت صادق فوت نموده در سال 145 ولی وی این روایت را از حضرت کاظم آورده است.

مضمون حدیث آن است که در روز قیامت هیچ ملک مقرب و نبی مرسل و مومن ممتحنی نیست مگر اینکه محتاج شفاعت محمد ص و علی است.

حدیث پنجاه هشتم: از تفسیر امام است که ما بی‌اعتباری آن را کراراً یادآور شدیم. مضمون حدیث نیز چرند است زیرا می‌گویند شیعه علی در روز قیامت می‌آید در حالیکه کفه سیئات او از کوههای بلند و دریاهای سیار بزرگتر است آنگاه گناهان او بخشیده می‌شود به ثواب نفسی از نفس‌های علی که در فراش رسول الله ص خوابیده است او چیزهای دیگر که از چنین تفسیر مجعول و دروغی باید انتظار داشت.

حدیث پنجاه و نهم: از تفسیر عیاشی است که ضعف آن قبلاً مذکور شد.

مضمون آن نیز مربوط به موضوع نیست و سخن از صرف و عدل و نافله و فریضه است که قبول نمی‌شود.

حدیث شصتم: نیز از تفسیر عیاشی است و سندی ندارد.

مضمون آنهم اینست که ابان بن تغلب گفته است از حضرت صادق شنیدم که مؤمن شفاعت می‌کند در اهل بیت خود حتی در خادم خود. و در بحث حقیقت و شفاعت این معنی روشن خواهد شد که اگر مؤمن در حیات خود درباره کسی استغفار نمود همین استغفار در قیامت شفاعت مجسم خواهد شد.

این شصت حدیث است که علامه مجلسی آن را در بحار الانوار در باب شفاعت جمع آوری کرده است. و چنانکه ملاحظه فرمودید حتی یک حدیث صحیح هم در میان تمام این شصت حدیث نبود هر چند اگر شصت حدیث آن هم صحیح بود چون مضامی‌ن اکثر آنها مخالف قرآن است اصلاً قابل اعتبار نبود معهذا ببینید که مضلین و دجالان به اغوای شیطان در این موضوع چه كرده‌اند؟ و چه حدیث‍ها و بچه حدیث‍ها و داستان‌ها و خواب‌ها و خیال‌ها از آن ساخته‌اند و کتاب خدا و دین خدا را چگونه متروک و مهجور کرده و بیم و انذار رسول الله ص را چگونه بی‌اثر کرده و از کار انداخته‌اند؟ توضیح اینکه در باب شفاعت در چاپ جدید بحار پیش از رقم شصت ردیف کرده‌اند لیکن بعض از آن رقمها حدیث نیست و بعضی حدیث بی‌سند است لذا ما بدین شصت حدیث پرداختیم.

شفاعت و حقیقت آن

قبلاً از نظر مطالعه کننده محترم گذشت که شفاعت به این معنی که شخص مقربی در درِ بزرگی از شخص مجرمی‌ شفاعت کند که در کیفر او تخفیف داده شود یا از گناه او صرف نظر کنند یک عادتی بوده که از دوران سلاطین جبار و متکبرین روزگار بیادگار مانده است و هرگز با نظام جهان هستی که در تحت اراده و مشیت پروردگار علیم اداره می‌شود مناسب و سازگار نیست. بلکه نسبت بساحت اقدس ربوبی یک نوع جسارت و جهالت و بعبارت ساده‌تر خدانشناسی است، زیرا قیاس آن مع الفارق و نامربوط است. در شفاعت خواستن از پیغمبر و امام به پروردگار علامه یک نوع جسارت و گستاخی است که شریعت مطهره اسلام از آن منع فرمود است چنانکه در کتاب [البداية والنهاية أبو الفداء 1/10] چنین آمده است... «عن جبير بن محمد بن جبير بن مطعم عن أبيه عن جده قال: أتى رسول الله أعرابي فقال:يا رسول الله! جهدت الأنفس وجاعت العيال ونهكت الأموال وهلكت الأنعام فاستق الله بنا فإنا نستشفع بك على الله ونستشفع بالله عليك، قال رسول الله ص: ويحك أتدري ما تقول؟ وسبح رسول الله فما زال يسبح حتى عرف ذلك في وجوه أصحابه ثم قال: ويحك أنه لا يستشفع بالله على أحد من خلقه شأن الله أعظم من ذلك». یعنی: «جبیر بن محمد بن جبیر بن مطعم از پدرش از جدش روایت می‌کند که اعرابی خدمت رسول الله آمد و عرض کرد: یا رسول الله ص جانها بجان آمد و خانواده‌ها گرسنه ماندند و اموال نابود شد و چهارپایان هلاک شدند پس تو از خدا برای ما باران بخواه زیرا ما تو را شفیع بر خدا گرفته و خدا را بتو شفیع می‌کنیم، رسول خدا فرمود: وای بر تو آیا می‌فهمی‌ چه می‌گوی؟ و رسول خدا به بتسبیح پرداخت و همواره خدا را تسبیح می‌گفت تا جائیکه این معنی در چهره‌های اصحاب شناخته می‌شد آنگاه فرمود: وای بر تو خدا را در نزد هیچیک از آفریده‌های او شفیع نتوان آورد شأن خدا خیلی بزرگ‌تر است از این چیزها». شفاعتی که در زمان سلاطین جبار متکبرین روزگار در دربارشان انجام می‌گرفت چند جهت داشت:

1. مجرم عملی که انجام داده بود در عیب آن سلطان علم نداشت و از وقوع آن جرم اطلاعی نداشت.
2. جرم مجرم هرگاه فاش می‌شد و بمحضر سلطان می‌کشید کیفر آن از طرف سلطان بر طبق نظر و دلخواه او تعیین می‌شد و قاعده‌ی صحیحی نداشت و قانون معلومی‌ نبود!.
3. مجرم هیچگونه وسیله‌ای برای تبرئه‌ی خود نمی‌یافت زیرا نمی‌توانست خود از خویشتن دفاع کند برای آنکه قدرت و حشمت و غضب سلطان به او اجازه هیچگونه دفاعی نمی‌داد و بسا که بی‌گناهی بجرم متهم می‌شد و چون وسیله‌ی دفاع نداشت محبوس و یا مقتول می‌شد.
4. اگر مجرم بصاحب جاهی که در نزد سلطان مقرب بود دست می‌یافت و آن صاحب جاه در شفاعت او برای خود نفعی تصور می‌کرد که ارزش آن بیش از سنگینی خواهش از سلطان بود در نزد سلطان از مجرم شفاعت می‌کرد و اگر چنین ارزشی نداشت (ارزش مادی یا معنوی) شفاعت نمی‌کرد.
5. شفیع در نزد سلطان متعذر بعذرهائی می‌شد از قبیل اینکه این شخص چنین جرمی‌ را مرتکب نشده و قضیه بر خلاف واقع بعرض سلطان رسیده است یا اینکه مجرم شخص مغرضی نبوده و از روی جهل و نادانی یا بدون اراده این جرم از او صادر شده، یا این که از این مجرم برای شخص سلطان یا مملکت در آینده منافعی انتظار می‌رود، سلطان را قانع و راضی بشفاعت خود می‌نمود.
6. سلطان اگر از شفیع این شفاعت را قبول می‌کرد از جهت آن بود که اطلاع کامل بر قضیه نداشت و احتمال یا یقین داشت که آنچه شفیع در بی‌گناهی مجرم می‌گوید صحیح است و مجرم واقعاً گناهی ندارد یا اینکه تصور می‌کرد که اگر شفاعت شفیع را قبول نکند او را از خود دلخور و ناراضی کرده است و ممکن است نارضایتی او بر سلطان گران تمام شود و در آینده نفعی که از شفیع انتظار دارد بدست نیاید یا ضرری از طرف او متوجه سلطان شود لذا ناچار شفاعت او را می‌پذیرفت.
7. نتیجه این شفاعت آن می‌شد که مجرم از کیفر نجات میافت و در نتیجه این شفاعت مقوله آن شخص مقرب که شفیع شده بود احترامش در نزد مردم زیادتر می‌شد و به او کرنش بیشتر می‌کردند اما بهمان اندازه عظمت و قدرت سلطان در نزد مردم کاهش می‌یافت زیرا معلوم می‌شد که سلطان در کشور خود مبسوط الید بتمام معنی نیست و قدرت نهائی هم هست که مانع قدرت مستقله او می‌شود...

با این کیفیت مجرمین هم از شفیع بیشتر راضی می‌شدند تا از سلطان و محبت شفیع در قلب‌شان بیش از محبت سلطان جای می‌گرفت. زیرا آنچه مانع کیفر ایشان شد قدرت شفیع بود به قدرت سلطان. شما پیش خود این هفت جهت را در شفاعت با اراده و مشیت و قدرت خالق عالم بسنجید و ببینید آیا ممکن است یکی از آن جهت در دربار خداوندی راه داشته باشد؟!.

آیا خدا از وقوع جرم بی‌خبر است؟ یا دستگاه خلقت بدون حساب و کتاب است یا مجرم و گناهگار خود بدربار پروردگار راه ندارد؟ در حالیکه می‌فرماید: ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: 186]. یعنی: «همینکه خواننده‌ای مرا بخواند او را بزودی اجابت می‌کنم».

یا شفاعتی که غالیان و جاهلان برای روز قیامت ساخته‌اند احتیاجی بمجرمین دارند یا آنان نسبت به خلق خدا از خدا مهر بان تراند!؟ در صورتیکه حتی محمد ص و علی که بعقیده اینان بمردم با شیعیان خود علاقه زیادی دارند آن علاقه و محبت نسبت بعلاقه‌ای که خدا به بندگان خود دارد هر چه باشد کمتر از قطره‌ای در مقابل دریائی است یا شفیعانی می‌توانند قضیه را بخدا بر خلاف آنچه خدا می‌داند حالی کنند؟ یا خدا از شفیعان حسابی می‌برد و به آنان احتیاجی دارد!؟ یا از ملولی آنها بخود ضرری متوجه می‌بیند؟ و از آن بیم‌ناک است و ناچار بشفاعت آنها تن در می‌دهد؟ یا در آن حکمتی است!؟ هر چه در این باره بخدا نسبت داده شود کفر است «تعالی الله عما یقول الجاهلون».

یک اشتباه دیگر در مسأله‌ی شفاعت آن است که تصور کرده‌اند نتیجه شفاعت نجات از عذاب جهنم و دخول در بهشت است مثلاً مانند دنیاست که گاهی مجرمی‌ را که مستحق کیفر گناهی می‌دانند همینکه شفیع صاحب مَنزِلَتی او را در نزد صاحب قدرتی که در صدد اجرای مجازات اوست شفاعت کرد نه تنها از کیفر نجات می‌یابد بلکه گاهی فوق آنچه تصور می‌رود آنقدر عزیز و مقرب می‌شود که بسا باشد که از پای دار داخل قصر سلطنتی شده با مقربان آن صاحب قدرت قرین و همنشین می‌شود. وقوع چنین پیش آمدی هر چند در دنیا کم است ولی ممکن است. گاهی مجرمی‌بدین کیفیت بقصر سلطنتی راه یابد و از نزدیکان و مقربان سلطان گردد و حتی بصدرات و وزارت هم برسد و این بدان جهت است که اگر فرضا آن مجرم گناهی را مرتکب شده است که بنظر سلطان جرم بوده است لکن بهر صورت آن مجرم دارای لیاقت و شخصیت دیگر بوده است که همینکه بدستگاه سلطنت راه یافت و برای ابراز لیاقت و شخصیت خود محل مناسبی پیدا کرد شخصیت خود را بظهور رسانید و لیاقت خود را به سلطان فهمانید ارزش آن را پیدا کرد که تا قصر سلطنتی بلکه تا حرمسرای سلطان راه یابد و خود را تا منصب وزارت و صدرات ارتقاء دهد. اما این تصور در شفاعت شافعان روز محشر هیچگونه راه ندارد زیرا آنجا عذاب و ثواب بر حسب لیاقت و شخصیت محصله هر کس است، یعنی ترقی کمال روحی اگر کسی معذب است برای ملکات خبیثه‌ایست که در نفس او حاصل شده است. فرضاً که او را بباغ بهشت برند از آن هیچ‌گونه لذتی نخواهد یافت و مانند مریضی است که تمام جهاز هاضمه و دستگاه گوارش و مذاق خود را از دست داده باشد، چنین کسی از دیدن غذاهای لذیذ و مطبوخ که برای تندرستان سالم لذت بخش است چه لذتی خواهد برد!؟ و مرد غمگین و پیری که تمام قوای جنسی خود را از دست داده، حتی لمس و بصری هم برای او باقی نمانده است چه لذتی از دیدن چیزهای قشنگ به حاصل می‌شود؟ در قیامت سنت خداوند هیچ کمالی آنی و خلق الساعه بکسی نمی‌بخشد که مجرمی‌ را که گناه تمام مذاق معنوی او را از بین برده است و بجای آن ملکاتی زشت جانشین شده است فوراً او را تبدیل به یک شخص متقی دارای کمالات معنوی کند که در طی سالیان دراز با عبادت و ریاضت جهاز هاضمه‌ی روحش برای بلعیدین غذاهای معنوی بهشتی آماده و حریص و پر اشتها است. مثل معروف بابا طاهر شود که می‌گفت: «اَمسیتُ کُردِیًّا وَ اَصبَحتُ عَرَبِیا». یعنی: «شبانه کُرد بودم و صبح کردم در حالیکه عرب بودم»! نه خیر: چنین طفره‌ای در طبیعت عالم نیست. برای درک و حیازت آن مقام عبادت و ریاضت لازم است و تحصیل چنین کمالات فقط دار دنیاست چنانکه امیر المؤمنین فرمود: «اَلیوَمَ عَمل وَلاحساب وغدا الحساب ولاَ عَمل». یعنی: «امروز در دنیا عمل است و حسابی نیست و فردا (قیامت) حساب است و دیگر جای عمل نیست». [خطبه 42 نهج البلاغه]. دین اسلام دین بود او برهما نیست که برای تحصیل مقام قرب و عروج بمعارج انسانیت و معنویت قائل به نسخ و عودت باشد که انسان برای رسیدن به آن مقام چندین بار بدنیا بیاید و بر گردد! تا سر انجام لایق مقام قرب بوسیله ریاضتها و مشقتها که در این عالم متحمل می‌شود بگردد. نه خیر چنین نیست زندگی در دنیا همین یکدفعه و تحصیل کمالات در همین چند روزه است. هر چه شدی، شد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چه رفتی از جهان یکباره رفتی |  | دگـر هرگـز بعـالم در نیفتی |

روزی است که انسان آرزو می‌کند اما افسوس که دیگری جای حسرت است و کار تمام: ﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ إِذۡ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ﴾ [مریم: 39]. یعنی: «(ای محمد)، این مردم را از روز حسرت بترسان از آن وقتی که دیگر کار از کار گذشته است». ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَا﴾ [المؤمنون: 98-99]. یعنی: «وقتیکه به یکی آنها موت آید [آن شخص مقصر] خواهد گفت: پروردگار من مرا برگردان بدنیا شاید کار خوبی کنم! نه چنین است، این سخنی است که فقط او می‌گوید». مقامات اخروی به همان درجه‌ایست که انسان در این عالم تحصیل کرده است و خلق الساعه نیست که بشفاعت حاصل شود.

آری نیل مقامات و درجات اخروی خیلی مشکلتر از وصول بمقامات و مناصب دینوی است. همچون مقامات و ترقیات علمی‌ که آن را نمی‌توان آناً و بغتةً به کسی تفویض کرد بلکه باید سالها زحمت کشید و خون دل خورد تا بدان نائل شد. آری درجات اخروی چنین است که با سالها عبادت و ریاضت می‌توان بمعرفت و مقامات معنوی ارتقا یافت.

چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلِكُلّٖ دَرَجَٰتٞ مِّمَّا عَمِلُواْ﴾ [الأنعام: 132]. یعنی: «برای هر کسی همان درجه‌ایست که بوسیله عمل نایل شده است کند». ﴿وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾ [النجم: 39]. یعنی: «و اینکه انسان را نیست جز آنچه کوشش کند». ﴿وَمَنۡ أَرَادَ ٱلۡأٓخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعۡيَهَا وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ كَانَ سَعۡيُهُم مَّشۡكُورٗا ١٩ كُلّٗا نُّمِدُّ هَٰٓؤُلَآءِ وَهَٰٓؤُلَآءِ مِنۡ عَطَآءِ رَبِّكَۚ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحۡظُورًا ٢٠ ٱنظُرۡ كَيۡفَ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ وَلَلۡأٓخِرَةُ أَكۡبَرُ دَرَجَٰتٖ وَأَكۡبَرُ تَفۡضِيلٗا ٢١﴾ [الإسراء: 19-21]. «و آن كس كه سراى آخرت را بطلبد، و براى آن سعى و كوشش كند- در حالى كه ایمان داشته باشد- سعى و تلاش او، (از سوى خدا) پاداش داده خواهد شد. هر یک از این دو گروه را از عطاى پروردگارت، بهره و كمک مى‏دهیم و عطاى پروردگارت هرگز (از كسى) منع نشده است. ببین چگونه بعضى را (در دنیا بخاطر تلاششان) بر بعضى دیگر برترى بخشیده‏ایم درجات آخرت و برتریهایش، از این هم بیشتر است!». ﴿وَلِكُلّٖ دَرَجَٰتٞ مِّمَّا عَمِلُواْۖ وَلِيُوَفِّيَهُمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ١٩﴾ [الأحقاف: 19]. یعنی: «و همه را برای اعمال که کردند درجاتی است و [خدا پاداش] کارهای آنان را تمام دهد». ﴿يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖ﴾ [المجادلة: 11]. ﴿وَمَن يَأۡتِهِۦ مُؤۡمِنٗا قَدۡ عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلۡعُلَىٰ ٧٥ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ مَن تَزَكَّىٰ ٧٦﴾ [طه: 75-76]. یعنی: «کسیکه در محضر عدل الهی حاضر می‌شود درحالیکه مؤمن باشد و کارهای خوب انجام داده باشد چنین کسانی برای ایشان درجاتی بسیار عالی است بهشتانی که از زیر قصرها و درختهای آن نهرهای جاری است که در آن همیشه جاویدانند اینگونه کرامتها پاداش کسانی است که خود را پاکیزه و شایسته کرده باشد».

و آیات دیگری که مفهوم این معنی است که درجات بهشت و درک لذات آن بقدر استعدادات و کمالاتی است که انسان آن را در دنیا کسب کرده است. این آیات بروشنی می‌رساند که در دستگاه آفرینش گزاف و طفره نیست و حساب آخرت خیلی دقیقتر از حساب دنیاست. اگر در این دنیا تقسیم روزی بتقدیر خدا است اما در آن دنیا هر کس در گرو اعمال خود است. ﴿كُلُّ ٱمۡرِيِٕۢ بِمَا كَسَبَ رَهِينٞ﴾ [الطور: 21]. یعنی: «هر شخصی در خور وگرو کار کرد خود است». ﴿كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡ رَهِينَةٌ﴾ [المدثر: 38]. یعنی: «هر نفسی بدانچه کسب کرده مرهون است». فرضا که شفاعتی باشد بوسیله‌ی شفاعت نمی‌توان بدرجات عالی جنّت که فقط بطّی مقامات انسانیت بوسیله‌ی عبادت است راه یافت. این کمال باید در نفس انسان بوسیله‌ی علم و عرفان و عبادت و احسان حاصل شده باشد و خلق الساعه نیست. واقعاً جای تعجب است که چگونه شخص عاقل از خود و هدف خلقت خود غافل باشد با اینکه در دنیا بهر مقامی‌ که می‌رسد به آن قانع نشده در صدد احراز مقام دیگر و بالاتر است. با اینکه مقامات دنیا هر چه باشد فانی و هیچ است اما در کسب مقامات اخروی که ابدی و جاوید است مغرور بشفاعت آنچنانی شود که هیچ اصل و پایه‌ای از نظر عقل و شرع ندارد و ساخته و پرداخته اوهام و خیالات غافلان با مکر و شیطنت دشمنان اسلام است که مسلمین را به چنین روز سیاهی بنشانند چنانکه مشهود است که امروز هیچیک از احکام حیات بخش اسلام در بین مسلمین نه تنها عملی نیست بلکه از آن حتی نامی‌ در میان مسلمین نیست. چون احکام دفاع، و جهاد، و حکومت، و اتحاد، و اکثر آنچه بنام دین صورت می‌گیرد ساخته و پرداخته غالیان و دجالان است و با انجام آنگونه بدعتها تصور می‌بینند: ﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا ١٠٣ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤﴾ [الکهف: 103-104]. یعنی: «بگو: [ای محمد] آیا شما را خبر بدهیم برزیانکارترین کسان؟ کسانیکه کارهای انجام می‌دهند؟ آنان کسانیند که نتیجه اعمالشان در همین زندگی دنیا هم هیچ و بی‌فائده است و معهذا می‌پندارند که بهترین کارها انجام می‌دهند»!!.

حقیت شفاعت همان است که قبلاً عرض شد که فرشتگان مجول بخیر برای مؤمنین و پاره‌ای برای تمام اهل زمین می‌کشد و در سوره‌ی غافر می‌فرماید: ﴿وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [غافر: 7]. و در سوره‌ی شوری می‌فرماید: ﴿وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الشوری: 5]. اما این استغفار و شفاعت آنان در حق تمام مردم جهان نفعی نخواهد داشت جز برای کسانی که پروردگار مهربان از ایشان راضی باشد چنانکه آیه‌ی شریفه 26 سوره‌ی نجم می‌فرماید: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ٢٦﴾ [النجم: 26]. یعنی: «چه بسیار از فرشتگان که در آسمانند که شفاعت‌شان سودی نمی‌بخشد مگر پس از آنکه خدا اذن دهد برای کسیکه بخواهد و از او راضی باشد». و این شفاعت حتی شامل پیغمبران هم می‌شود زیرا آنان نیز ﴿لِمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ اند. و خود آن حضرت از امت چنین خواهش داشت که می‌فرمود: **«**إن ربي قد وعدني درجة لا تنال إلا بدعاء أمتي». و چون چنانکه دیدیم و قبلا هم آوردیم فرشتگان آسمان برای عموم اهل زمین خیر خواهی و استغفار می‌کنند چنانکه در آیه‌ی 5 سوره‌ی شوری می‌فرماید: ﴿وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الشوری: 5]. خبر حمله عرش که فقط برای مؤمنین استغفار می‌کنند چنانکه در سوره‌ی غافر آیه‌ی 7 و8 می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَحۡمِلُونَ ٱلۡعَرۡشَ وَمَنۡ حَوۡلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْۖ رَبَّنَا وَسِعۡتَ كُلَّ شَيۡءٖ رَّحۡمَةٗ وَعِلۡمٗا فَٱغۡفِرۡ لِلَّذِينَ تَابُواْ وَٱتَّبَعُواْ سَبِيلَكَ وَقِهِمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ ٧ رَبَّنَا وَأَدۡخِلۡهُمۡ جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدتَّهُمۡ وَمَن صَلَحَ مِنۡ ءَابَآئِهِمۡ وَأَزۡوَٰجِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٨﴾ [غافر: 7-8]. یعنی: «فرشتگان که عرش خدا را حمل می‌کنند و فرشتگانی که در پیرامون عرش هستند طلب آمرزش می‌کنند از برای کسانیکه ایمان آورده‌اند [بدین بیان که] پروردگار تو هر چیزی را از حیث علم وسعت بخشیدی و همچنین از حیث رحمت، خدایا بیامرز کسانی را که توبه کردند و پیروی راه [دین] تو را کردند و آنانرا از عذاب دوزخ نجات بخش و نگاهدار، پروردگارا! آنانرا به بهشتهای بی‌زوال که به ایشان وعده فرموده‌ای در آور و نیز هر کس که راه اصلاح گرفت از پدران ایشان و ذریات ایشان، همانا که تو قدرتمند و حکمت مداری».

پس شفاعت و خیر خواهی و دعای فرشتگان غیر حمله عرش که برای عموم اهل زمین است موقوف به اجازه امر بعد الحضر نیست وقتی شامل کسانی از اهل زمین می‌شود که آن کس خود قابل و مستحق و لایق آن شفاعت و استغفار عمومی‌ کرده باشد. و چون این کیفیت با پیدایش وجود آمدن افراد وطی آن مقامات بتدریج و تناوب صورت می‌گیرد و علی الدوام در وقوع انجام است بهمین جهت است که آن شفاعت هنگامی‌ نافع می‌شود که پروردگار جهان به آن وعد که یکی بعد از دیگری طی آن مقام می‌کنند اجازه انتفاع و استفاده می‌دهد لذا کلمه‌ی (یستغفرون) بصورت مضارع آمده است که تدریج و توالی را می‌سازد.

حقیقت شفاعت همان است که در صفحات قبل بعرض رسید که همان استغفار و طلب آمرزشی است که فرشتگان و پیغمبران یا مؤمنین درباره‌ی یکدیگرمی‌کنند([[4]](#footnote-4)). و چون انجام شفاعت باذن پروردگار است که خدا می‌فرماید: ﴿يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا ١٠٩﴾ [طه: 109]. پس شرط مهم آن این است که خدا قبلاً یعنی در دنیا به فرشته یا پیغمبر یا مؤمن اذن شفاعت (طلب آمرزش) داده باشد و گرنه شفاعت در روز قیامت نفع نخواهد داد لذا با صیغه‌ی ماضی می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ﴾ خدا چنین اذنی را به فرشتگان داده است چنانکه در سوره غافر می‌فرماید: ﴿وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [غافر: ]. و به پیغمبران خود نیر چنین اذن و اجازه‌ای داده است چنانکه در سوره‌ی محمد آیه‌ی 19 می‌فرماید: ﴿فَٱعۡلَمۡ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد: 19]. یعنی: «پس بدان که جز ذات احدیت خدا نیست و برای گناهان خود و برای مؤمنین و مؤمنات آمرزش بخواه». این همان اذن بلکه امری است که پروردگار برای شفاعت به پیغمبرش داده است.

و در سوره‌ی نور آیه‌ی 62 می‌فرماید: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمُ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ [لنور: 62]. یعنی: «برای ایشان [مومنین] آمرزش بخواه از خدا زیرا خداوند غفور و رحیم است». و در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی 159 می‌فرماید: ﴿فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ﴾ [آل‌عمرن: 159]. یعنی: «از ایشان عفو کن و برای ایشان آمرزش بخواه». و در سوره ممتحنه آیه‌ی 12 می‌فرماید: ﴿فَبَايِعۡهُنَّ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُنَّ ٱللَّهَ﴾ [لـممتحنة: 12]. **«**با زنان مؤمنه بیعت کن و برای ایشان آمرزش بخواه از خدا». و حضرت ابراهیم بخداوند عرض می‌کند: ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ٤١﴾ [ابراهیم: 41]. یعنی: «پروردگار ما: مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنین را در روزی که حساب بر پا می‌شود بیامرز»!.

و حضرت نوح برای خود و پدر و مادر و مؤمنینی که جزو خانواده‌ی او بوده و بر جمیع مؤمنین و مؤمنات دعا کرده بخدا عرض می‌کند: ﴿رَّبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيۡتِيَ مُؤۡمِنٗا وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [نوح: 28].

پس همچنانکه در صفحات قبل توضیح دادیم استغفار و طلب آمرزش که همان شفاعت است پس از اذن خدا جز درباره‌ی مؤمنینی که مرضی خدا باشند و بتوان گفته‌ای در باره‌ی آنان پذیرفت سودی ندارد. چنانکه همین استغفاری که فرشتگان و پیغمبران در باره‌ی مؤمنین مأذونند بر فرض انجام درباره‌ی کفار و منافقین و کسانیکه با معصیت زیاد درباره‌ی خود ظلم کرده‌اند هیچ سودی ندارد و دعای پیغمبران و شفاعت ایشان هیچ نفعی نمی‌بخشد چنانکه در آخر همین آیه‌ی شریفه 28 سوره‌ی نوح می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِدِ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا تَبَارَۢا ٢٨﴾ [نوح: 28]. و بر رسول خدا می‌فرماید: ﴿سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ أَسۡتَغۡفَرۡتَ لَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ لَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٦﴾ [لمنافقون: 6]. و نیز می‌فرماید: ﴿إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ﴾ [التوبة: 80]. «اگر آمزرش خواهی برای آنها هفتاد مرتبه هم هرگز خداوند آمرزش نمی‌کند برای آنها». پس شفاعت جز در باره‌ی مؤمنین که مرضی خدا باشند و خدا قبلاً بر رسول خود و فرشتگان و مؤمنین اذن داده باشد که در باره‌ی آنان استغفار نمایند سودی ندارد و این شفاعت بی‌بام و دری که گشوده شده است جز غرور شیطانی نیست که: ﴿وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا ١٢٠﴾ [النساء: 120]. پاره‌ای از مثبتین شفاعت از تنگی قافیه و نبودن دلیل روشنی در قرآن مجید در موضوع شفاعت متثبت شده‌اند، بپاره‌ای از توهمات از مفاهیم آیاتی مانند این آیه‌ی شریفه‌ی 48 سوره‌ی مدثر که می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ ٤٨﴾ [لمدثر: 48]. «آن روز شفاعت شافعین [کافران] را سودی نمی‌دهد» یا آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿فَمَا لَنَا مِن شَٰفِعِينَ ١٠٠ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٖ١٠١﴾ [الشعراء: 100-101].یعنی: «برای ما از شفاعت‌کنندگان کسی نیست و دوست گرمی‌ نداریم».

که از آنها استدلال می‌کنند باینکه پس شفاعتی در روز قیامت هست لکن برای کفار از آن نفعی نیست با اینکه جواب اینگونه پندارها را در صفحات گذشته دادیم که در آن روز صدیق و حمیمی‌ نیست نه برای غیر آنها که همچنین شفاعتی نه برای کفار نه برای غیر آنها که: ﴿يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞ﴾ [البقرة: 254]. یعنی «روزی که نه خلتی دوستی و نه شفاعتی هست». باید توجه داشت که کلمه شفاعت در آیه‌ی شریفه‌ی نکره در سیاق نفی است که شامل تعمیم جمیع انواع شفاعت است یعنی در روز قیامت هیچگونه شفاعتی نیست. و در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن اثبات شفاعت حتی بطور کنایه هم در روز قیامت برای هیچکس نشده است. اما چون عاشقان کذائی می‌خواهند از مفهوم مخالف این آیات اثبات شفاعت نمایند می‌گوئیم. مگر آنجا که خدا در وصف قیامت می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ ٨٨﴾ [الشعراء: 88]. «روز قیامت روزی است که در آن روز هیچ مال و فرزندانی نفع نداشته و نمی‌دهند». مگر در آن روز مالی یا فرزندانی هست که نفع نمی‌دهند؟ مالی وجود ندارد که نفعی بدهد یا ندهد یا در آنجا که می‌فرماید:﴿وَلَا يُؤۡخَذُ مِنۡهَا عَدۡلٞ﴾ [البقرة: 48]. یعنی [در روز قیامت از هیچکس] «فدیه و قربانی و عوض قبول نمی‌کنند». مگر در آن روز فدیه‌ای یا قربانی یا عوضی هست که قبول کنند یا نکنند؟ یا اینکه می‌فرماید: ﴿يَوَدُّ ٱلۡمُجۡرِمُ لَوۡ يَفۡتَدِي مِنۡ عَذَابِ يَوۡمِئِذِۢ بِبَنِيهِ﴾ [المعارج: 11]. یعنی: روز قیامت روزی است که «گناهگار دوست می‌دارد که برای نجات از عذاب آن پسران خود را بفدیه بپردازد». مگر در آنروز برای کسی پسرانی هست که می‌توان بفدیه داد؟ و مگر از کسی فدیه می‌پذیرند که از مجرم نمی‌پذیرند؟ پس در حقیقت سالبه‌ی بانتفاء موضوع است. شفاعتی نیست که نفع بدهد یا ندهد چنانکه مالی نیست تا اینکه نفعی بدهد یا ندهد. فرزندی در اختیار کسی نیست که آنرا فدیه کند تا اینکه فدیه قبول کنند یا نکنند. صدیق حمیمی‌برای هیچکس نیست. نه تنها برای کفار نیست. همچنین شافع برای هیچکس نیست تا برای کفار و گناهگار باشد یا نباشد. اما از آنجا که روح طمع در انسان قوی است از داغ کردن خر بوی کباب می‌شنود.. و از شنیدن نام شفیع بطمع شفاعت آن هم آن چنان شفاعت بی‌بام و در می‌افتند. خصوصا که شیطان هم کمک می‌کند پس اینگونه آیات در بیان شدت عذاب روز قیامت و بیچارگی انسان است نه اثبات شفاعت.

در قرآن مجید هیچ آیه‌ی و اشاره‌ای در خصوصی شفاعت در دنیا و آخرت برای انبیاء جز استغفار برای مؤمنین نیست.

مگر آنچه در باره‌ی ابراهیم و شفاعت برای قوم لوط یا آن چه در باره‌ی نوح و پسرش در سوره‌ی هود آمده است که می‌فرماید از آیه‌ی 36 ببعد: ﴿وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُۥ لَن يُؤۡمِنَ مِن قَوۡمِكَ إِلَّا مَن قَدۡ ءَامَنَ فَلَا تَبۡتَئِسۡ بِمَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ٣٦ وَٱصۡنَعِ ٱلۡفُلۡكَ بِأَعۡيُنِنَا وَوَحۡيِنَا وَلَا تُخَٰطِبۡنِي فِي ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِنَّهُم مُّغۡرَقُونَ ٣٧﴾ [هود: 36-37]. یعنی: «بنوح وحی شد که دیگر از قوم تو هیچکس ایمان نخواهد آورد جز کسانی که قبلاً ایمان آورده‌اند. پس اندوهگین مباش بدانچه آنان می‌کنند [از تکذیب رسالت و اهانت و اذیت تو] و در تحت نظارت و مراقبت ما و دستور ما کشتی بساز و در باره کسانی که ظلم کرده‌اند مرا مورد مخاطبه [و تضرع و التماس شفاعت] مکن زیرا اینان غرق شده گانند». یعنی حجت خدا بر اینان تمام است و دیگر شفاعت و دعا و استغفار در باره‌ی آنان مؤثر نخواهد بود. آنگاه داستان ساختن کشتی و مسخره و استهزاء قوم نوح را بیان می‌کند در آیه‌ی 42 می‌فرماید: ﴿وَهِيَ تَجۡرِي بِهِمۡ فِي مَوۡجٖ كَٱلۡجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبۡنَهُۥ وَكَانَ فِي مَعۡزِلٖ يَٰبُنَيَّ ٱرۡكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٤٢ قَالَ سَ‍َٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٖ يَعۡصِمُنِي مِنَ ٱلۡمَآءِۚ قَالَ لَا عَاصِمَ ٱلۡيَوۡمَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَۚ وَحَالَ بَيۡنَهُمَا ٱلۡمَوۡجُ فَكَانَ مِنَ ٱلۡمُغۡرَقِينَ ٤٣ وَقِيلَ يَٰٓأَرۡضُ ٱبۡلَعِي مَآءَكِ وَيَٰسَمَآءُ أَقۡلِعِي وَغِيضَ ٱلۡمَآءُ وَقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَٱسۡتَوَتۡ عَلَى ٱلۡجُودِيِّۖ وَقِيلَ بُعۡدٗا لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٤﴾ [هود: 42-44]. یعنی: «و آن کشتی با جمیعتی که در آن بود در جریان است در امواجی که مانند کوهها بود در اینحال نوح پسر خود را صدا زد در حالیکه او در کناره‌ای بود که: ای پسرک من بیا با ما سوار کشتی شو و با کفار مباش گفت: بزودی جای در کوهی می‌گیرم که مرا از آب نگهداری کند نوح گفت: امروز نگهدارنده‌ای از امر الهی نیست مگر آنکه را که خدا رحم کند و موج بین ایشان [کشتی نشستگان و آنانکه بیرون بودند] حائل شد و آن پسر از غرق شدگان گردید. و بزمین گفته شد: که آبهای خود را ببلع و بر آسمان گفته شد: که باران را قطع کن و آب در زمین فرو رفت و کشتی در کوه جودی قرار گرفت و گفته شد: [از مصدر جلال] دوری و هلاکت سزای گروه ستمگاران است». در آیه‌ی 45. ﴿وَنَادَىٰ نُوحٞ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي وَإِنَّ وَعۡدَكَ ٱلۡحَقُّ وَأَنتَ أَحۡكَمُ ٱلۡحَٰكِمِينَ ٤٥ قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَٰلِحٖۖ فَلَا تَسۡ‍َٔلۡنِ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۖ إِنِّيٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٤٦ قَالَ رَبِّ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِكَ أَنۡ أَسۡ‍َٔلَكَ مَا لَيۡسَ لِي بِهِۦ عِلۡمٞۖ وَإِلَّا تَغۡفِرۡ لِي وَتَرۡحَمۡنِيٓ أَكُن مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٤٧﴾ [هود: 45-47]. یعنی: «نوح پروردگار خود را ندا داده عرض کرد پروردگارا! من همانا پسر من از خانواده‌ی من است [که مستحق نجات است] و همانا وعده‌ی تو [در نجات خانواده‌ی من] حق است و تو بهترین حکم کنندگانی [خدا] گفت: ای نوح او از اهل تو نیست او بد کردار است پس در چیزی که تو را بدان علمی‌ نیست از من درخواست مکن من تو را موعظه‌ی می‌کنیم تا جاهل نباشی [نوح ] گفت: پروردگارا من بتو پناه می‌برم از اینکه از تو درخواست کنم چیزی را که بدان مرا علمی‌ نیست و اگر تو مرا نیامرزی و رحم نکنی همانا من از زیانکارانم»!.

این حقیقت قرآنی بخوبی می‌رساند که: اولاد در دربار عزت و جلال الهی هیچ قربت و قرابتی جز ایمان و تقوی نیست و اصل و نسب و پیغمر زادگی هرگاه تقوای نباشد کمترین ارزشی را ندارد، ثانیا: شفاعت هیچ پیغمبری در باره‌ی مجرمی‌ یا کافری کمترین فائده را نخواهد داشت چنانکه در باره‌ی شفاعت ابراهیم برای قومی‌ لوط در سوره‌ی هود آیه‌ی 75: ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنۡ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلرَّوۡعُ وَجَآءَتۡهُ ٱلۡبُشۡرَىٰ يُجَٰدِلُنَا فِي قَوۡمِ لُوطٍ ٧٤ إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّٰهٞ مُّنِيبٞ ٧٥ يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ أَعۡرِضۡ عَنۡ هَٰذَآۖ إِنَّهُۥ قَدۡ جَآءَ أَمۡرُ رَبِّكَۖ وَإِنَّهُمۡ ءَاتِيهِمۡ عَذَابٌ غَيۡرُ مَرۡدُودٖ ٧٦﴾ [هود: 74-76]. که شفاعت ابراهیم درباره‌ی آنان پذیر رفته نشد بلکه اصلاً در هیچ پیغمبری شفاعت باین معنی وجود ندارد. و اگر استغفار و دعا را شفاعت بدانیم جز درباره‌ی افراد شایسته اثری نخواهد بخشید.

ثالثا: استغفار که همان شفاعت است باید درباره‌ی اشخاصی باشد که علم به ایمان و عمل صالح او فی الجمله داشته باشد و گرنه دعا و شفاعت درباره‌ی کسانی که علم به نیکی ایشان نداریم یا ببدی آنان تا حدی واقفیم عمل خطاست و مورد ملامت پروردگار عالم است و چنانکه می‌دانیم شفیعانی که مغرورین می‌پندارند هیچکدام با احوال امت خود علم ندارند تا روز قیامت از آنان شفاعت کنند چنانکه در سوره‌ی مائده آیه‌ی 109 می‌فرماید: ﴿ يَوۡمَ يَجۡمَعُ ٱللَّهُ ٱلرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَآ أُجِبۡتُمۡۖ قَالُواْ لَا عِلۡمَ لَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ١٠٩﴾ [المائده: 109]. یعنی: «در روز قیامت که خدا پیغمبران را جمع می‌کند می‌فرماید: شما پیغمبران به چه نحو و به چه کیفیت اجابت شدید [و امتتان از شما تبعیت کردند]؟ می‌گویند: ما هیچ علمی‌بدان نداریم همانا تنها تو دانای غیبها هستی». و در دنیا نیز باعمال امت خود اطلاعی نداشته چنانکه در سوره‌ی شعرا آیه‌ی 111 در داستان نوح می‌فرماید: ﴿قَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ لَكَ وَٱتَّبَعَكَ ٱلۡأَرۡذَلُونَ ١١١ قَالَ وَمَا عِلۡمِي بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١١٢ إِنۡ حِسَابُهُمۡ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّيۖ لَوۡ تَشۡعُرُونَ ١١٣﴾ [الشعراء: 111-113]. و در سوره‌ی انعام آیه‌ی 50 نیز نوح می‌گوید:﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ﴾ [انعام: 50]. پس او از خود نفی علم می‌کند از اعمال امت. و خدائی متعال در سوره‌ی توبه آیه‌ی 101 به پیغمبر اسلام می‌فرماید: ﴿وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡ﴾ پس پیغمبر به منافقین مدینه علم ندارد و صالح و طالح را نمی‌شناسد و خدا نیز به او می‌فرماید:﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ﴾ [الإسراء: 36]. با این کیفیت چگونه ممکن است کسانی را که نمی‌شناسد از ایشان شفاعت کند؟ با صرف نظر از اینکه اصلاً شفاعتی نیست و اگر هست درباره‌ی پیغمبر و امامی‌ از هیچ آیه از آیات الهی صراحت حتی کنایه‌ای نیست و اگر شفاعت همان استغفار است آن هم درباره‌ی مؤمنین است نه فاسقین چنانکه شرح آن گذاشت!.

خلاصه‌ی بحث شفاعت

1- مسئله شفاعت که در امت اسلام عموماً و در مذهب شیعه خصوصاً بشرحی که رایج است هیچ مایه‌ای از عقل و پایه‌ای از شرع ندارد و یقیناً بدینصورت از امم و ملل منسوخه و باطله‌ی ادیان قبل از اسلام داخل شده است و یا دشمنان اسلام جعل کرده‌اند چنانکه شرح آن گذشت کتب ملل و نحل و تحقیق در مذهب و کیشهای خاموش و فراموش ضامن بیان حقیقت این مطلب است.

2- شفاعت بدین‌صورت و کیفیت از طرز شفاعت مقربان سلاطین جبار که امر و اراده‌ی مستبدانه‌شان دائر مدار خود خواهی و اجرای خشم و شهوت ظالمانه و جاهلانه آنان بود کپیه شده است و هرگز با اراده‌ی حکیمانه و مشیت عالمانه پروردگار جهان و آفرینده‌ی عالم امکان و سنت عادلانه آن موافق نیست و چنین تصور و نسبتی بخالق و صانع حکیم منتهای جهل و خدانشناسی است بتوضیح و تفصیلی که قبلاً آورده‌ایم.

3- اکثر آیات شفاعتی که در قرآن کریم است رد و دفع عقائد جاهلانه‌ایست که قبل از اسلام در بین مردم مخصوصاً بت‌پرستان جاهلیت شایع بود زیرا مشرکین و مجوس و تابعیون فلاسفه‌ی یونان و هند قائل به ارباب انواعی بودند که در دستگاه خلقت دارای قدرت و مشیتی هستند و خدایان باد و باران و جنگ و صلح و قطحی و فراوانی و مرض و صحت و امشاسپندان هر یک را در پست مخصوص خود دارای حکومت و استقلالی و عزت و احترامی‌ می‌دانستند که از طرف خدای بزرگ به جهت تقرب و احترامی‌ که دارند می‌توانند از خدا بخواهند که نفعی برای عبد خود جلب و یا ضرری را دفع کند لذا این فرق ضاله از معبودان خود می‌خواستند که نفعی را بشفاعت برای ایشان و ضرری دفع نمایند و خصوصاً مشرکین محبط نزول قرآن که اصلاً به آخرت ایمان نداشتند هرگز شفاعت اخروی را از شافعان نمی‌خواستند بلکه منظورشان منافع دنیا بود. دقت در آیات شریفه قرآن این معنی را بطور روشن بر طالبان واضح می‌کند چنانکه پاره از آن اشارت رفت.

4- آیات شفاعتی که در آن اشاره بنافع بودن آن در روز قیامت است شفاعتی است که فرشتگان آسمان و پیغمبر و مؤمنان بوسیله‌ی استغفار درباره‌ی مستحقین آن انجام می‌دهند و این گونه شفاعت چنانکه قبلاً شرح داده‌ایم دارای اصول و شرائطی است که اولا شخص مشفوع له لیاقت و استحقاق شفاعت و استغفار ملائکه و پیغمبر و مؤمنان را داشته باشد، یعنی مؤمن و مرضی خدا باشد.

ثانیاً: خدای متعال اذن و اجازه برای استغفار و شفاعت او بدهد چون: ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ﴾. و یا ﴿وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾.

ثالثاً: این شفاعت و استغفار در همین عالم صورت گیرد وگرنه در قیامت شفاعتی نیست ﴿يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞ﴾ [البقرة: 254]. و شفاعت و استغفار فرشتگان و پیغمبر و مؤمنین در دنیاست که در روز قیامت بحال آن کسیکه درباره‌ی او استغفار شده است نفع می‌بخشد و آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا ١٠٩﴾ [طه: 109]. متضمن این حقیقت است و در آیات شریفه اصلاً اشاره‌ای بوقوع شفاعت در قیامت نیست بلکه سخن از نافع بودند و نبودن آن است.

5- احادیثی که در کتب اخبار در باب شفاعت آمده است جمیعا از درجه اعتبار و صحت خالی است چنانکه شرح آن گذشت.

6- انگیزه‌ی وسعت و گسترش موضوع شفاعت بدین کیفیت که رایج است بطور حتم از ناحیه غالیان و دشمنان اسلام است تا بدین وسیله مسلمانان را از توجه بقرآن و اِنذارات آن غافل کرده و در فسق و فجور و اجرای شهوات مُنهمِک نموده از فعالیت و فداکاری و اجتناب و احتیاط از معاصی باز دارند تا از جهاد و جانبازی باز داشته از یکطرف آنان را از ترویج دین مبین متوقف کرده و از طرف دیگر به تنبلی و تباهی و غرور به فساد و اضمحلال تشویق نمایند چنانکه این مقصود برای ایشان حاصل است!

7- مبلغین سوء از طرف دشمنان اسلام دانسته یا ندانسته از شفاعت چنینی تبلیغ و تائید کرده و روح طمع و طبیعت حیوانی از آن استقبال و بهره‌وری می‌کند و گرنه اندک تعقل و تفکر و تدبر در آیات قرآنی مراتب معروضه را تصدیق می‌کند.

شفاعتی در قرآن است

شفاعتی که قرآن کریم ضامن بیان آن است نه تنها چون شفاعت مشهور غرور انگیز نیست بلکه خود بهترین وسیله‌ی تربیت و تعالی و خشیت خیز است و موجب و مشوق حسن اعمال و صالح افعال است بدین شرح:

در کتاب مجید آسمانی دین توحید همه‌ی حول و قوت و اراده‌ی و مشیت علی الخصوص در روز قیامت خاص خدای رب العالمین مالک یوم الدین است و هیچیک از آفریدگان از ملائکه‌ی مقربین و انبیای مرسلین و اولیای صالحین را در آن روز آن نیرو و توان نیست که کلمه‌ای بزبان آورند: ﴿يَوۡمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ صَفّٗاۖ لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَقَالَ صَوَابٗا ٣٨﴾ [لنبأ: 38]. «روزی است که روح و فرشتگان بحالت صف برخیزند و سخن نگویند مگر آنکه خدای رحمن باو قبلاً اجازه داده و او سخن بصواب گفته باشد»! ﴿ٱلۡيَوۡمَ نَخۡتِمُ عَلَىٰٓ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَتُكَلِّمُنَآ أَيۡدِيهِمۡ وَتَشۡهَدُ أَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٦٥﴾ [یس: 65]. «روزی که بر دهانهای‌شان مهر زنیم و دستهایشان با ما سخن گویند و پاهایشان بدانچه که کرده‌اند گواهی دهند».

در منطق قرآن به هیچیک از بندگان خدا از پیغمبران و پیشوایان و صالحان وعده‌ی شفاعت داده نشده است سهل است بلکه شفاعت پاره‌ای از انبیا حتی برای نزدیکان و اقربای ایشان رد شده است چون شفاعت نوح برای پسرش و شفاعت ابراهیم برای پدرش و نیز شفاعت آن‌حضرت برای قوم لوط و شفاعت رسول اکرم برای پاره‌ای از اقوام و یارانش.

شفاعتی که قرآن بدان صراحت دارد عبارت است از اموری که به پاره‌ای از فرشتگان و قوای مدبره‌ی عالم باذن پروردگار داده شده است که نظام طبیعت را تدبیر و کارگاه خلقت را بدستور رب قدیر تقدیر می‌کنند و همین قوای خیره هستند که پاره‌ای از آنان چون حمله‌ی عرش برای مؤمنین خیر خواهی کرده و برای ایشان استغفار می‌کنند و فرشتگان دیگر که برای عموم اهل زمین بوسیله‌ی استغفار و شفاعت می‌کنند هر چند آنان در این عالم روی طبیعت ملکوتی خود خیر و خوبی و شفاعت و آمرزش برای همه‌ی اهل زمین بخصوص برای مؤمنین می‌خواهند و حتی انبیاء واولیاء هم شامل است. اما آن استغفار و شفاعت فقط خاص مستحقان و صاحبان لیاقت از بندگان خدا می‌شود: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ٢٦﴾ [لنجم: 26]. یعنی: «و ای چه بسیار از جنس فرشته که در آسمانها [برای اهل زمین] شفاعت می‌کند، لکن شفاعت آن فرشتگان چیزی را کفایت نکند فائده‌ی نداشته باشد مگر پس از آنکه خد اجازه دهد برای کسانیکه بخواهد و بپسندد».

شفاعتی که قرآن برای آدمیان قائل است همان استغفاری است که فرشتگان و پیغمبر برای مؤمنین امت خود، مؤمنین برای یکدیگر می‌کنند آن چنانکه شرح آن گذشت بدستور خدای رحمن و باذن پروردگار عالمیان است. چُون: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد: 19]. ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُنَّ ٱللَّهَ﴾ [الـممتحنة: 12]. ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [الحشر: 10].

و اینگونه شفاعت و استغفار که بدستور پروردگار است فقط در دنیا که دار عمل است انجام می‌شود و نتیجه‌اش در قیامت عائد مستحق آن می‌گردد. نتیجه اینگونه شفاعت آنست که مؤمنین بقرآن در زمان حیات و زندگی در دنیا سعی می‌کنند تا با اعمال حسنه و اخلاق فاضله خود را مستحق استغفار پیغمبر و مؤمنین کنند تا مرضی خداوند جهان و مشمول استغفار ملائکه و پیغمبر و مؤمنان گردند، نه اینکه بغرور شفاعت کذائی در وادی فسق و فجور و اجرای شهوات ارتکاب محرمات خود را مستحق عذاب ابدی الهی گردانند و آن همه نکبت و ذلت در دنیا و آخرت نصیب خود و ملت نمایند چنانکه مشهود است!.

نتیجه‌ی اینگونه شفاعت آن است که در عالم وجود و جهان بود و سجود جز به یک معبود که پروردگاری و آمرزگاری خاص اوست روی نیاورند و انداد و شرکائی خیالی همچون بت‌پرستان برای خود و خدا نتراشند و موحد حقیقی باشند.

نتیجه اینگونه شفاعت آنست که هر فردی سعی کند که اوامر شرع را چنانکه باید رعایت کند و با مردم آنچنان رفتار نماید که پیغمبر و مؤمنین از صمیم قلب برای او طلب آمرزش کرده در معاشرت و معاملت از او راضی بوده در حیات و ممات او را بخیر و خوبی یاد نمایند. باشد که مشمول شفاعت و استغفار ایشان شود و نتیجه همین شفاعت است که در آخرت موجب نجات و تخفیف عذاب و رفع درجات او می‌شود و باز همین شفاعت است که شامل حال مجرمین و کفار نمی‌شود. و در روز قیامت آن همه استغفار فرشتگان و شاید آدمیان نافع نیفتد ﴿فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ ٤٨﴾ [لمدثر: 48].

آری، اینگونه شفاعت است که موجب ترقی نفس و علو روح مؤمن شده او را لایق همنشینی مؤمنان و صالحان می‌کند و با منطق قرآن و عقل و وجدان سازگار است و بغیر آن جز القائات شیطان و فریب دشمنان نیست.

والحمد الله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدي لولا أن هدانا الله والسلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ورحمة الله وبرکاته.

خوانندگان آثار ما این کیفیت را درک كرده‌اند که مطالبی که در تألیفات ما می‌آید غالبا برخلاف مشهور چون مسئله‌ی زکات و خمس و حکومت و شفاعت و زیارت و ولایت و امثال آن وهمین مسائل است که مخالفین آن از عهده‌ی مقابله و دفاع از عادات و اعتیادات خود که بر خلاف حق است و اینان آنها را اعتقادات خود قرار داده‌اند بر نمی‌آیند لذا در مخالفت تا سرحد سب و تهمت و ضرب و قتل ما بر می‌آیند. برای روشن شدن حقیقت بر خوانندگان خود که بر این مطالب اطلاع و تسلط کامل ندارند می‌گویم: کسانیکه دچار چنین شبهاتی می‌شوند و شهرت را بجای حقیقت می‌پذیرند باید پاسخ آن را از فرمایش حضرت متولی الموحدین امیر المؤمنین علی در یابند که در جواب کسیکه به آن حضرت در خصوص جنگ و قتال با طلحه و زبیر اشکال کرد که چگونه با این دو شخصیت که حیث شهرت و فضیلت در آن زمان‌شان حضرت ادعای برابری و شاید حتی ادعای برتری داشته‌اند به جدال پرداخت؟ فرمود: حق به رجال شناخته نمی‌شود بلکه رجال را باید بوسیله‌ی حق شناخت، حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی «اعرف الحق تعرف أهله». اگر حق را با میزانی که در اختیار دارید (عقل و قرآن) بشناسید آنگاه اهل حق را خواهید شناخت. در آن صورت عادت و شهرت بر شما حکومت نخواهد کرد

مثلا در همین مسأله‌ی شفاعت شما می‌بینید چنین برداشتی که از آن معمول و مشهور است بر خلاف نظام جهان و حکمت آفریننده‌ی حکیم و مهربان است و در آیات شریفه قرآن حتی اشاره‌اى به وقوع شفاعت در قیامت نیامده است. بلکه کلمه‌ی لا شفاعة آمده در صورت نکره در سیاق نفی است که تعمیم در عدم انواع شفاعت است و تنها مسئله‌ی که قرآن باین موضوع عنایت دارد عدم نفع شفاعت در قیامت برای کسانیست که از طرف خدا بدان قبلا اذن داده نشده است و مشفوع له مرضی خدا نیست. و این حقیقت است که صفحات قبل حاوی شرح وتوضیح آن است.

با مطالعه و دقت در این مسئله و خالی داشتن ذهن از مشهورات و خرافات رایجه و سلطه‌ی حکومت عقل و وجدان در روشنایی هدایت قرآن حقیقت مطلب چون آفتاب در نصف النهار بر خواننده و جوینده حق آشکار خواهد شد. همچنین سایر مطالبی که فوق به آنها اشاره شد که ما بتوفیق و هدایت الهی بتشریح و توضیح آن پرداختیم.

«وما توفیقی إلا بالله علیه توکلت وإلیه أنیب».

احذروا على شبابكم الغلاة لا يفسدوهم لا يعلمون فإن الغلاة أشر من اليهود والنصارى والـمجوس والذين أشركوا.

الإمام الصادق - أمالی طوسی

راه نجات از شرّ غُلات

قسمت پنجم: بحث غُلات

راه نجات از غُلات

بسمه العلي الأعلى

﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهۡوَآءَ قَوۡمٖ قَدۡ ضَلُّواْ مِن قَبۡلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرٗا وَضَلُّواْ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ٧٧﴾ [لمائدة: 77].

﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّ﴾ [النساء: 171].

با مطالعه‌ی مختصری در تاریخ ادیان بروشنی معلوم می‌شود که بدترین آفتی که حقایق دینی را هر زمان تهدید می‌کند مبتلی شدن به آفت غلو و خرافات است و این آفت از چند جهت و به چند علت متوجه هر دین حقی است:

اول: علت آن از جهت توجه شدید پیروان هر دینی است که با تمام خلوص و صفا و قدرت خود متوجه‌ی آن می‌شوند و بالمآل قدرتی عجیب و مهم و بالآخره بقول برنادشاو فیلسوف و شاعر انگلیسی: بزرگترین نیرو را تشکیل می‌دهند و همین پیش آمد سبب می‌شود که هر دینی از دو جهت مورد هجوم غلو و خرافات می‌شود.

جهت اول از ناحیه‌ی پیروان و دوستان آن دین که چون می‌خواهند عزت و عظمت آن دین را با اقوال و افکار خود بیشتر کنند لذا بر آن دین و اولیای آن پیرایه‌هائی از افسانه‌ها و خرافات می‌بندند تا بدینوسیله بزرگی و ارجمندی آن دین را که بالمآل ببزرگی و ارجمندی خودشان تمام می‌شود بچشم دیگران و مخالفین خود بکشند. جهت دوم از ناحیه‌ی دشمنان بزرگ و محیل آن دین که می‌خواهند با توسعه‌ی خرافات و ارتفاع غلو پیروان جدی و فداکار آن دین را از فعالیت و فداکاری درباره‌ی آن دین بازداشته به اعمال و افعالی که مخالف و مضرّ و ضد آن دین بوده وادارند. تا از یکطرف آن حمیت و جدیت پیروان را از اثر انداخته و از طرف دیگر به غرور آن غلو و پشت‌گرمی ‌بموهامات تابعین آن دین را که معمولاً احکام و قواعدش بر خلاف مقتضیات نفسانی و هواهای شیطانی است به معصیت و فسق و فجور که هلاک و فنای هر ملت و امتی در اینگونه امور است جری گستاخ گردانند.

دومین علت ابتلای ادیان حقه بغلو و خرافات: جهل و کوتاهای فکر اکثریت است که چون در هر جامعه‌ای اکثریت با طبقه نادان و سطحی است و حقایق دین همراه و همدوش حقایق جهان هستی و نظام لا یزال طبیعی است و نزول این معنی و حقیقت در ذهن اکثریت امکان ندارد مگر بممارست تدریجی و تدریب استمراری، و از آنجائیکه اکثریت را آن حوصله و قدرت و اصطبار در انتظار نیست که مراحل کمال را پله پله بپیماند تا به درجات عالیه‌ی حقایق ارتقائ نماید و می‌خواهد هر چه زودتر به مطلوب و مقصود خود دست یابد این است که معبود خود را هر چند بصورت گوساله‌ای در برابرش مجسم کنند بدان می‌گرود! اینست که در تاریخ ادیان می‌بینیم که آن دینی در جلب اکثریت توفیق یافته است که معبود را بصورتی محسوس و ملمسوس در دسترس مردم گذاشته است چنانکه سامری با ساختن گوساله‌ای زرین گوی سبقت را در این توفیق از موسی کلیم ربوده است. و از همین جهت است که افرادی که در صددند که از نیروی لا یزال اعتقادات اکثریت بهره برداری نامشروع و سوء استفاده کنند. با ساختن معبودانی چنین همواره موفق و مظفر بوده‌اند. و انبیای بزرگ و اولیای عالیمقدار که از روی اخلاص در صدد تکمیل و نجات مردم بوده‌اند همیشه مضطرب و مایوس گشته‌اند زیرا اکثریت را قدرت و توان دریافت حقایق عالیه دین نبود.

سومین علت در ظهور غلو و نشر خرافات آنست: که انبیا و برگزیدگان خدا که برای هدایت بشر بر انگیخته می‌شوند دارای مزایای خاص و مرجحاتی بالاختصاص می‌باشند که از حیث قدرت فکری و نیروی علمی ‌بر سایر افراد برتری داشته و از جهت امتیاز و ارتقاء بمقام نبوت و پیغمبری از جانب خدا تصرفاتی در ممکنات از خرق عادات و ظهور معجزات می‌کنند که مردمی‌ که از حیث شناخت جهان هستی در پائین‌ترین طبقات و نازلترین درکاتند نمی‌توانند تحمل رؤیت این آیات را بنمایند. لذا بجای آنکه بخشنده این قدرت و منعم این نعمت ایمان آورده و تسلیم شوند که بنده‌ای ناتوانرا در مقابل اطاعت و عبادت بچنین رتبه و مقامی‌ ارتقاء داده قادر است که بر مطیعان ثواب بی‌پایان بخشد و بر عاصیان عذاب فراوان وارد آورد و نیز خواست او از ظهور این معجزه آن بوده که بر کردار که بر بندگان الزام حجت و اتمام نعمت نماید. اما متأسفانه اینان مسحور این دیدار و مقهور این کردار گردیده نتیجه غلط گرفته و استنباط بد كرده‌اند بهر صورت اینها علتهای غلو و خرافات و جهشهای غرور انحرافات است.

شاید بهمین نظر و از همین رهگذر است که پروردگار عالم عموم اهل کتاب را که متدین بدین و شریعت و مؤمن بوحی و رسالتند از بین جمیع امم از فرزندان آدم مورد عتاب و شایسته خطاب دانسته می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّۚ﴾ [النساء: 171]. «اى اهل كتاب، در دینتان غلوّ نكنید و درباره خداوند جز حقّ نگویید». و با مراجعه بتاریخ و مطالعه کتب آسمانی سایر ادیان می‌بینیم که بسیاری از آنان دچار غلو و خرافات گشته‌اند و از آن جمله اولیای هر دینی را بجای متابعت مورد معاشقت قرار داده آنانرا فرزندان خدا و کارفرمایان دستگاه خلقت دانسته‌اند. و با غلو درباره آنان خود را نیز از دیگران برتر دانسته بترتیت و تدریج هر روزی درجه‌ای از آنان به خیالات احمقانه خود بالا برده و خود را نیز بالتبع در مقامی‌ عالیتر ارتقاء داده‌اند تا سر انجام خود جای فرزندان خدا را گرفته ولابد اولیای دین را بجای خدا نشانیده‌اند!! و این غلو در مذهب یهود بشهادت تورات و تلمود مشاهده می‌شود: چنانکه در سفر تکوین باب ششم می‌نویسد: «و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند بزیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردید پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشتن گرفتند... و بعد از هنگامی‌که پسران خدا بدختران آدمیان در آمدند و آنها برای ایشان اولاد زائیدند». می‌بینید که در این آیات تورات فرزندان خدا که همان مؤمنینند که غیر آدمیان دیگرند که دخترانشان نصیب ایشان شده است. و در باب چهارم از سفر خروج از آیه‌ی 22 خداوند بموسی گفت:.. «و بفرعون بگو: خداوند چنین می‌گوید: اسرائیل پسر من نخست زاده من است».

و در باب اول کتاب ایوب آیه‌ی 6 . «و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا بحضور خداوند حاضر شوند». و در آیه‌ی 7 «هنگامی‌که ستارگان صبح باهم ترنم می‌نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند». و در مزامیر داود مزمور دوم آیه‌ی 8 «خداوند بمن گفته است: تو پسر منی امروز تولید کردم از من درخواست کن» و در باب چهل و سوم کتاب اشعیای نبی آیه‌ی 6. «مترس زیرا که من با تو هستم.. پسران مرا از جای دور و دختران مرا از کرانه‌های زمین بیاور».

پس چنانکه گفتیم هر چند یهود در ابتدای امر عزیر را پسر خدا دانسته است اما تدریحاً این عقیده راه ارتقاء را گرفته سر انجام القاء کنندگان و مروجین عقیده عزیر ابن الهی خود را فرزندان خدا دانسته‌اند. و چنانکه خواهیم دید هر غالی در هر دین منظورش از غلو درباره هر نبی و ولی آن است که خود را به او چسپانیده مقام او را تدریحاً بگزاف بالا برد تا خود را در جایگاه عالیتر بنشاند و از قید و بند بندگی و عبودیت وارهاند و به اجرای شهوات پردازد.

پس از کیش یهود در کیش مسیح نیز همین آفت غلو را در هر مورد می‌بینیم خصوصاً در نسبت دادن فرزند بخدا و انسانرا پسر خدای سبحان دانستن رسوخ و شیوع دارد. اگر چه مسیحیان در ابتدا این مقام را تنها برای حضرت عیسی که دارای امتیازات و مشخصات خاصی از دیگر آدمیان است قائل شدند اما تدریحاً این مقام را برای هر یک از معتقدین باین مذهب جائز شمردند چنانکه آیات اناجیل در این مدعا شاهد و دلیل است.

در انجیل متی باب پنجم آیه‌ی 6 می‌گوید: «همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند».

در آیه‌ی 44 ـ «اما من بشما می‌‌گویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لعن کنندگان خود برکت طلبید و بآنانیکه از شما نفرت کنند احسان کنید و بهر که بشما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید».

و در باب ششم همین انجیل 1 - «زنهار عدالت خود را پیش مردم بجا نیاورید تا شما را به بینند و الا نزد پدر خود که در آسمان است اجری ندارید». در آیه‌ی 6 . «لیکن تو چون عبادت کنی بحجره خود داخل شو و در را بسته پدر خود را که در نهان است عبادت نما و پدر نهان بین تو را آشکارا جزا خوهد داد».

و در آیه‌ی 9. «پس شما باینطور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد».

و در آیه‌ی 14. «زیرا هر گاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آمرزید».

در آیه‌ی 15. «اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید».

پس معلوم شد که اگر در مذهب مسیح عقیده پسر بودن عیسی بخدا از باب غلو آمده هر چند مختصات وضع آنجناب از جهاتی ظهور چنین عقیده سخیفه‌ای را ایحاب می‌‌کرده است اما علت اصلی در غلو در باره آنحضرت هم همین بوده است که آورندگان چنین خرافه‌ای جای خود را در میان مردم با چنان امتیازی باز کنند که آنان نیز فرزندان خدایند و سزاوار هر گونه احترام!

در دین مبین اسلام با صراحت آیاتی زهره گداز چون آیات شریفه سوره مریم: ﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗا ٨٨ لَّقَدۡ جِئۡتُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِدّٗا ٨٩ تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرۡنَ مِنۡهُ وَتَنشَقُّ ٱلۡأَرۡضُ وَتَخِرُّ ٱلۡجِبَالُ هَدًّا ٩٠ أَن دَعَوۡاْ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدٗا ٩١ وَمَا يَنۢبَغِي لِلرَّحۡمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا ٩٢﴾ [مریم: 88-92]. «و گفتند: [خداوند] رحمان فرزندى بر گرفته است. به راستى چیزى [بس‏] زشت [در میان‏] آوردید. نزدیک است آسمانها از آن سخن پاره پاره شوند و زمین بشكافد و كوه‏ها درهم شكسته فرو ریزند. [از آن روى‏] كه براى [خداوند] رحمان فرزندى مدّعى شدند. و [خداوند] رحمان را نسزد كه فرزندى بر گیرد».

و آیه 35 همین سوره که می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلَّهِ أَن يَتَّخِذَ مِن وَلَدٖۖ سُبۡحَٰنَهُۥٓ﴾ [مریم: 35]. **«**خدا را هرگز نشاید كه فرزندى اتخاذ كند، كه وى منزه از آن است». و ده‌ها آیات دیگر مخصوصا سوره مبارکه «قل هو الله أحد» که مسلمانان در هر روز بیش از ده مرتبه آنرا در نماز واجب خود می‌خوانند مشتی محکم است بر دهان کسانیکه برای خدا فرزند یا فرزندانی قائلند. لذا در این دین مقدس نمی‌توان انبیاء و اولیاء را بفرزندی خدا رسانید. اما غالیان در این دین که بطور حتم و یقین این گونه عقیده را از یهودیت و مسیحیت گرفته و یا خود یهودی و مسیحی بوده بصورت مسلمان در آمده‌اند نظیر همین عقاید را در دین اسلام وارد كرده‌اند. تا همچنانکه گفتیم بطفیلی غلو درباره‌ی پیشوایان دین خود را بقامی‌ والاتر از دیگران بمردم تحویل کنند. و پروردگار جهان در آیات شریفه قرآن در همانجا که ما را نیز در ردیف اهل کتاب مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ﴾. نهی شدید خود را دنبال کرده می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهۡوَآءَ قَوۡمٖ قَدۡ ضَلُّواْ مِن قَبۡلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرٗا وَضَلُّواْ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ﴾ [المائدة: 77]. یعنی: «در دین خود از راه غیر حق غلو مکنید و هواهای گروهی که قبل از شما گمراه شدند و مردم بسیاری را نیز گمراه کردند و خود از راه روشن و راست بگمراهی گرائیدند متابعت ننمائید».

به احتمال قوی بلکه یقین حاصل است که وقوع و شیوع غلو در اسلام از ناحیه یهود و نصاری است چنانکه تاریخ و کتب ملل و نحل چون: (ملل و نحل) شهرستانی متوفای 548 ﻫ و (کتاب الـمقالات والفرق) سعد بن عبدالله اشعری متوفای 301ﻫ و (تاریخ فرق الشیعه) ابو محمد حسن بن موسی نوبختی متوفای 310 ﻫ و (التبصیر فی الدین) ابوالمظفر اسفراینی متوفای 471 ﻫ و کتاب (الفرق بینَ الفِرَق) عبدالقاهر بغدادی متوفای 429 ﻫ تماماً حاکی است که وقوع غلو در اسلام بوسیله عبدالله بن سبا یهودی در باره علی بن ابی طالب صورت گرفت هر چند در زمان ما کسانی در صددند که وجود عبدالله بن سبا را منکر شوند و آنرا اختراع سیف بن عمر که یکی از روات تاریخ طبری است بشناسانند در حالیکه تاریخ طبری در قرن چهارم هجری نوشته شده است و ما داستان او را در کتبی که در قرنهای قبل از تاریخ طبری نوشته شده دیده‌ایم. و اینک شرح غُلات را از کتاب المقالات والفرق سعد بن عبدالله اشعری متوفای 351 ﻫ که خود از بزرگان علمای شعیه اثنی عشری است می‌آوریم:

وی در صفحه 20 آن کتاب می‌نویسد: «وأول من قال فیها بالغلو وهذه الفرقة تسمى السبائیة أصحاب عبدالله بن سبأ». یعنی: «اولین طائفه‌ای که در اسلام قائل بغلو شدند فرقه سبائیه است که نامیده می‌شوند باصحاب عبدالله سباء». آنگاه عبدالله بن سباء را معرفی کرده و داستان او را از عقائدی که ابراز داشته شرح می‌‌دهد. سپس فرقه‌های غالیان را با عقایدشان تفصیل می‌دهد تا در صفحه 41 شرح تحلیل محرمات و تحریم واجبات را از غالیان داده می‌نویسد: «فكان أول ما شرع لهم تحريم الختان»». اول باری که از دوش غالیان بر داشته شده این بوده كه مؤسس این مذهب ختنه را حرام کرده است تا آنجا که می‌نویسد: «وزعموا أنه أحل لهم الـميتة ولحم الخنزير...» یعنی: «چنین می‌پنداشتند که او نیز مردار و گوشت خوک را نیز حلال کرده است».

همچنین این طوائف از شیعه که غالیانند با عقائد عجیب غالیانه خود ضمن آنکه اعتقادات اسلامی‌ و احکام حلال و حرام را متزلزل و ضایع می‌کنند تا طائفه منصوریه از شیعه که معتقدند آل محمد آسمانند و شیعه زمینند و اول خلق الله عیسی است آنگاه علی بن ابی طالب که این عقیده بخوبی می‌رساند که مخترع آن مسیحی است می‌نویسد: «واستحلت جميع ما حرم الله وقالوا لم يحرم الله علينا شيئا تطيب به أنفسنا وتقوى به أجسادنا» یعنی: «آنچه را که خدا در دین اسلام حرام کرده این طائفه از شیعه آنرا بر خود حلال شمردند و گفتند چیزی را که ما خوش داریم وجسدمان بدان نیرومند می‌شود خدا حرام نکرده است»!!. آنگاه فرقه غالیه خطابیه را شرح می‌دهد و می‌نویسد: «فرقة منهم قالت إن جعفر بن محمد هو الله وإن أبا الخطاب نبي مرسل... وأباحوا المحارم كلها من الزنا واللواط والسرقة وشرب الخموروتركوا الصلوة والزكاة والصوم والحج وأباحوا الشهادات بعضهم لبعض**»**. آری، انگیزه غلو برای همین است که معتقد بآن بتواند هرگونه حرام و منکری را مرتکب شود.

سعد بن عبدالله اشعری و همچنین نوبختی که هر دو ازبزرگان علماء شیعه می‌باشد عقائد شیعیان خطابیه را شرع می‌دهند تا در صفحه‌ی 53 می‌نویسد: که طائفه‌ای از اینان معمرینند که قائلند معمر خدا است معمر تمام شهوات را حلال کرد و در نزد وی چیزی حرام نیست. و می‌گفت: خدا این چیز را حلال کرده است پس چرا حرام باشد؟! سپس در صفحه 59 علیانیه که تابعین بشار الشعیری هستند معرفی می‌کند که این طائفه از غُلات شیعه در چهار شخص متوقفند که آنان علی و فاطمه و حسن و حسین می‌باشند. و اینان نیز در اباحات محرمات و تعطیل احکام و تناسخ با دیگر غُلات همداستانند. و در صفحه 81 عقائد اسماعیلیه خالصه را که از غُلات خطابیه‌اند می‌آورد: که آنان نیز اباحات را ظاهر کردند و همه چیز را برای خود مباح شمردند و در صفحه 85 اعتقاد عمومی‌ اصحاب ابی الخطاب را می‌آورد که: «استحلوا مع ذلك استعراض الناس بالسيف وسفك دمائهم وأخذ أموالهم والشهادة عليهم بالكفر والشرك على مذهب البهيسية والأزارقة في الخوارج». و در صفحه 100 از غالیانی که قائل بامامت حضرت امام علی النقی بوده‌اند مباح بودن محارم چون مادر و خواهر و دختر قائل بوده و لواط با مردان را حلال می‌شمردند و معتقد بودند که این خود تواضع و فروتنی و تذلل است در مفعول به، و بهر صورت فاعل و مفعول هر کدام یکی از شهوات و لذات را در می‌‌یابند!! و همچنین تمام طوائف غالیان یا اکثر آنها دارای چنین اعتقاداتی بوده‌اند و چنانکه بارها گفته‌ایم مقصودشان از نشر این عقاید اول تخریب اساس اسلام و بعد اباحه و تحلیل هر فعل حرام است و در زمان ما که شیعه امامیه از عقائد زشت این غُلات پرهیز كرده‌اند از طریق دیگر این راهها را بر خود گشوده‌اند و آن باب شفاعت است که بوسعت آسمان و زمین آن را بروی خود باز كرده‌اند و برای وصال بشفاعت اعمالی را چون توسل و زیارت و عزاداری و نذورات و موقوفات بنام اموات و برای قبور ایشان اختراع و ابداع كرده‌اند. و بکلی از کتاب خدا دور و مهجور مانده به ساخته‌ها و پرداخته‌های غُلات قبل از خود خشنود و مسرورند.

شیعیان زمان ما خود را از طوائف شیعیان غالی که از آنان نامهای مخصوصی در تاریخ باقی مانده است جدا دانسته و بزبان از آنان اظهار برائت و بیزاری می‌نمایند. اما متاسفانه همان عقائد غالیان را با عباراتی در خود باقی دارند.

در زمان ما که بعلت پیدایش مرامها و رژیمهای مخالف دین چون کمونیستی و استانسیالیستی اساس ادیان متزلزل و اکثریت سکنه روی زمین بظاهر بنا بر رژیمی‌ که گرفته‌اند بی‌دینند و علت واقعی آن همین تجاوزات و تراوشات غالیانه متدینین است و با این صورت اگر علاج نشود احتمال آن است که بنیان ادیان یکسره ویران شود. معهذا هنوز هم علماء و کسانیکه خود را پاسدار دین می‌‌دانند بنشر همان خرافات و عقائد غالیانه حریصند چنانکه اکثر کتب دینی که در این زمان نشر می‌شود به پخش همان خرافات می‌پردازند. چون کتاب (امراء هستی) و (تجلی ولایت) در فارسی و پاره‌ای از کتب عربی و مجالس و منابر برای ترویج و تبلیغ این خرافات تشکیل می‌شود.

یکی از علمای زمان ما کتابی نوشته است بنام «إلزام الناصب في إثبات الحجة الغايب» و خواسته است با مندرجات این کتاب مسئله غیبت و بقاء امام غائب را ثابت کند و چنانکه ناشر کتاب ادعا کرده است برای چاپ و نشر این کتاب بزرگان علماء باین عصر كمک و یاری كرده‌اند که اگر ما نام این بزرگان را در اینجا ببریم مسلما مورد استعجاب و اعتراض خوانندگان خواهد بود. آنگاه در همین کتاب برای اثبات مدعای خود مطالبی را آورده است که حتی علمای شیعیان زمان صفویه از آن متنفرند. مثلا یکی از آن تمسکات «خطبة البيان وخطبة التطنجية» است که علامه مجلسی در جلد هفتم بحار صفحه264 چاپ کمپانی صریحا می‌نویسد: «ما ورد من الأخبار الدالة على ذلك كخطبة البيان وأمثالها فلم يوجد إلا في كتب الغلاة وأشباههم». حال ما فقراتی چند از خطبه البیان و خطبه تطنجیه که در این کتاب برای اثبات امام غائب شیعیان آمده و علمای بزرگ زمان ما بنشر آن کمک كرده‌اند می‌آوریم تا دانسته شود که غالیان عصر ما در خرافات و غلو دست کمی‌ از غالیان آن زمان که مورد نفرت و نفرین امامان بوده‌اند ندارند. در این خطبه که بافندگانش مدعیند که حضرت امیر المؤمنین آن را در بصره خوانده است می‌گوید: «أنا الهجير عن الكائنات... أنا سر الخفيات... أنا مفيض الفرات... أنا مظهر الـمعجزات أنا مكلم الأموات أنا مفرج الكربات أنا محلل الـمشكلات**»**. و پس از آنکه بسیاری از صفات الهی را بخود اختصاص می‌دهد می‌گوید: «أنا الـمهدي القائم في آخر الزمان» و از این جمله ببعد است که پس از پرسش مالک اشتر که می‌‌پرسد: یا امیر المؤمنین این قائم از فرزندان تو چه وقت ظهور می‌کند؟ می‌نویسد: «فقال إذا زهق الزاهق وحقت الحقائق ولحق اللاحق وزرفت العيون وأغبن المغبون شاط النشاط وحاط الحياط.. وقرض القارض ولمض اللامض». این عبارات بی‌معنای کاهنانه را دنبال یکدیگر می‌‌آورد تا آنجا که می‌گوید: «وساهم الـمستحيج ومنع الفليج وكفكف الترويج وخذ خد البلوغ وتكلكل الحلوع وقدقد المزعور وندند الديجور... وعبس العبوس وكسكس الهموس و أجلب الناسوس ودعدع الشفيق وحرثم الأثيق». شما را بخدا آیا اینها کلمات و عبارات خطیب نهج البلاغه است؟ تو گوئی دیوانه‌ای جن زده در عالم بیهوشی و بی‌خردی بدون اختیار از وی این کلمات مهمل و ناهنجار صادر می‌شود.... عجب در این است که در صدر این روایت آن را از جناب عبدالله بن مسعود که از بزرگان صحابه رسول اللهص است نقل می‌کند که او روایت را بحضرت امیر المؤمنین می‌رساند که آن بزرگوار در مسجد بصره که بعد از جنگ جمل آنحضرت بدان شهر و مسجد آن در آمده است این خطبه را خوانده است. در حالیکه عبدالله بن مسعود در سال 33 هجرت در زمان عثمان از دنیا رفت و در مدینه دفن شد و امیر المؤمنین در سال 35 بخلافت رسید و جنگ جمل و ورود ببصره پس از این واقع شد! پس عبدالله بن مسعود کجا بود که چنین لا طائلات را [العیاذ بالله] از امیر المؤمنین شنید و برای دیگران نقل کرد؟! و چگونه امیر المؤمنین را که مردم بصره بخلافت بعد از عثمان قبول نداشتند و بر او خروج کردند زیرا آن حضرت را قاتل عثمان یا حامی‌ قاتلان او می‌دانستند و واجب القتال می‌‌شمردند آنوقت چنین بزرگواری در مسجد بصره آمده و با چنین جماعتی اینگونه عبارات می‌آورد؟ تا آنجا که در خطبه تطنجیه می‌‌سراید: «أنا مدبرها أنا مرخصها أنا مهلكها أنا مدبرها أنا باينها أنا داحيها أنا مميتها أنا محييها أنا الأول وأنا الآخر وأنا الباطن وأنا الظاهر أنا مع الكون وقبل الكون أنا مدبر العالم الأول حين لا سمائكم هذه ولا غبزاكم وإلي يرد أمر الخلائق أجمعين أنا أخلق وأرزق وأحي وأميت.. أنا.. أنا.. أنا..». اگر اینها ادعای خدائی نیست پس چیست؟ و اگر معتقدین باین ادعاها غالی نیستند پس کیستند.؟ آیا واقعا هیچ عقلی - فکری - اندیشه‌ای - شعوری - وجدانی - انصافی حیائی در دنیا باقی نمانده است؟!؟ این کلمات مهوع مسجع را در این خطبه دنبال می‌کند تا آنجاکه می‌گوید: «أنا مبرج الأبراج وعاقد الرتاج ومفتح الأفراج وباسط الفجاج». آری وقتی دین نباشد و حیا را یکسو نهند این قبیل کلمات را که مستهجن‌ترین عبارات است از زبان فصیحترین بلغای عالم و مفخر دودمان آدم می‌بافند و آن را حجتی برای دعوتی و حلالی برای مشکلی قرار می‌دهند! ما از جاعلین و بافندگان این خطبه‌ها که یقینا بی‌دین بوده‌اند یا لااقل علاقه‌ای بدان نداشتند تعجبی نداریم زیرا اینان هر که بوده‌اند باید ایشانرا از دشمنان و بدخواهان دین اسلام شمرد و از دشمن توقعی نمی‌توان داشت! لیکن از کسانیکه در کسوت روحانیت و در ردیف حافظین شریعتند تعجب می‌کنیم که چرا این قبیل کفریات را نوشته و آنرا در حساب خدمت بدین می‌گذارند؟ و تعجب بیشتر ما از کسانیست که در این زمان خود را مرجع و مقلد شیعیان قلمداد می‌کنند و بدین سمت شهرت یافته‌اند کمک بنشر این خرافات می‌‌نمایند؟ او نیز از یهود که خدا را آنگونه کوچک و حقیر می‌شمردند که در بهشت آدم گردش می‌کرد و آدم می‌‌خواست خود را از نظر او در زیر درختان بهشت پنهان کند یا با یعقوب در شبانه‌روزی بکشتی پرداخت یا گوساله بریان ابراهیم را با دو ملک دیگر خورد! و دنیا را انسان می‌‌پنداشتند که بیش از چهارهزار سال عمر ندارد و ابتدا و انتهایش طلوع و غروب خورشید از این دریا بآن دریاست و از نصرانیان که در آیه‌ی 13 باب ششم کتاب مقدس خود می‌نویسند. ستارگان آسمان بر زمین ریختند مانند درخت انجیری که از باد سخت بحرکت آمده میوه‌های نارس خود را می‌‌افشاند. یا بر طبق مکاشفات یوحنا عرش خدا را آن چنان کوچک می‌شمارد که بیست و چهار تخت در آن نصب است و بر هرتختی پیری نشسته است که بر سر هر یک تاجی زرین است و خدا مانند سنگ یشم و عقیق است و قزحی در گرد تخت او شباهت بزمرد دارد و از این قبیل مزخرفات ولا طائلات. اگر چنین ملتهائی قائل باشند که خدا را فرزندان و پسرانی است و درباره‌ی عیسی غلو کنند که او فرزند نخست خداست چندان تعجب نمی‌کنیم زیرا در چنین مکتبی مردمانی بهتر از این تربیت نمی‌‌شوند!.

تعجب ما از کسانیست که دعوی مسلمانی می‌کنند و کتاب آسمانی آنها قرآن است که خدا را در منتهای عظمت می‌‌ستایند و درک ذات او را محال می‌شمارد و او را بر تمام عالم هستی محیط و غالب و شاهد می‌‌داند: ﴿أَلَآ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيۡءٖ مُّحِيطُۢ﴾ [فصلت: 54]. ﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٞ﴾ [سبأ: 47]. و عالم را بدان وسعت و عظمت می‌ستاید که تمام آسمانها و زمین در نزد کرسی همچون حلقه انگشتری است در بیابانی وسیع و کرسی با تمام عظمتش در نزد عرش همچون حلقه انگشتری است در بیابان وسیع و امروز که علوم کیهانی هیئت آسمانی را آن چنان عظیم و بی‌نهایت می‌داند که پس از اختراع رادیو تلسکوب (ارسی بوئر) واقع در (بورتوریکو) که قطر عدسی آن سیصد متر است و وقتی پشت آن می‌نشینند برای مطالعه یک گوادز (جرم آسمانی) سر خود را با دو دست می‌گیرند که مبادا عقل از سرشان رفته و دیوانه شوند: آنگاه فاصله‌ی گوادزها دور دست با زمین 9 میلیارد سال نوری (نه میلیارد سال نوری یعنی نور که در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر طی مسافت می‌کند) برای طی مسافتی که از یک گوادز تا عدسی رادیو تلسکوب (ارسی بوئر) فاصله است نه هزار میلیون سال لازم است که نور این مسافت را طی کند. و میلیونها کهکشانی که هیئت عالم را تشکیل می‌‌دهند و هر کهکشانی دارای میلیونها خورشید است که بسا خورشیدهای باشند که خورشید ما در مقابل آن چون شمعی در مقابل آفتاب است و مسافت کهکشانی که خورشید ما از خانواده آن است آن اندازه است که خورشید با چنان سرعتی که در حرکت انتقالی خود دارد بیش از پانصد میلیون سال لازم است که دور این کهکشان را به پیماید.

آری ما در چنین زمان و چنین دنیائى زندگی می‌‌کنیم آیا ننگ نیست که در چنین زمان کسانی از مسلمانان یافت شوند که معتقد باشند که افرادی از بشر «مبرج الأبراج ومفتح الأفراج» بوده و دعوی کنند که «أنا مدبر العالم حين لا سمائكم هذه ولا غبراكم وإلي يرد أمر الخلائق أجمعين أنا أخلق وأرزق وأحيي وأميت». و با معتقدات‌شان چنین ادعائی کنند در حالی که تاریخ زندگانی آنها که در مرئی و منظر می‌لیونها مردم بوده و همه آنها را دیده‌اند که با افراد دیگر چندان تفاوتی از حیث احتیاجات نداشته‌اند آنان نیز چون دیگران متولد شده‌اند و چون دیگران طفل شیر خوار بوده‌اند و چون دیگران دچار عوارض حیات گشته گرسنه و تشنه و بیمار شده خوابیده‌اند و بر خواسته‌اند و به زن و فرزند محتاج و مشغول بوده‌اند، هر چند از لحاظ فضل و علم و تقوی از پاره‌ای بالاتر بوده‌اند اما چنان نبوده که در نوع بشر نظیری نداشته باشند و اگر هم فرضاً بی‌نظیر بوده‌اند باری بشر بوده‌اند و بمفاد آیات شریفه‌ی قرآن به پیغمبر اسلام که از تمام آنها بهتر و بالاتر بوده است خدای متعال فرمان داده است که بمردم ابلاغ کند که او حتی برای خود دارای هیچگونه قدرت و اختیاری نیست. چنانکه در آیه‌ی شریفه 188 سوره اعراف می‌فرماید: ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ﴾ [الأعراف: 188]. یعنی: «من مالک هیچ نفع و ضرری برای خود نیستم مگر آنچه را که خدا خواسته است». و در آیه‌ی 49 سوره‌ی یونس همین آیه را با مقدم داشتن کلمه [ضراً] تکرار نموده است. و اساساً این چه حماقت است که ما بندگان برگزیده خدا را که برای هدایت ما برانگیخته شده‌اند تا راه صواب و خطا را بما بنمایانند و باید از ایشان در هر گفتار و کردار متابعت کنیم وگرنه در پیشاگاه بر انگیزاننده‌ی ایشان مسئول و معاقب خواهیم بود راه متابعت ایشان را گذشته بگزافگوئی و غلو پردازیم و خود را بمنجلاب کفر و شرک اندازیم؟!.

هر گاه ایشان دارای چنان قدرت و قوت بودند که چنین و چنان کنند در آن‌صورت از طرف پروردگار عالم امر بمتابعت ایشان ظلمی ‌بزرگ و عملی بسیار قبیح بود. زیرا اگر بطفلی امر کنند که تو باید در سرعت سیر متابعت سیر اتومبیل یا هواپیما کنی بدیهی است چنین امری بسیار ظالمانه و بلکه احمقانه است... آیا می‌توان تصور کرد که پروردگار حکیم و عادل ما را امر بمتابعت آن علی کند که خود گفته است: «أنا مدبر العالم حين لا سمائكم هذه ولا أرضكم». من خلق می‌کنم و من روزی می‌دهم و من زنده می‌کنم و من می‌میرانم یاسائر ادعاها که در این خطبه و بسیاری از احادیث کذبه هست؟. هرگز. هرگز. «معاذ الله معاذ الله. تعالی عما یقول الظالمون علواً کبیراً».

چنانکه در قسمت اول این کتاب گفته‌ایم اینگونه افکار و عقاید از جانب متکبران جاهل است که عار دارند از اینکه پیغمبر و امامشان بشری باشد که می‌‌خورد و می‌‌آشامد و می‌خوابد و جماع می‌کند و مریض می‌شود و می‌میرد. لذا مدعیند که پیشوایان آنان سامع اصوات و قاضی حاجات و شافی عاهات و محیی اموات و از این قبیل مزخرفات است و لذا از خاصیت رهبری می‌افگند و صورت یک معشوق خیالی و معبود ایده آلی را می‌‌گیرند.

شیعیان امروز که بظاهر ادعا می‌کنند که ما از غُلات و بنانیه و خطابیه و مغیریه و بشیریه و اسماعمیلیه و قرامطیه نیستیم و حتی از شیخیه و صوفیه ابراز برائت می‌‌کنند، اما متاسفانه عقاید و افکار همان غُلات که مورد لعنت و نفرین امامان‡ بوده‌اند در لابلای عقاید و افکار اینان پنهان بلکه بطور آشکار در جریان و سریان است. کار اشاعه و انتشار اینگونه عقاید تا بدانجا کشیده است که چنانکه دیدیم همان خطبه‌های البیان و تطنجیه که حتی علمای شیعه صفوی آنها را نمی‌‌پذیرفتند در قرن بیستم و زمانی که عقاید صحیح دینی هم مورد طعن و طرد اکثریت مردم روی زمین است: بنام الزام خصم و اثبات حجت خود چاپ کرده و انتشار می‌دهند، و چنانکه می‌بینیم علمای صدر اول و بزرگان شیعیان قرن دوم و سوم را که هرچه باشد با ائمه‡ مربوط و محشور بوده‌اند، و بهتر از همه آنها را دیده و شناخته‌اند معهذا عقایدی که آنان در باره‌ی ایشان داشته‌اند مورد قبول این دور افتادگان از حق و حقیقت نیست و صریحا در کتب خود می‌‌نویسند که آنچه را شیعیان صدر اول درباره‌ی ائمه غلو می‌پنداشته‌اند امروز از ضروریات مذهب شیعه است!! چنانکه شیخ عبدالله مامقانی مؤلف کتاب بزرگ «تنقیح الـمقال في علم الرجال» در بیش آزده جای آن کتاب این مدعی را تایید و تجدید کرده است (رجوع شود به کتاب تنقیح الـمقال: 2/226. 2/93. 2/84. 3/122-1.233/238).

کسی باین ملای آخرالزمان نگفته و نمی‌گوید که جناب آقا! مگر بعد از پیغمبر اسلام پیغمبری آمده و پس از آن امامان امامی‌ برپاخواسته یا فرشته‌ای بر شما نازل شده و گفته است: که عقاید غلوآمیز آن روز که بفرمایش خود امامان بدتر از عقاید یهود و نصاری و مجوس و مشرکین است باید امروز جزو ضروریات مذهب شود؟ چرا؟ برای اینکه چون امروز اساس ادیان متزلزل است باید با این چرندها بیشتر آبروی دین ریخته شود و اکنون که پیشرفت علوم وسعت عالم و عظمت آفریننده آن را میلیونها مرتبه بیش از آن زمان معرفی می‌کند و در عین حال نقص و عجز بشر را برابر دستگاه عظیم آفرینش میلیونها مرتبه حقیرتر نشان می‌دهد.

و مطالب کتابهای «عیون الـمعجزات ومدینة الـمعاجز» و امثال آن بیش از همه وقت مورد مسخره و استهزاء طبقه فهمیده و فاضل قرار گرفته باز هم باید اصرار داشت که آن عقاید سخیفه جزو ضروریات مذهب شیعه است؟! با اینکه در نظر عقل و شرع بزرگترین معصیت و مصیبت‌بارترین جنایت شرک است باز هم باید همان عقائد شرک‌آلود بلکه شرک صریح و جلی را که «أنا أخلق وأرزق وأحیي وأمیت». که شرک جاهلیت بمراتب از این کوچکتر بود در دین اسلام و بنام مذهب شیعه ترویج نمود تا طائفه شیعه از تمام طوائف و مذاهب اسلامی‌ در دنیا خوارتر و بی‌مقدارتر باشد؟ تا جائیکه مخالفان این مذاهب از سایر مسلمانان این طائفه را دانسته و خود و مال و ناموس آن را بر خود حلال شمارند و بهر طریقی که بتوانند از بدنامی‌ این گروه استفاده کرده زنان و دختران‌شان را بعنوان کنیز در بین خود خرید و فروش کنند؟ در اصرار باین گونه عقاید و انتشار آن تاکنون چه نتیجه‌ی خوبی گرفته‌اید که بازهم از آن همان نتیجه را انتظار دارید؟!.

آیا با وسعت مسئله ولایت و تضییق و انحصار آن به یک یا چند نفر و گسترش موضوع شفاعت و تعمیم آن و تبلیغ اختراع زیارت و ابداع عزاداری و روضه‌خوانی چه چیز بر فروشگاه‌تان افزوده است و جز خصومت همکیشان و گستاخی در عصیان و تضیع اموال فراوان و تحقیر و توهین مردم فهمیده دنیا بخودتان چه طرفی بسته‌اید و در انتظار چه فتحی نشسته‌اید؟!.

عقیده شیعه امروزی نه تنها از عقاید غُلات زمان ائمه ‡ که منشاء اصلی آن عقاید یهود و نصاری و مجوس بوده مایه گرفته است، بلکه با عقاید سخیفه ملل دیگر نیز آمی‌خته و ممزوج است چنانکه مطلعین می‌دانند که در مصر قدیم مردم عقیده بخدایانی چون اوزیرس و اوزیس داشته و بخدایان متعدد معتقد بوده‌اند که از آن جمله [آمون] را برتر از تمام خدایان می‌دانستند آمون بعقیده مصریان قدیم خدای خدایان بود. اما اوزیرس که خدای مرگ بود با اینکه او از زیردستان آمون بشمار می‌آمد معهذا در عقیده مصریان او مقتدرتر از خدای خدایان بود و بر مردم قدرت بیشتری داشت. لذا مردم مصر قدیم در هنگام عهد و پیمان و امر اهانت و خیانت حواله متخلف را به قدرت قاهره اوزیرس می‌کردند.

شما خود می‌دانید که عین عقیده در مردم ما در باره حضرت عباس و امامزاده داود و شاه چراغ و امثال آن است که مردم قسم بخدا را باور نمی‌کند اما قسم بحضرت عباس باور کردنی است! از خدا نمی‌ترسند اما بهر صورت از حضرت عباس می‌ترسند! برای خدا نذر نمی‌کنند اما برای حضرت عباس و رقیه و سکینه نذر بیش از خدا است!.

در حالیکه کتاب آسمانی آنان در بیش از صد آیه از این قبیل عقاید صریحا نهی کرده و آنان را بدین روش مذمت می‌کند در سوره مؤمنین می‌فرماید: ﴿قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨٨ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ ٨٩﴾ [المؤمنون: 88-89]. یعنی: «باین مردم بگو: در دست چه کسی ملکوت و فرمانروایی تمام هستی است و تنها اوست که پناه می‌دهد و بر او پناه داده نمی‌شود (یعنی کسی نمی‌‌تواند بدیگری پناه برد تا از کیفر و عقاب خدا مصون ماند) اگر شما می‌دانید، بزودی خواهند گفت خدا: (باز آفرین به بت‌پرستان که در جواب این سؤال فورا می‌گفتند: خدا! ولی جامعه‌ی ما هرگز چنین سؤالی را بزودی چنین جواب نخواهند داد) بگو: ای محمد پس چرا مسحور شده‌اید؟». چون کسانیکه جادو شده‌اند نمی‌توانید از عقل و قدرت خود استفاده کنید. و در سوره‌ی نحل می‌فرماید: ﴿وَيَجۡعَلُونَ لِمَا لَا يَعۡلَمُونَ نَصِيبٗا مِّمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡۗ تَٱللَّهِ لَتُسۡ‍َٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ تَفۡتَرُونَ ٥٦﴾ [النحل: 56]. یعنی: «برای چیزها و کسانیکه خود اینان نمی‌دانند آنها چه و چه کاره‌اند بهره‌ای از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم قرار می‌دهند. (نذر می‌کنند وقف می‌کنند آنانرا در کسب خود شریک می‌کنند شرکت با حضرت عباس و اما م رضا!) بخدا سوگند هر آینه شماها (که مسلمانید و می‌بینبد اینان چنین عمل می‌کنند و آنانرا از این عمل باز نمی‌دارید و بطریق حق هدایت نمی‌‌کنید) پرسیده خواهید شد در پیشگاه خدا مسئولید از آنچه آنان بدروغ و افترا می‌بافید».

از ترس همین مسئولیت است که ما خود را در چنین زمانی که کفر و بدعت و شرک و الحاد از هر زمانی در میان جامعه‌ی ما بیشتر است خود را بزحمت انداخته و ضربات تهمت و بهتان و حتی ضرب و قتل را بر خود خریده‌ایم تا در پیشگاه پروردگار جهان مسئول اعمال این تبه‌کاران نباشیم و از تکفیر و تبعید و ضرب و تهدید غالیان و حامیان ایشان باک نداریم چه یقین داریم که جهاد بزرگی را بر عهده گرفته‌ایم و هر چه میدان جهاد از لشکر کفر انبوه‌تر باشد موجب افتخار و سر افرازی و دلیل بر شجاعت و جانبازی مجاهدی است که قدم در این میدان گذاشته و یقیناً اجر او در پیشگاه پروردگارش بسیار بزرگ و عظیم خواهد بود که ﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ مَنۡ أَحۡسَنَ عَمَلًا ٣٠﴾ [الکهف: 30]. ﴿فَٱسۡتَبۡشِرُواْ بِبَيۡعِكُمُ ٱلَّذِي بَايَعۡتُم بِهِۦۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١١١﴾ [التوبة: 111]. ﴿وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ﴾ [هود: 88]. اینک می‌پردازیم بشرح غُلاتی که مورد نفرین ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین هستند که این مقدمه برای آن نتیجه است.

غُلات بزرگ‌ترین آفات و خبیث‌ترین نکبات

وجود و پیدایش غُلات در دین اسلام از بزرگترین آفات و مرگبارترین بلیات بوده است که موجب و موجد این همه موهامات و خرافات گردیده و روی چهره نورانی حقایق دین را پوشانیده است و ذوات مقدسه‌ی أئمه‌ی طاهرین سلام الله علیهم اجمعین پیش از همه از این خطر بزرگ ترسیده و مسلمانان را از آن ترسانیده‌اند. و احادیث و اخبار زیادی در مذمت این گروه بد بنیاد از ایشان صادر گردیده است که تنها در کتاب رجال ابو عمر و کشتی پیش از 24 حدیث آمده است، علامه مامقانی آن احادیث را در مقباس الهدایه ص 88 . جمع‌آوری کرده است و ما پاره‌ای از آن را از کتب معتبره شعیه در اینجا می‌‌آوریم.

1- در امالی شیخ طوسی 264 از عبدالرحمن بن مسلم از فضل بن مسلم روایت شده که حضرت صادق فرمود: «احذروا شبابکم الغلاة لا یفسدوهم فإن الغلاة أشرمن الیهود والنصاری والمجوس والذين أشرکوا». یعنی: «جوانان خود را از غالیان بر حذر دارید که ایشانرا فاسد نکنند زیرا که غُلات بدترند از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین». (پس غُلات حتی از مشرکین هم بدترند).

آنگاه حضرت اضافه کرد كه: «إلینا یرجع الغالي فلا نقبله وبنا یلحق الـمقصر فنقبله». یعنی: غالی ممکن است که از غلو خود برگردد اما ما دیگر او را قبول نمی‌‌کنیم و مقصر یعنی: آن کس که در معرفت ما یا خدا تقصیر و کوتاهی نموده است بما ملحق می‌شود و ما او را می‌ پذیریم.

عرض شد باین رسوائی این چگونه می‌شود؟ فرمود: «لأن الغالي قد اعتاد ترك الصلوة والزکوة والصیام والحج فلا یقدر علی ترک عادته وعلی الرجوع إلی الله أبدا، وإن الـمقصر إذا عرف عمل وأطاع». یعنی: «غالی چونكه عادت کرده است بترک نماز و زکات و روزه و حج دیگر قادر بر ترک عادت خود نیست و هرگز نمی‌تواند بطاعت خدا برگردد، و چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم منظور غالیان همین است که بوسیله‌ی شفاعت ائمه و محبت ایشان از مواخذه مصون باشد. اما مقصر جون دانست عمل می‌کند».

2- در نوادر راوندی آورده است که حضرت امیرالمومنین فرمود: «یهلك في إثنان محب مفرط یفرطني بما لیس لي ومبغض یمحمله شنئاني علی أن یهینني» یعنی: «دو کس در باره من هلاک می‌شوند یکی دوستار گزافکار که در باره‌ی من چیزهای می‌‌ستاید که در باره من نیست و دیگری دشمنی که دشمنی او مرا او را وا می‌دارد که مرا خوار کند».

و در نهج البلاغه نیز فرموده است: «یهلك في رجلان محب مفرط وباهت نفر» و این مانند آن فرمایش حضرت است که می‌فرماید: «هلك في رجلان محب غال ومبغض قال» مضمون تمام این فرمایش‌ها یکی است.

3- در اعتقادات صدوق است که حضرت رضا همواره در دعای خود بخدا عرض می‌کرد: «اللهم إني أبرأ إليك من الحول والقوة ولا قوة إلا منك، اللهم إني أبرأ إليك من الذين ادعوا لنا ما ليس لنا بحق، اللهم إني أبرأ إليك من الذين قالوا فينا ما لم نعلمه في أنفسنا، اللهم لك الخلق ومنك الأمر وإياك نعبد وإياك نستعين، اللهم أنت خالقنا وخالق آبائنا الأولين وآبائنا الآخرين، اللهم لا يليق الربوبية إلا بك ولا تصلح الإلهية إلا بك، اللهم فالعن النصارى صغروا عظمتك والعن المضاهئين لقولهم من بریتک، اللهم إنا عبيدك وأبناء عبيدك لا نملك لأنفسنا نفعا ولا ضراً ولا موتاً ولا حيوةً ولا نشوراً. اللهم من زعم أن لنا الخلق وعلينا الرزق فنحن إليك براء كبراءة عيسى بن مريم من النصارى وصلى على نبينا وآله وأصحابه وسلم، اللهم إنا لا ندعهم بما يزعمون فلا تؤاخذنا بما يقولون واغفرلنا ما يدعون ولا تدع على الأرض منهم دياراً إنك إن تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا إلا فاجراً كفاراً». یعنی: «خدایا من بیزارم از جهت حول و قوه بسوی تو هیچ حول و قوه‌ای نیست مگر بوسیله تو، خداوندا من بیزارم بسوی تو از کسانیکه درباره‌ی ما ادعای کنند چیزهائی را که ما را در آن حقی نیست و خود را در آن بحق نمی‌‌دانیم، خدایا من بیزارم از کسانیکه چیزهائی در باره ما می‌گویند که ما آنرا در نفس خودمان اطلاع نداریم. خدایا آفرینش و امر هر دو تو راست و ما تنها تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌جوئیم. خداوندا تو آفریننده‌ی ما و آفریننده پدران نخستین و پدران آخرین ما هستی، خداوندا پروردگاری جز برای تو شایسته نیست و خدائی جز تو را نمی‌شاید. خداوندا نصاری را که عظمت تو را کوچک شمرده‌اند (زیرا کار خدای را در خلق خدا قائل شدند) لعنت کن و نیز لعنت نما کسانی از آفریدگان خود را که قائل بگفتاری شبیه گفتار آنان شدند. خدایا ما بندگان و فرزندان بندگان تو هستیم که برای خود (تا چه رسد بدیگران) مالک هیچ‌گونه سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز نیستیم. خدایا، کسانی را که در باره ما چنان تصور می‌کنند که آفرینش و روزی دادن بدست ماست ما از آنان بیزاریم چنانکه عیسی از نصاری بیزار است خداوندا ما این غُلات را بدانچه می‌‌پندارند دعوت نکرده‌ایم پس ما را بگفتار ناهنجار آنان مؤاخذه مکن و آنچه اینان درباره ما تصور می‌کنند بر ما بیامرز، از اینان کسی را بروی زمین مگذار، اگر بگذاری بندگان تو را گمراه می‌سازند و از آنان جز فاجر و کافر تولید نخواهد شد».

در پاره‌ای از نسخه‌ها قسمت اخیر «ولا تدع على الأرض..» اضافه است و در پاره‌ای نیست. چنانکه می‌بینید این نفرین حضرت رضا شامل همین گفتاری است که آیت الله العظمی‌ مدعی است که أئمه چنین و چنانند و ادعای او در قسمت‌های گذشته گذشت.

4- در امالی طوسی و سایر کتب معتبره دیگر است که اصبغ بن نباته روایت می‌کند که حضرت امیر المؤمنین به خدا عرض می‌‌کرد: **«**اللهم إني برئ من الغلاة کبرائة عیسی بن مریم، اللهم اخذلهم أبداً و لا تنصره منهم أحداً».

نفرین امیر المؤمنین به غُلات

5- در رجال کشی از عبدالصمد بن بشر روایت است که اصحاب ابی الخطاب در کوفه بانک برداشتند لبیک یا جعفر بن محمد. راوی می‌گوید: من بر حضرت صادق وارد شدم و آنحضرت را بدین واقعه خبر دادم حضرت بسجده افتاد و سینه خود را بزمین چسپانید و سخت گریه می‌کرد در حالیکه با انگشت مبارک اشاره می‌‌کرد. چند مرتبه گفت: «بل عبدالله قن داخر...» یعنی: من بنده ضعیف و ذلیل خدا هستم. آنگاه سر از سجده برداشت در حالیکه اشکهای او به ریش مبارک جاری بود. من پیشمان شدم که چرا آن حضرت را باین پیش آمد خبر دادم و عرض کردم فدایت شوم این قضیه بتو مربوط نیست. حضرت فرمود: ای مصادف (نام راوی مصادف است). اگر عیسی ساکت می‌‌شد از آنچه نصاری درباره‌ی او گفتند بر خدا لازم بود که گوش او را کر و چشم او را کور کند!.

6- در [عیون اخبار الرضا در جلد هفتم بحار الانوار: ص 246] از ابوهاشم جعفری روایت است که از حضرت رضا سؤال کردم از غُلات و مفوضه حضرت فرمود: «الغلاة کفار والـمفوضة مشرکون من جالسهم أو خالطهم أو واکلهم أو شاربهم أو واصلهم أو زوجهم أو تزوج إلیهم أو أمنهم أو ائتمنهم علی أمانة أو صدق حدیثهم أو أعانهم بشطر كلمة خرج من ولایة الله وولایتنا أهل البیت». یعنی: «غالیان کافر و مفوضه مشرکند (غالی کسی است که ائمه را از حد بشریت بالاتر ببرد و مفوض کسی است که معتقد باشد که امر خلق و رزق بدست أئمه است یعنی: آن بنهاتی و نسبت‌های که کتاب امراء هستی بائمه داده است) کسی که همنشین آنها شود یا یکجا شود به آنها، یا خورد و نوش کند با آنها، یا رحم کند به آنها، یا زن دهد، یا از ایشان زن بگیرد، آنان را أمین و یا قبول أمانت ایشان کند، یا گفته‌های آنان را را تصدیق کند یا به نیم کلمه ایشان را کمک و یاری نماید از دوستی خدای و دوستی ما خارج می‌شود...».

عجب اینست که در زمان ما هر کس بچنین گفتاری یعنی ولایت تکوینی و تصرف أئمه‡ در تدبیر امور قائل نباشد. ولایت او را ناقص بلکه او را سنی و وهابی و بدتر از آن ناصبی می‌دانند!.

خدایا ما اکنون گرفتار چنین مردمانیم که از کفریات و شرکیات ایشان همچون امامان خود سلام الله علیهم اجمعین بیزاریم و أئمه خود را جز هادیان راه خدا و روایان صدق گفتار رسول الله نمی‌دانیم و همان دعای حضرت رضا را درباره اینان می‌کنیم «اللهم لا تذر علی الأرض منهم دیارا».

7- در [رجال کشی: ص 100] از ابو حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین زین العابدین روایت است که فرمود: «لعن الله من کذب علینا إني ذکرت عبدالله بن سبأ فقامت کل شعرة في جسدي لقد ادعی أمرا عظیما لعنه الله کان عليٌ عبداً صالحاً أخو رسول الله ما نال الکرامة من الله إلا بطاعته لله ولرسوله وما نال رسول الله الکرامة من الله إلا بطاعته له». یعنی: «خدا لعنت کند کسانی را که دروغ بر ما می‌بندند من عبد الله بن سبا را یادآور شدم هر موئی که در بدن من بود سیخ شد واقعاً این شخص امر بزرگی را ادعا کرد! خدا او را لعنت کند. علی بنده صالح خدا بود و برادر رسول الله بود وی بدین کرامت نائل نشد مگر بفرمان برداری و اطاعتش از خدا و رسول او، رسول خدا ص نیز با آن همه کرامت نائل نشد مگر باطاعتش از خدا».

این فرمایش حضرت علی بن الحسین إ سنگی است به دهان آیت الله العظمی‌. که در صفحه‌ی 24 کتاب خود نوشته است: کمال نهائی از نظر باصطلاح ولایت در اهل بیت عصمت که سرشت آنها از نور پاک است کسبی نبوده بلکه ذاتی و موهوبی است!.

و در صفحه 30 می‌نویسد بر خلاف اولیای خدا که این مقام و موقعیت را بوسیله‌ی ممارست و تمرین و طی مراحل مقدمی‌ پیدا نمی‌کنند بلکه چنانکه گوشزد نموده‌ایم، موهاباتی است الهی که از بدو وجودشان بنابر تقدیر و مشیت سبحانی در آنان نهفته شده است).

اینان چون از صراط مستقیم و از شاهراه عقل و قرآن دور افتاده‌اند هر موهوبی را مستمسک عقیده‌ی خود قرار می‌دهند، از قبیل قرائت قرآن علی در حین ولادت و حال اینکه ده دوازده سال بعد از ولادت آنحضرت قرآن بر پیغمبر نازل شده و بصراحت می‌فرماید: ﴿نَحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ أَحۡسَنَ ٱلۡقَصَصِ بِمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ وَإِن كُنتَ مِن قَبۡلِهِۦ لَمِنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ٣﴾ [یوسف: 3]. «ما بهترین سرگذشتها را از طریق این قرآن- كه به تو وحى كردیم- بر تو بازگو مى‏كنیم و مسلّماً پیش از این، از آن خبر نداشتى!» و در سوره‌ی العنکبوت آیه‌ی چهل و هشتم می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ٤٨﴾ [لعنکبوت: 48]. «و پیش از [نزول‏] آن نمى‏توانستى هیچ كتابى را بخوانى و آن [كتاب‏] را به دست خویش بنویسى، چه آن گاه بد اندیشان در شک مى‏افتادند». و در سوره شوری آیه 52 می‌فرماید: ﴿مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ﴾ [الشوری: 52]. «تو پیش از این نمى‏دانستى كتاب و ایمان چیست (و از محتواى قرآن آگاه نبودى)». اینها آیاتی است که صریحاً بی‌اطلاعی پیغمبر را بقرآن قبل از وحی می‌رساند اما این شوربختان گمراه با یک حدیث چرندی که معلوم نیست ساخته و پرداخته کدام غالیی بی‌ایمان یا معاون شیطان است در موضوع ولادت علی آورده است که پیغمبر خدا فرموده است: علی در هنگام ولادت اذان گفت (و حال اینکه اذان در سال‌های بعد از هجرت صورت گرفت) و کتب آسمانی انبیای سلف را خواند و سپس قرآن را از اول تا آخر خواند همچنانکه من امروز حافظم!). شما می‌بینید که با قبول این چرندها انسان در چه چاله‌ها و رده‌های ضلالت می‌افتد که نجات از آنها ممکن نیست، ما چون متن این حدیث را بر خلاف عقل صریح و آیات روشن قرآن می‌دانیم متعرض سند و ضعف آن نمی‌شویم زیرا این حدیث که در روضة الواعظین ابن فتال است بقدری چرند است که انسان حتی از بیان آن شرم می‌کند. زیرا مضمون آن اینست که پیغمبر خدا قابله‌ی فاطمه بنت اسد در هنگام ولادت امیر المؤمنین بوده که جبرئیل بآنحضرت گفته است: ای محمد دست خود را دراز کن و آن حضرت چنین کرده است، در حالیکه در همین روضة الواعظين حدیثی بر خلاف آن است: که امیر المؤمنین در خانه کعبه متولد شده است، و احادیث دیگر از داستان مثرم عابد و رفتن ابوطالب بنزد آن و موهوماتی که در این حدیث است که صرف نظر از سند حدیث که روایان آن همه مجهولین و غُلاتند متن آن بر بطلان آن بهترین شاهد است، با مطالعه این احادیث مخالف در یک کتاب معلوم نمی‌شود که امیر المؤمنین در خانه‌ی کعبه متولد شده است یا در خانه‌ی ابی طالب و قابله‌ی امیر المؤمنین چهار زن بهشتی بوده‌اند یا رسول خدا ص!!. با این غالیان احمق این قبیل مطالب بی‌سروته را جزو فضایل مولا شمرده‌اند! و می‌خواهند با این چرندها و مزخرفات موضوع تصرف علی را در کون مکان ثابت کنند!!؟.

نتیجه قبول این احادیث چه خواهد بود؟ جز اینکه بگویم با قرآن خواندن علی در حین ولادت یعنی قبل از بعثت رسول خدا بچنین سال علی اگر خدا نبوده است حد اقل افضل از رسول الله است!! زیرا قرآن نادانی و بی‌اطلاعی رسول خدا و اعراب جاهلیت را در مطالب قرآن یکسان می‌شمارد آنجا که می‌فرماید: ﴿تِلۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهَآ إِلَيۡكَۖ مَا كُنتَ تَعۡلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوۡمُكَ مِن قَبۡلِ هَٰذَاۖ فَٱصۡبِرۡۖ إِنَّ ٱلۡعَٰقِبَةَ لِلۡمُتَّقِينَ ٤٩﴾ [هود: 49]. **«**اینها از خبرهاى غیب است كه به تو (اى پیامبر) وحى مى‏كنیم نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمى‏دانستید! بنابر این، صبر و استقامت كن، كه عاقبت از آن پرهیزگاران است!». و چنین عقیده‌ای که علی را افضل از رسول الله ص بدانند کفر یا مساوی و مساوق کفر است، و هرگاه علی قبل از نزول آیات برسول خدا ص قرآن را خوانده باشد، از جمله آیات قرآن داستان افک عایشهل است که در صفحات قبل آوردیم. پس پیغمبر ص قبل از وقوع آن قضیه آیات سوره‌ی نور را در تزکیه و تطهیر عایشه ل از علی شنیده است و بی‌گناهی عایشه ل بروی مسلم شده است. پس دیگر آن حیرت و فکرت آنجناب در این موضوع چه بوده است؟ و از این خیمه شب‌بازی چه خواسته است؟! و خود علی که برسول خدا پیشنهاد طلاق عایشهل را در این پیش آمد می‌کرد و حتی کنیز عایشه ل را برای ابراز حقیقت تعطیل نمود برای چه بود؟ و صدها قضایای دیگر که قرآن کریم حاوی آن است. از همه‌ی اینها گذشته صدور این اعمال که لابد اسمش معجزه است چه فائده‌ای داشته است؟!. علی چرا این معجزه‌ها را به پیغمبر نشان نمی‌داده است؟ پیغمبر که منکر فضائل علی نبود؟! شما را بخدا هیچ احمقی حاضر می‌شود این قبیل مطالب را بعنوان عقیده‌ی دینی پذیرد؟ و اساس اعتقادات خود را روی چنین موهوماتی بگذارد خدا ما و جمیع مسلمانان را از این موهومات خرافات و از شر غُلات بدترین آفات نجات بخشد و بدین صحیح و صراط مستقیم الهی که دین اسلام و پیروی قرآن است هدایت فرماید، گفتگو در آفات غُلات بود که این گروه بد مآل آنقدر در آزار رسول و آله کوشیدند که بکرات از جانب آن بزرگواران مورد لعن و نفرین شدند. اینک روایت ذیل:

8- شیخ کشی در رجال خود و علامه‌ی مجلسی در جلد هفتم بحار الانوار ص 320 چاپ کمپانی: «قال أبوالحسین علي بن محمد بن قتیبة: وفیما وقع عبدالله بن حمدویه البیهقي وکتبته من رقعته إن أهل نیشابور قد اختلفوا في دینهم و خالف بعضهم بعضاً وکفر بعضهم بعضاً وبها قوم یقولون: إن النبي یعرف جمیع اللغات من أهل الأرض ولغات الطیور وجمیع ما خلق الله، وکذلك لابد أن یکون في کل زمان من یعرف ذلك ویعلم ما یضمر الإنسان ویعلم ما یعمل أهل کل بلاد في بلادهم ومنازلهم و إذا لقي طفلین یعلم أیهما مؤمن وأیهما یکون منافقا وإنه یعلم أسماء جمیع من یتولاه وأسماء آبائهم وإذا رأی أحدهم عرفه باسمه قبل أن یکلمه ویزعمون جعلت فداك أن الوحي لا ینقطع والنبي لم یکن عنده کمال العلم ولا کان عند أحد من بعده وإذا حدث شيء في أيّ زمان ولم یکن علم ذلك عند صاحب الزمان أوحی الله إلیه فقال: کذبوا لعنهم الله و افتروا إثماً عظیماً». یعنی: «از جمله توقیعاتی که از امام عصر درباره‌ی عبدالله بن حمدویه بیهقی صادر شده است آن که اهل نیشابور در دین خود اختلاف کرده و با یکدیگر مخالفت نموده به تکفیر یکدیگر پرداختند، در نیشابور جماعتی هستند که قائلند باینکه پیغمبر ص جمیع لغات مردم زمین و زبان پرندگان و جمیع آفریدگان خدا را می‌داند و ناچار در هر زمانی باید کسی باشد که اینها را بداند و باید آن کس آنچه در ضمیر هر کس می‌گنجد و اهل هر شهر و بلدی آنچه در شهر خود و منزل خود می‌کنند بداند، و همچنین هر گاه با دو طفل ملاقات می‌کند بداند که کدام یک از آن دو مؤمن است و کدام یک منافق؟ و باید او بداند نام کسانی را که او را دوست می‌دارند و نام پدران آنانرا نیز بداند، و چون هر یک از آنها را دید او را پیش از آنکه با وی سخن گوید بنام بشناسد. فدایت شوم اینان می‌پندارند که وحی هیچگاه منقطع نمی‌شود در نزد پیغمبر کمال علم نیست، و در نزد هیچکس که بعد از او است نیز چنین علمی‌ نیست، و هرگاه در هر زمانی پیش‌آمدی رخ دهد که علم آن در نزد صاحب الزمان نباشد خدا همان وقت به او وحی خواهد کرد. در جواب این پرسش‌ها توقیعی که از امام زمان صادر شد این بود که فرمود: دروغ می‌گویند خدا ایشانرا لعنت کند اینان افتراء بافته و گناه عظیمی‌ مرتکب شدند». این توقیع و نفرین شامل تمام کسانی است که درباره‌ی امام یا پیغمبر اینگونه عقیده‌ها دارند. باستناد چند حدیث ضعیف که از غالیان در کتابهائی مانند بصائر الدرجات و کافی نیز بچشم می‌خورد و عموم مردم و حتی آیت الله‌های عظمی‌ را گمراه کرده است.

9- در [رجال کشی: ص 196] از عبد الرحمن بن کثیر روایت است که روزی حضرت صادق باصحاب خود فرمود: «لعن الله الـمغیرة بن سعید ولعن الله یهودية کان یختلف إلیها فیتعلم منها السحر والشعوذة والـمخاریق، إن الـمغیرة کذب علی أبي فسلبه الله الإیمان وإن قوما کذبوا علی مئالهم أذاقهم الله حر الحدید، فو الله ما نحن إلا عبد الذي خلقنا واصطفانا ما نقدر علی ضر ولا نفع إن رحمنا فبرحمته وإن عذبنا فبذنوبنا والله مالنا علی الله من حجة ولا معنا من الله برائة وإنا لـمیتون ومقبورون ومنشورون ومبعوثون وموقوفون ویلهم لعنهم الله، لقد أذوا الله وأذوا رسوله في قبره وأمیر الـمؤمنین وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وها أنا ذا بین أظهرکم لحم رسول الله وجلد رسول الله أبیت علی فراشي خائفاً وجلاً مرعوباً یأمنون، وأفزع وینامون علی فراشهم وأنا خائف ساهر وجل قلق بین الجبال والبراري أبرأ إلى الله مما قال في الأجدع البراد عبد بني أسد أبو الخطاب لعنه الله، والله لو ابتلوا بنا وأمرناهم بذلك لکان الواجب أن لا یقبلوه فکیف وهم یروني خائفا وجلاً استشد الله علیهم وأبرأ إلى الله منهم أشهدکم أني امرؤ ولدني رسول الله وما معي برائة من الله إن أطعته رحمني وإن عصیته عذبني عذابا شدیدا أو أشد عذابه». یعنی: «خدا لعنت کند مغیره بن سعید را و خدا لعنت کند آن زن یهودی را که مغیره با او آمد و شُد می‌کرد از او سحر و شعبده می‌آموخت. همانا مغیره بر پدر من (حضرت باقر) دروغ بست پس خدا ایمان او را از وی سلب کرد. گروهی هم بر من دروغ بستند اینان چرا چنین می‌کنند؟ خدا حرارت آهن را به ایشان بچسپاند، بخدا سوگند ما جز بندگانی نیستیم برای آن خدائی که ما را آفرید و برگزید، ما قادر به هیچ نفع و ضرری نیستیم اگر ما را رحمت کند برحمت اوست و اگر ما را عذاب کند بجهت گناهان خود ماست. بخدا سوگند ما را بر خدا هیچ حجتی نیست و با ما از جانب خدا هیچ برائت و برائت آزادی نیست ما نیز چون دیگران می‌میریم و در قبر افگنده می‌شویم. و محشور می‌شویم و برا انگیخته می‌شویم و در نزد پروردگار باز داشته می‌شویم، و از اعمالی که انجام داده‌ایم پرسش می‌شویم. وای بر ایشان خدا آنانرا لعنت کند هر آینه خدا را اذیت کردند. و رسول خدا را در قبرش آزردند و امیرالمؤمنین و فاطمه ل و حسن و حسین و محمد بن علی را نیز. اینک من در میان شما هستم و از گوشت و پوست رسول خدا هستم در فراش خود ترسان و بیمناک و هراسان می‌خوابم آنان ایمنند در حالیکه من می‌ترسم و آنان بر فراش خود آسوده می‌خوابند، در حالیکه من بیمناک و بیدار و هراسانی در میان کوهها و بیابانها مضطرب و سرگردان به سوی خدا بیزاری می‌جویم از آنچه آن مرد اجدع اسدی (اجدع – دماغ بریده) یعنی: ابو الخطاب درباره‌ی من می‌گوید: خدا لعنت کند او را بخدا سوگند اگر ایشان بوسیله‌ی ما مبتلی و آزمایش می‌شدند و ما آنها را امر می‌کردیم بدینگونه اعتقادات بر ایشان واجب بود که آن را از ما نپذیرند پس چگونه است که اینان مرا در حالی می‌بینند که ترسان و هراسانم. من از خدا یاری و کمک می‌طلبم در مبارزه بر آنان. بسوی خدا بیزاری می‌جویم از ایشان. من شما را گواه می‌گیرم که من مردی هستم که از رسول خدا تولد یافتم و با من برائتی از جانب خدا نیست. اگر من او را اطاعت کنم بمن رحم می‌کند و اگر او را نافرمانی کنم مرا عذابی سخت خواهد کرد. یا شدیدترین عذاب او شامل حال من خواهد شد».

می‌بینید که در این عبارات چگونه امام بزرگوار تکذیب تمام این ترهاتی را می‌کند که غالیان زمان ما نیز درباره ایشان و شفاعت، و توسل، و سایر موهومات را دارند.

باید هم چنین باشد زیرا در جائیکه پیغمبر بزرگوار در آیات شریفه قرآن تهدید شود که: ﴿لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ٦٥﴾ [الزمر: 65]. «اگر مشرک شوى، تمام اعمالت تباه مى‏شد».

بعد از آنکه از زبان او می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ١٥﴾ [الأنعام: 15، یونس: 15، هود: 63 و الزمر: 13]. «بگو: به راستى من اگر از پروردگارم نافرمانى كنم از عذاب روز بزرگ مى‏ترسم». باید جعفر صادق نیز چنین باشد. زیرا خدای متعال را با هیچکس قرابت و نسبتی نیست. ﴿لَّيۡسَ بِأَمَانِيِّكُمۡ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِۗ مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٢٣﴾ [النساء: 123]. «(فضیلت و برترى) به آرزوهاى شما و آرزوهاى اهل كتاب نیست هر كس عمل بدى انجام دهد، كیفر داده مى‏شود و كسى را جز خدا، ولّى و یاور خود نخواهد یافت».

و از مضمون عبارات شریفه حدیث معلوم است که بیزاری آن حضرت از این مقالات غلو آمیز است که غالیان زمان آن بزرگوار انتشار داده و برای یادگار برای زمان ما گذاشته‌اند. «لعنة الله علیهم لعنا وبیلا».

10- ایضا در [رجال کشی: ص 254] در گفتگوی جعفر بن واقد و کسائی از اصحاب ابو الخطاب. ابو الخطاب گفته است: مقصود از آیه‌ی شریفه: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي فِي ٱلسَّمَآءِ إِلَٰهٞ وَفِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَٰهٞ﴾ [الزخرف: 84]. امام است. حضرت صادق فرموده است: «لا والله لا یأویني وإیاه سقف بیت واحد، وهم شر من الیهود والنصاری والـمجوس والذین أشرکوا والله ما صغر عظمت الله بتصغیرهم شیئا قط. و إن عزیرا جال في صدره ما قالت الیهود فمحی الله اسمه من النبوة، والله لو أن عیسی أقر بما قالت فیه النصاری لأورثه الله صمما إلى یوم القیامة والله لو أقررت بما یقول في أهل الکوفة لأخذتني الأرض، ما أنا إلا عبدا مملوکا لا أقدر على ضر شيء ولا نفع شيء». یعنی: «نه بخدا سوگند من و او هرگز در زیر یک سقف جای نگیریم آنان از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند، بخدا سوگند با این کوچک کردن آنها عظمت خدا را هرگز چیزی از آن را کوچک نمی‌کنند، همانا عزیر از آنچه یهود در باره‌ی او گفتند (عزیر بن الله) در سینه‌اش چیزی خطور کرد خدا نام او را از ردیف پیغمبران محو کرده، بخدا سوگند اگر عیسی بدان چه نصاری درباره‌ی او گفتند (مسیح پسر خداست). اقرار می‌کرد خدا تا روز قیامت کری و گمنامی‌ نصیب او می‌کرد، بخدا سوگند اگر من نیز اقرار کنم بدانچه اهل کوفه می‌گویند: (امام خدای روی زمین است) زمین مرا فرو خواهد گرفت، همانا من نیستم جز یک بنده‌ی مملوکی که قادر بر ضرر چیزی یا نفع چیزی نیستم». در این جمله‌ی شریفه «فمحى الله اسمه من النبوة». یک معنای دقیق و عالی نیز خفته است، و آن اینکه معنای عصمت که غالیان درباره‌ی امامان و تبعیت از این عقیده درباره‌ی پیغمبران قایلند نیز صحیح نیست زیرا جناب عزیر بعلت آنچه درباره‌ی خود تصور نمود نامش از ردیف پیغمبران محو شد. پس عصمت آنچنانی نیز پایه‌ای از عقل و نقل ندارد. و اگر عیسی چنین می‌کرد خدا او را چنان می‌کرد!.

11- در کتاب احتجاج طبرسی از حضرت رضا حدیثی است درباره‌ی قائلین به الوهیت امیر المؤمنین که در پایان حدیث می‌فرماید: «أو لیس کان علي آکلا في الآکلین وشارباً في الشاربین وناکحا في الناکحین ومحدثا في المحدثین وکان مع ذلك مصلیاً خاضعاً بین یدي الله ذلیلاً وإلها أواها منیبا، فمن کان هذا صفته یکون إلها؟ فإن کان هذا إلها فلیس أحد منکم إلا وإله لـمشارکته في هذه الصفات الدالة على حدث کل موصوف بها». یعنی: «مگر علی نبود که مانند دیگران می‌خورد و مانند دیگران می‌آشامید و چون دیگران با زنان عمل جنسی انجام می‌داد، و جنب می‌شد همچون دیگر جنبان، و با تمام این احوال نمازگذاری خاضع بود که در مقابل خدا ذلیلانه و با آه و افسوس و إنابه می‌ایستاد، پس اگر کسیکه صفاتش چنین باشد خدا می‌شود؟ هیچکدام از شماها نیست جز اینکه خدا است!! زیرا در این صفاتی که دلالت دارند که هر موصوفی که بدین صفات است حادث است شما هم شرکت دارید (پس شما هم خدائید!!؟). می‌بینید که چگونه جنابش امیرالمؤمنین جد بزرگوارش را بصفاتی می‌ستاید که در افراد بشر ممکن است نظایر بسیاری در بشریت داشته باشد». باز[ در رجال کشی: ص 100]. آورده است: که پاره‌ای از دانشمندان گفته‌اند: که عبدالله بن سبا یهودی بود و اسلام آورد و اظهار ولایت علی می‌کرد در حالیکه مبتلی و باقی به یهودیت خود بود. او آنچه که درباره‌ی یوشع بن نون قائل بود در حال اسلامش نیز بعد از وفات رسول الله درباره‌ی علی قائل شد، وی کسی است که عقیده به وجوب امامت علی را شهرت داد و از دشمنان او اظهار برائت کرد و مخالفان او را بکفر نسبت بداد. از اینجاست که مخالفان شیعه می‌گویند که اصل تشیع و رفض از یهودیت اخذه شده است پایان فرمایشات کشی).

12- در بحار انوار 7/332 چاپ کمپانی. از عیون اخبار الرضا از ابراهیم بن ابی محمود روایت می‌کند «قال: قلت للرضا یابن رسول الله، إن عندنا أخبارا في فضائل امیر الـمؤمنین () وفضلکم أهل البیت وفي من رواية مخالفیکم ولا نعرف مثلها عندکم أفندین بها؟ فقال یابن أبي محمود، لقد أخبرني أبي عن أبیه عن جده () أن رسول الله قال: من أصغی إلى ناطق فقد عبده فإن کان الناطق عن الله فقد عبد الله وإن کان الناطق عن إبلیس فقد عبد إبلیس، ثم قال الرضا (): یابن أبي محمود، إن مخالفینا وضعوا أخبارا في فضائلنا وجعلوها علی أقسام ثلاثة أحدها: الغلو وثانیها: التقصیر في أمرنا وثالثها: التصریح بمثالب أعدائنا، فإذا سمع الناس الغلو فینا کفروا شیعتنا ونسبوهم إلى القول بربوبیتنا وإذا سمعوا التقصیر اعتقدوه فینا وإذا سمعوا مثالب أعدائنا بأسمائهم سبونا بأسمائنا وقد قال الله : ﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾ [الأنعام: 108]. یابن أبي محمود، إذا أخذ الناس یمینا وشمالا فألزم طریقتنا فإنه من لزمنا لزمناه ومن فارقنا فارقناه إن أدنى ما یخرج به الرجل من الإیمان أن یقول للحصاة: هذا نواة ثم یدس بذلك ویبرأ ممن خالفه، یابن أبي محمود، احفظ ما حدثتك به فقد جمعت لك خیر الدنیا والآخرة». (این حدیث در باب 28 عیون أخبار الرضا فیما جاء من الرضا من الأخبار الـمتفرقة می‌باشد). یعنی: «ابراهیم بن ابی محمود گفت: بحضرت رضا عرض کردم: ای فرزند رسول الله ص در نزد ما اخباری از امیر المؤمنین و فضل اهل بیت ‡ است که آن اخبار از روایت مخالفان شماست و ما مانند آنها را در نزد شما نشناخته و ندانسته‌ایم آیا به آنها معتقد باشیم؟ حضرت فرمود: ای پسر ابی محمود پدرم مرا خبر داد از جدم که رسول خدا ص فرمود: هر که گوش دل بگوینده‌ای دهد در حقیقت او را پرستیده است. پس اگر آن گوینده سخن از خدای می‌گوید این شنونده خدا را پرستیده است و اگر آن گوینده سخن از ابلیس می‌گوید این شنونده ابلیس را پرستیده است!. آنگاه حضرت فرمود: ای پسر ابی محمود همانا مخالفان ما اخباری در فضائل ما وضع کردند و آنرا بر سه قسمت کردند، یکی از آن سه قسمت غلو است (که ما را از حد بشری بالا بردند) و قسمت دوم آن کوتاهی در امر ماست (ما را از حد یک مسلمان هم پائین آوردند) و قسمت سوم آن تصریح ببدگوئی از دشمنان ماست. پس هرگاه مردم اخبار غلو درباره‌ی ما را بشنوند شیعیان ما را تکفیر می‌کننند و آنانرا بغلو در ربوبیت ما نسبت می‌دهند و هر گاه تقصیر درباره‌ی ما را بشنوند آنرا درباره‌ی ما معتقد می‌شوند و هر گاه مثالب دشمنان ما را با نام و نشان بشنوند ما را با نام و نشان دشنام دهند در حالیکه خدای عز وجل می‌فرماید: «کسانی را که غیر خدا را می‌پرستند دشنام مدهید تا آنان خدا را از روی دشمنی و نادانی دشنام دهند». ای پسر ابی محمود همینکه مردم راه راست و چپ را گرفتند تو ملازم طریقه‌ی ما باش بجهت اینکه هرکسی ملازم ما باشد ما نیز ملازم او هستیم و کسیکه از ما مفارقت جوید ما نیز از او مفارقت جویم. همانا کمترین چیزی که شخص را از ایمان خارج می‌کند آن است که به سنگریزه‌ی بگوید که این هسته است، آنگاه بدان معتقد شود و از مخالف خود بیزاری جوید. ای پسر ابی محمود حفظ کن آنچه تو را حدیث کردم بدان هر آینه خیر دنیا و آخرت را در آن برای تو جمع کردم».

می‌بینید که جنابش چگونه می‌ترساند کسی را که می‌گوید: سنگریزه هسته است، و بدان معتقد شود یعنی قائل شود باینکه انسان فوق انسان است و بشر کار ملک می‌کند تا چه رسد که کار خداست کند؟

13- در [خصال صدوق: ص 64 چاپ اسلامیه]. «قال أبو عبدالله جعفر بن محمد إ: أدنى ما یخرج به الرجل عن الإیمان أن یجلس إلى غال فیستمع إلى حدیثه ویصدقه علی قوله إن أبي حدثني عن أبیه عن جده أن رسول الله قال: صنفان من‌ أمتي لا نصیب لهما في الإسلام: الغلاة والقدرية». یعنی: «حضرت صادق فرمود: کمترین چیزی که شخص را از ایمان خارج می‌کند آن است که در کنار غالی‌ای بنشیند و بحدیث او گوش دهد و گفتار او را تصدیق کند همانا پدرم حدیث کرد از پدرش و آنجناب از جدش که رسول الله ص فرمود: دو صنف از امت من بهره‌ای از ایمان ندارند 1-غالیان 2- قدریان».

14- علامه‌ی مامقانی در کتاب [مقیاس الهدایة: ص 89]. حدیثی از حضرت ابوالحسن آورده است که حضرت صادق فرمود: «ما أنزل الله سبحانه آیة في الـمنافقین إلا وهي في من ینتحل التشیع». یعنی: «خدای سبحان و تعالی هیچ آیه‌ای نازل نکرده است مگر اینکه شامل کسانی می‌شود که خود را در ردیف شیعیان در آورده‌اند».

پس با این همه احادیث که در مذمت غُلات آمده است و مذاهب باطله‌ای که بنام شیعه پیدا شده است چون مذهب کیسانیه و اسماعبلیه، و حبانیه، و هاشمیه، رزاقیه، و فطحیه، و سمطیه، ناووسیه، و واقفیه، و زیدیه، و تبریه، و جاوردیه، و سلیمانیه، و صالحیه، و خطابیه، و بیانیه، و بنائیه، و مخسمه، و علیائیه، و نصیریه، و شریفیه، و مفوضه، و امثال آنها که برای تفصیل و اطلاع بر مذاهب آنها باید بکتب ملل و نحل رجوع کرد. هر چند از این فرقه‌های امروز جمعیت مشهوری جز فرقه‌ی زیدیه و اسماعلیه در روی زمین نیست. اما هر چه باشد آثار و اقوال آنان در بین شیعه باقی مانده است و کتب شیعه و اخبار و احادیث ایشان مخلوط به آثار و اقول آن فرقه‌هاست. زیرا گذشته از اینکه اختلاط و امتزاج فرقه‌های شیعه با یکدیگر امری ممکن بلکه ناچار بوده است و بسیاری از رجال شیعه مدتها در مذاهب مختلف بوده و اخیرا بمذهب حق مهتدی شده‌اند و یا از مذهب حق منصرف و بمذهب باطل روی آورده‌اند چنانکه فی المثل درباره‌ی معلی بن خنیش گفته‌اند: که او اول مغیری مذهب بوده یعنی از اصحاب مغیره بن سعید که نفرین امام درباره او گذشت، سپس دعوت به محمد بن عبد الله نفس زکیه می‌نمود و بهمین تهمت‌ها ماخوذ و مقتول شد. و این شخص را شیخ طوسی از اصحاب حضرت صادق شمرده است و معلی احادیث از آنحضرت روایت کرده است و همچنین کسان دیگری که قبلاً دارای مذهب باطله بوده‌اند و اخیرا بمذهب حق گرویده‌اند یا بالعکس. علاوه بر اینها صاحبان مذاهب باطله سعی داشته‌اند که مذهب حق را نیز آلوده بعقاید خود کنند چنانکه در رجال کشی ص 196. از یونس از هشام بن الحکم روایت شده است او از حضرت صادق شنیده است که می‌فرمود: «کان الـمغیرة بن سعید یتعمد الکذب على أبي ویأخذ کتب أصحابه الـمستترون بأصحاب أبي یأخذون الکتب عن أصحاب أبي فیدفعونها إلى المغیرة وکان یدس فیها الکفر والزندقة ویسندها إلى أبي ثم یدفعها إلى أصحابه فیأمرهم أن یبثوها في الشیعة وکلما کان في کتب أصحاب أبي من الغلو فذلک مما دسه الـمغیرة بن سعید في کتبهم». یعنی: «مغیره بن سعید عمدا دروغ بر پدرم [حضرت باقر ] می‌بست و اصحاب او در میان اصحاب پدرم مستتر و مخفی بودند اصحاب او کتب اصحاب پدرم را می‌گرفتند و بمغیره می‌دادند او در آنها از هر چه از جنس کفر و زندقه دس کرده و سند آنرا بپدرم متصل می‌کرد. آنگاه آن کتاب‌ها را به اصحاب خود رد می‌نمود و دستور می‌داد که آنها را در بین شیعه بپراگنند. پس آنچه را که در کتب اصحاب پدرم از مطالب غلوآمیز هست همانهائی است که مغیره بن سعید در کتابهای آنها دس و جعل کرده است». پس منشا و منبع اینگونه احادیث معلوم شده که از کجاست و چه اشخاص آن‌ها را ساخته و پرداخته‌اند.

از آنطرف شیعیان نیز از کثرت و شدت ارادتی که بخاندان نبوت و اهل بیت طهارت داشته‌اند هر سخنی که بنام آنان گفته می‌شد پذیرفته‌اند و کمتر اتفاق افتاده که در صحت و سقم احادیث منسوبه به ائمه ‡ دقت کرده باشند و در صدد تنقیح و تصحیح آن بر آمده باشند و چنانکه خود آن بزرگواران ‡ پیش بینی كرده‌اند گوئی خدا عقل را از اینان گرفته است! چنانکه در رجال کشی در ذیل احوال اسلم مکی مولی محمد بن الحنفیه آورده است: حضرت امام محمد باقر می‌فرمود: «لو کان الناس کلهم لنا شیعة لکان ثلاثة أرباعهم لنا شکاکا والربع الآخر أحمق». یعنی: «اگر همه مردم شیعه ما بودند هر آینه سه چهارم آنان نسبت بما شکاک بودند و یک چهارم دیگر احمق بودند!!». دقت در حدیث شریف بسیاری از مجهولات را روشن می‌کند!!.

چنین مردم خوشباوری که هر چه را بشنوند همینکه نام امامی‌ را بر روی آن گذاشته باشند باور کنند و آن را ملاک عقیده و اعمال خود قرار دهند هر چند مخالف صریح قرآن باشد. بدیهی است که در نزد امامان که از زیرکان و زبدگان عقلاء جهانند هرگز مقبول نخواهند بود. و چنین کسانی هرگز مورد محبت و علاقه آن بزرگواران نخواهند شد زیرا آنان خود اعقل عقلاء بوده و بعاقلان علاقمندند. چنانکه در [مشکوة الانوار طبرسی: ص 214] این حدیث شریف آمده است: «عن أبي عبد الله : إنا لنحب من شیعتنا من کان عاقلا فهیما فقیها حلیما مداریا صدوقا وفیا» یعنی: «ما از شیعیان خود کسانی را دوست می‌داریم که عاقل و فهیمده و دانشمند و بردبار و سازگار و راستگو و وفادار باشد».

و در [امالی شیخ مفید: ص 113 مجلس 23]. نیز چنین حدیثی با عبارت ذیل از حضرت صادق روایت شده است که فرمود: «أحب من شیعتنا من کان عاقلا فهیما فقیها حلیما مداریا صبورا صدوقا وفیا» و آنگاه فرمود: «إن الله تبارك وتعالی خص الأنبیاء بمکارم الأخلاق فمن فیه فلیحمد الله علی ذلك ومن لم تکن فیه فلیتضرع إلى الله تبارك وتعالى ولیسأله قال جعلت فداك وما هي؟ قال (): الوارع والقنوع والصبر والشکر والحلم والحیاء والسخاء والشجاعة والغیرة والأمانة». یعنی: «من از شیعیان‌مان کسی را دوست دارم که عاقل، فهمیده، دانا، بردبار، پایدار، شکیبا، راستگو، وفادار بوده باشد، همانا خدای تبارک و تعالى پیغمبران را بمکارم اخلاق اختصاص داد پس کسیکه در او از اینگونه اخلاق بود باید خدا را بر آن سپاس گذارد و آن کس که در او نیست باید بخدای تبارک و تعالی تضرع کرده و از وی در خواست کند. راوی گفت: فدایت شوم آن اخلاق کدام است حضرت فرمود: پرهیزگاری و قناعت و صبر و شکر و بردباری و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و امانت است». و چنانکه قبلاً هم در ذیل بحث ولایت و مودت مؤمنان با یکدیگر گفتیم: محبت و مودت مؤمنین با یکدیگر همان سنخیتی است که در اعمال حسنه با یکدیگر دارند. و محبت علی و اولاد علی در حقیقت همان محبت و علاقه بحقایق دین و اعمال حسنه و خصائل فاضله است که علی و بعضی از زبده‌گان فرزندانش مظهر بارز آنند. پس حب علی یعنی حب ایمان بخدا. زیرا علی از بزرگترین مؤمنین بخدا بود و حضرتش مظهر اتمٍ ایمان بود. حب علی یعنی حب ایمان بقیامت و حریص بودن به تهیة ذخیره آن زیرا علی از بزرگترین مؤمنین به قیامت بود چنانکه خدا درباره‌ی او و خانواده‌اش می‌فرماید: ﴿وَيَخَافُونَ يَوۡمٗا كَانَ شَرُّهُۥ مُسۡتَطِيرٗا﴾ [الدهر: 7]. یعنی: «آنان می‌ترسند از روزی که شرش همه را فراگیرنده است». و بالآخره حب علی یعنی حب صلوة و زکاة و مساوات و نصرت مظلوم و سرکوبی ظالم و حب عدالت و فضائل عالیه انسانی که علی بزرگ‌ترین مظهر این صفات عالیه بود. و گرنه دوستی موهومی‌ که وهم‌پرستان و خیال‌پرواران مدعی آنند منشأ هیچ خیری نخوهد بود.

سنخیت و همجنسی افراد را محبوب حقیقی یکدیگر می‌کند و سایر محبوبیت‌ها چیزی نیست و بسا که منشأش مادیت باشد. شیعیان علی یعنی دوستداران عدالت و امانت و عفت و تقوی و... و..... و. چنانکه در مشکوة الانوار طبرسی از حضرت صادق روایت کرده است که آنحضرت می‌فرمود: پدرم برای من حدیث کرد که شیعیان ما اهل بیت همیشه از بهترین مردم بودند اگر فقیهی بود از ایشان بود و اگر مؤذنی بود از ایشان بود و اگر امامی‌ بود از ایشان بود و اگر سرپرست یتیمی ‌بود از ایشان بود و اگر صاحب امانتی بود از ایشان بود و اگر.... و اگر.... و اگر..... پس چنین باشید تا ما را نزد مردم محبوب کنید نه آن چنان که ما را در نزد مردم مبغوض نمائید!). در جلد یازدهم بحارالانوار از ارشاد مفید از ابن شهاب از زهری روایت کرده است: «حدثنا علي بن الحسین وکان أفضل هاشمي‌ أدرکناه قال : أحبونا حب الإسلام فما زال حبکم لنا زینا حتى صاد علینا شیئا». یعنی: «ما را چنان دوست دارید که اسلام دستور داده که مسلمانان را دوست دارند بجهت مسلمانی آنها پیوسته دوستی شما نسبت بما بنفع ما خواهد بود تا آنکه از حد بگذرد و ننگی شود بر ما».

در مناقب این شهر آشوب 4/162 از حلية الأولياء. آورده است: که یحیی بن سعید گفت: «سمعت علي بن الحسن إ یقول: واجتمع علیه أناس فقالوا له ذلك القول (یعني الإمامة) فقال: أحبونا حب الإسلام فإنه ما برح بنا حبکم حتی صار علینا عارا». یعنی: «شنیدم حضرت علی بن الحسین إ را که سخن می‌گفت در حالیکه مردم در پیرامون آن حضرت اجتماع کرده بودند وگفتگو موضوع امامت بود پس آنحضرت فرمود: ما را دوست داشته باشید آنگونه دوستی که سببش اسلام است». (یعنی همانگونه دوستی که مسلمانان باید یکدیگر را دوست داشته باشد) چنانکه در بحث ولایت گذشت) اینگونه دوستی پایان ناپذیر است تا وقتیکه از حد بگذرد و بر ما ننگی شود. همچنانکه دوستی غُلات ننگی است بر وجود مقدس ایشان سلام الله علیهم. و نیز از آن بزرگوار در کتاب [رجال کشی: ص 111]. از خالد کابلی روایت شده است که می‌گفت: «سمعت علي بن الحسین إ یقول: إن الیهود أحبوا عزیراً حتی قالوا فیه ما قالوا، فلا عزیر منهم ولا هم من عزیر ، وإن النصاری أحبوا عیسى حتی قالوا فیه ما قالوا، فلا عیسی منهم ولا هم من عیسی، وإنا علی سنة من ذلك إن قوماً من شیعتنا سیحبوننا حتی یقولوا فینا ما قالت الیهود في عزیر وما قالت النصاری في عیسی فلا هم منا ولا نحن منهم». یعنی: «همانا یهود عزیر را دوست داشتند تا اینکه درباره او گفتند: آنچه گفتند پس نه عزیر از ایشان است و نه ایشان از عزیرند، و نصاری عیسی را دوست داشتند تا اینکه درباره‌ی او گفتند آنچه گفتند پس نه عیسی از ایشان است ونه ایشان از عیسی ، ما اهل بیت نیز بر چنین سنتیم همانا گروهی از شیعیان ما بزودی ما را دوست خواهند داشت تا اینکه درباره ما بگویند آنچه یهود درباره عزیر و نصاری درباره عیسی مدعی شدند پس نه ایشان از ما هستند و نه ما از ایشان). یهود درباره عزیر گفتند: که او پسر خدا است و نیز نصاری درباره عیسی چنین ادعائی کردند». بدیهی است در میان مسلمانان چنین ادعائی درباره کسی نخواهد شد که بگویند فلان پسر خدا ست. زیرا آیات قرآن بصراحت اینگونه ادعا را رد کرده است و مسلمانان در هر شبانه روزی حد اقل 5 مرتبه در رکعات نماز می‌خوانند: ﴿لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ﴾ [الاخلاص: 3]. «خدا فرزندی ندارد و فرزند کسی نیست». پس آنچه ممکن است که درباره‌ی ائمه معصومین بگویند همین عقاید سخیفه است که آنانرا مدبر کون و مکان و متصرف در عالم امکان خوانند و بحقیقت این ادعا بدتر و زشت‌تر است از آنچه یهود ونصاری درباره‌ی عزیر و عیسی گفتند. چنانکه خود آن بزرگواران هم با این معنی توجه داشته‌اند که فرموده‌اند: «فإن الغلاة أشر من الیهود والنصاری والـمجوس والذین أشرکوا». یعنی: «غالیان از یهود و نصاری و مجوس و کسانیکه مشرک شدند خیلی بدترند». پس آن کسی‌که بخدای واحد ایمان داشته و بنبوت انبیاء معتقد است و از روز حساب اندیشه دارد و به اهل بیت طاهر پیغمبر تبعیت داشته ارادت می‌ورزد و از عقل و وجدان بهره‌ای دارد هرگز بچنین کلماتی که از عقاید غُلات است تفوه نمی‌کند سهل است اندیشه‌ی چنین خیال باطل و شرک محض را در قلب راه نمی‌دهد و از مبارزه با اینگونه خرافات باز نه ایستاده و از طرفداران آن نمی‌هراسد هر چند هزارها از این آیت الله‌های عظمی‌با او مخالف باشند و احیانا فتوای تکفیر او را صادر نمایند. زیرا خود اینان کافر و مشرکند بنص قرآن و سزاوار: ﴿فَٱقۡتُلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَيۡثُ وَجَدتُّمُوهُمۡ وَخُذُوهُمۡ وَٱحۡصُرُوهُمۡ وَٱقۡعُدُواْ لَهُمۡ كُلَّ مَرۡصَدٖ﴾ [التوبة: 5]. یعنی: «مشركان را هر جا یافتید به قتل برسانید و آنها را اسیر سازید و محاصره كنید و در هر كمینگاه، بر سر راه آنها بنشینید». ما با این بیان این فصل را بپایان می‌آوریم و امیدواریم این تذکرات در جامعه‌ی پر از خرافات ما سودمند افتد و افکار بیداری که مهیای دریافت حقایق اسلام هستند از آن بهره‌ی کافی برند. و از این گونه موهومات بیزار و بیگانه عروة الوثقی نجات [یعنی قرآن کریم] و به اخبار و احادیثی که مورد تصدیق کتاب آسمانی ماست روی آورند تا از این ضلالت نجات یافته حائز سعادت دنیا و آخرت گردند. إن شاء الله ولا حول ولا قوة إلا بالله.

خلاصه‌ی مباحث

در پایان این مباحث پنجگانه قصد ما این بود که خلاصه‌ای از اعتقادات صحیحه‌ی اسلامی‌ را بیاوریم تا مطالعه کنندگان که از خواندن این مباحث دچار حیرت می‌شوند و از اینکه می‌بینند مطالبی که آنان تا امروز جزو حقایق اسلامی‌ می‌پنداشتند اکثر آن ساخته و پرداخته غُلات یا دشمنان اسلام است از خود می‌پرسند پس حقیقت کدام است؟. لذا ما آن اعتقادات و احکام را که از طرف خدای جهان بوسیله‌ی آیات قرآن بر پیغمبر آخر الزمان ص وحی و الهام شده است در اختیار طالبان حقایق بگذاریم اما دیدیم اینکار با اختصار صورت نمی‌گیرد و بطور تفصیل نیز از حوصله‌ی این رساله خارج است زیرا از یکطرف تهیه‌ی مطالب آن مستلزم وقت بیشتری است و از طرف دیگر وسیله‌ی چاپ و انتشار در دسترس ما نیست. چنانکه مشاهده‌ی وضع پریشان همین کتاب گویای همین جواب است که ما را از راه اضطرار ناچار شدیم که آن را باینصورت در آوریم. دیگر با این کیفیت نه قدرت مادی برای ما باقی ماند است و نه نیروی سرشار معنوی.. لذا فعلاً از این قصد صرف نظر کرده و آن را ان شاء الله و بیاری خدا بوقت دیگر محول کردیم که کتابی جامع در پیرامون حقایق عقاید و احکام اسلامی‌ تألیف و در دسترس طالبان آن بگذاریم.

اینک به ذکر خلاصه‌ای از آنچه در این اوراق آوردیم می‌‌پردازیم تا بمنزله‌ی فهرستی از آنچه گذشت بوده باشد.

ما در این کتاب چند مطلب را مورد تحقیق و دقت قرار داده و در آن به‌قدر گنجایش به تفصیل پرداختیم:

1- موضوع علم غیب که آن مخصوص ذات باری تعالی است و هیچ یک از آفریدگان او از ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و اولیای صدیقین و عباد صالحین را بعلم غیب راه نیست مگر آنچه که بوسیه‌ی وحی بر پیغمبر ابلاغ شود که او نیز همانرا بدون کم و زیاد تحت رصد و مراقبت حفظه‌ی وحی به مردم تبلیغ نماید و ثابت کردیم که این مطلب در آیات قرآن و سیره‌ی پیغمبران و تاریخ امامان و عقاید اصحاب و خاصان و اقوال علماء و دانشمندان روشن و مصرح است و جای هیچگونه تردیدی نیست. علاوه بر آن عقل و وجدان و بینه و برهان بر این حقیقت گواهی کافی و شاهدی صادق است. و نیز روشن کردیم که دانستن علم غیب و آگاهی از حوادث آینده برای بشر هیچ نفعی نداشته و کاملاً مضر است و روی همین حکمت بالغه که پروردگار متعال آن علم را مخصوص ذات مقدس خود خواسته و از آفریدگان خود مخفی و پنهان داشته است.

2- موضوع ولایت بود که آن را مورد بحث قرار داده و ثابت کردیم که ولایت همان دوستی و تولای مؤمنین و مودت آنان با یکدیگر است که در نزد یک بصد آیه در قرآن بدان توصیه و تاکید شده است و متأسفانه از اینگونه دوستی و مودتی که قرآن خواسته است امروز در میان مسلمین خبری نیست. بلکه چنانکه می‌بینیم متاسفأنه آن ولایتی را که قرآن خواسته با تفسیر و تعبیر غلط آن را وسیله‌ی عداوت و دشمنی با یکدیگر قرار داده و بتحریک و تشویق دشمنان روز بروز از یکدیگر دورتر می‌شوند و نیروان خصومت در بین افراد و جوامع این امت مشتعلتر می‌گردد. زیرا از یکطرف ولایت که مریوط بدوستی عموم مسلمین با یکدیگر است اختصاص به افراد خاصی كرده‌اند که امروز در دنیا از ایشان کسی وجود ندارد که از آن استفاده کند و اگر هم وجود داشت مسلماً نمی‌توانست استفاده کند.

زیرا معنائی که اینان از ولایت و دوستی آن افراد خاص می‌کنند و دیگران را از آن محروم و ممنوع می‌شمارند. یک نوع دوستی خیالی است که علم محبت آن خیالی است و هم محبوب آن. زیرا اینان فی المثل آن علی را دوست می‌دارند که محیط بتمام عالم و مسلط بر جمیع امم از فرزندان آدم و تمام موجودات و عالم بمغیبات و قادر بر تمام مشکلات و قاضی حاجات و محی الاموات و امثال این صفات است و در عین حال طرفدار مدافع اعمال اینان بوده و هم شافع و ماحی سیئات اینان بوده و سرانجام آنانرا بأعلی درجات جنات می‌برد. اینان چنین موجودی را در خیال خود دوست می‌دارند. و هیهات هیهات حقیقت را با این خیالات!. آنگاه این ولایت را که معلوم نیست مولی و مولی علیه کیست وسیله‌ی عداوت و دشمنی با مسلمانانی كرده‌اند که مامورند با آنان دوستی کنند. و چنین آش شله همکاری از آن ساخته‌اند که اندک رابطه‌ای با شعور ندارد. زیرا مثلاً اینان مدعی ولایتند درباره‌ی امیر المؤمنین آن هم ولایت تکوینی. یعنی: امیر المؤمنین یا امام دیگر متصرف در کون و مکان و مدبر عالم امکان است و دلیل‌شان چنانکه در سخنان و تالیفات خود می‌گویند آیه‌ی: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ﴾ [المائدة: 55]. است در صورتیکه اگر معنای آیه ولایتی چنین باشد انحصار بمؤمنین ندارد زیرا والی متصرف در کون و مکان ولایت بر تمام موجودات دارد نه بر طائفه‌ی خاصی از مؤمنان؟. و اینان هرگز بشعور خود اجازه نداده‌اند که بیندیشد که اگر ولایت این معنی است چرا خاص مخاطبین ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ﴾. است که هر چه باشد خاص مسلمین است و این هرگز با معنای ولایت تکوینی که مدبر امور عالم باشد سازش ندارد. گذشته از آنکه چنین عقیده‌ای شرک محض بلکه بالاتر از شرک مشرکین زمان جاهلیت است!!. بلکه معنای آیه اگر تعصب و عناد و حماقت بیکسو نهاده شود چون آفتاب روشن و واضح است که مقصود از آن دوستی و مودت و محبت و تعاون مؤمنین با یکدیگر است که هم عقل و وجدان و هم سنت بلا تغبیر جهان و هم صدها آیات شریفه‌ی قرآن بدان گواهی می‌دهد. و این دوستی است که اگر در بین مؤمنین شایع شود دنیا را مبدل به بهشت برین می‌کند و مسلمین را در اعلی درجات علیین ارتقاء می‌دهد. اما دوستی آن چنانکه این احمقان مدعی آنند جز عداوت و تفرقه در بین مسلمانان تا حال چه نتیجه و فائده دیگر داشته است و یا بعدا خواهد داشت؟!! آیا راستی خدای جهان و بعثت پیغمبران و نزول کتب آسمانی بخصوص قرآن با این همه آیات فراوان هدفش همین ولایت احمقانه‌ایست که اینان مدعی آنند؟.. «تعالی الله عما یقول الجاهلون علواً کبیراً».

شکی نیست که ولایت و دوستی علی و آل علی از آن جهت که افضل مؤمنیند فاضلترین ولایتهاست و اخبار و احادیثی که در این باره از پیغمبر و أئمه سلام الله علیهم صادر شده هرگاه از دسیسه‌ی غالیان و دجالان محفوظ مانده باشد بجای خود صحیح و درست است. اما چه قدر خوب بود هر گاه این محبت و دوستی در زمان حیات آن بزرگواران صورت می‌گرفت و منشأ عمل می‌شد چنانکه مسلماً صدور و تأکید و تواتر آن بهمین منظور بوده است. وگرنه دوستی و عشق ورزی با اموات دارای چه خیرات و برکاتی خواهد بود؟ و اینگونه دوستی‌های خیالی با محبوبان خیالی که ثمره‌اش مداحی غالیانه و نسبت دادن صفات الوهیت به بندگانی محتاج است جز شرک و دوری از حقایق و گستاخی بمحارم احکام چه نتیجه‌ای خواهد داشت؟! و تجربه و حس و تاریخ تاکنون از آن چه فائده‌ای گرفته است که بعد از این بگرید؟! شاید گفته شود که نتیجه این دوستی و محبت‌ها آنست که قلوب بمحبت آنان اشراب شده و بحقانیت ایشان اطمینان گرفته و در نتیجه پیروایشان را که همان اجرای احکام الهی است سبب شود. این ادعا هر چند بصورتی صحیح است لکن آنچه در جامعه‌ی ما مشهود است خلاف این منظور نتیجه داده و می‌دهد. این مدعی وقتی صحیح بود که مظروف از ظرف عزیزتر باشد و حفظ و احترام ظرف بجهت حرمت و عزت مظروف باشد یعنی: دوستی اولیای خدا که ظرف حقایق احکام الهی‌اند فرع دوستی احکام و قوانین دین که مظروف است بوده باشد و حال اینکه قضیه کاملاً بعکس است. چنان در دوستی خیالی ظرف غرقه‌اند که بمظروف اعتنائی ندارند و عیان کافی از بیان است محبت امام فرع محبت دین است نه دین فرع محبت امام.

3- سومین بحثی که در این کتاب مورد تحقیق قرار گرفته مسأله‌ی شفاعت بود و چنانکه می‌دانیم که یکی از علل عمده‌ی غرور و عقب ماندگی و گستاخی ارباب فجور بر معاصی پروردگار و شانه خالی کردن از زیر مقررات و احکام الهی و از طرف دیگر موجب پیدایش بدعتها و اعمالی که هرگز منظور نظر شارع نبوده نه تنها بدان امر نکرده بلکه بسیاری از آنها مورد نهی و منع او بوده است همین شفاعت است مانند تعمیر و تجصیص قبور و ساختن ضرایح و مراقد مزین بطلا و نقره و جواهرات و تفریط و تضییع اموال بر سر گور مردگان و زیارتهای اختراعی و گنجانیدن کفریات در زیارتنامه‌ها و عزاداریهای نامشروع و نذورات و موقوفات خلاف دستور و رضای خدا و ساختن دعاها و نمازهای مجهول یا عبادات نامشروع و نامعقول بامید شفاعتی خیالی. در حالی که شفاعت به آن کیفیتی که اینان قائلند نه عقل و وجدان بدان گواهی می‌دهد و نه عقل و قرآن آن را تصدیق می‌کند. آیاتی که در قرآن در خصوص شفاعت است اکثر آن ناظر برد اعتقاد مذهبی است که نظر به ارباب انواع بوده و خیال می‌کردند که امور شئون گوناگون جهان خلقت هر یک بعهده‌ی قدرتی علیحده است. و آن قدرتها که هر یک در مقام خود خدائی بود: خدای باران خدای دریا – خدای جنگ – خدای قحطی و ارزانی اخیرا در نتیجه تلطیف عقاید بصورت فرشتگان و صلحا اولیاء در آمده که هر یک تمثال و مجسمه‌ای در معبدها داشتند و تحت سلطنت خدای خدایان امور مربوط بخود را انجام می‌دادند. قرآن مجید واسطه و شفاعت فرشتگان را در شئون آفرینش منکر نشد لکن آنها را وسیله و واسطه‌ای باذن پروردگار جهان دانست که ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦ﴾ [البقرة: 255]. «چه كسى است كه بدون حكم او در پیشگاهش شفاعت كند؟» اما شفاعت در آخرت را هرگز باینصورت نپذیرفت زیرا اولا: بت‌پرستانی که قرآن نفی شفاعت از بتان ایشان می‌کند اصلا ًاعتقاد بآخرت و قیامت نداشتند تا اینکه مسأله‌ی شفاعت در نفی و وجود بمیان آید. ثانیاً: شفاعت بدینصورت تشبیه دستگاه آفرینش به دربار سلاطین خودکامه و جبار است و آن منافی اعتقاد بپرودگار عالم قادر مختار. بلی شفاعتی که مورد قبول قرآن و عقل و وجدان است استغفاری است که رسول الله ص برای مؤمنین و مؤمینن برای یکدیگر و فرشتکان برای «لمن في الأرض» می‌کنند بر حسب اذن و اجازه‌ای که خداوند متعال بموجب فرمان: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد: 19]. داده است و همین شفاعت است که قبلاً خدا بدان اذن داده و ممکن است در روز قیامت نفع بخشد که ﴿يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا ١٠٩﴾ [طه: 109]. چنانکه شرح آن گذشت.

4- مسأله‌ی زیارت قبور بود که در کتاب آسمانی ما کوچکترین اشاره‌اى بدان نشده است و در سنت نبوی ص که مورد عمل مسلمین صدر اول است اثری روشن ندارد بلکه نهی رسول الله ص در ابتدای بعثت از این عمل متواتر است. لکن چنانکه می‌بینیم امروز بصورتی در آمده است که می‌توان گفت: بمصداق کامل آیه‌ی شریفه است. که در مذهب بت‌پرستان می‌فرماید: ﴿قَالَ أَتَعۡبُدُونَ مَا تَنۡحِتُونَ ٩٥﴾ [الصافات: 95]. یعنی: «(ابراهیم ) گفت: آیا چیزى را كه مى‏تراشید، مى‏پرستید؟» مسلمانان اسمی‌ آنچه را با خواب و خیال قبرپنداری امامزاده‌ای كرده‌اند در آن با هوا و خیال خود گنبدی ساخته و ضریحی پرداخته و زیارتنامه‌ای اختراع کرده مشغول عبادت شده‌اند و خدا می‌داند که از این ناحیه چقدر زیان و ضرر دنیوی و آخروی دارند.

5- پنجمین بحث ما در این کتاب وصول بمقصد یعنی معرفی غالیان و دشمنان حقیقی دین بود که موجد این همه بدعتها و خرافات شده‌اند و ائمه ‡ آنانرا برای دین مبین بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین شمرده‌اند چنانکه فرمودند: «احذروا علی شبابکم الغلاة لایفسدوهم فإن الغلاة أشر من الیهود والنصاری والـمجوس والذین أشرکوا». هر چند زدودن این لکه‌های زشت بعلت طول مدتی که در چهره‌ی نورانی شریعت با قیمانده‌اند ممکن است در ابتدا موجب اندک رنجش و آزار و خالی ماندن آثاری گردد. لیکن بهر صورت زدودن و بر طرف کردن آنها از هر چه واجب‌تر است.

﴿وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ﴾.

تألیف این رساله در سال 1351 شمسی وچاپ آن در سال 1359 صورت می‌گیرد إن شاء الله.

قلمداران

یادآوری

این کتاب در پنج بحث: علم غیب، ولایت، شفاعت، زیارت، غُلات، تألیف شده که در رد یکی از مدعیان علم و دعوی آیت الله العظمائی که در رساله‌ای بنام (امراء هستی) نگاشته بوده نوشتیم. بنام [راه نجات از شر غُلات] بحث اول آن با تحمل زحمات و خطرات و خساراتی چاپ شد. و بحث شفاعت و معرفی غُلات آن بصورتی که می‌بینید اضطرارا چاپ می‌شود و در دسترس طالبان قرار می‌گیرد. اما چاپ بحث ولایت و زیارت آن را تا اکنون توفیق نیافته‌ایم و شاید هرگز نیابیم! زیرا در جامعه خود آن وسعت و بینش را نمی‌بینم که استعداد پذیرش اینگونه تحقیقات را داشته باشد. بدیهی است ما در ابتدای کار خود بوسعت بینش و استعداد پذیرش جامعه‌ی خود بیش از این امیدوار بودیم اما آنچه در مدت عمر طولانی خود بدست آوردیم فهمیدیم که نه تنها ملت ما بلکه می‌توان گفت: تمام جوامع بشری در مسأله‌ی دین و اعتقاد تابع و مقلد پدر و مادر و محیط خودند و پیروان عقل و منطق و تابعان برهان و دلیل در این مسأله بسیار کمند. و هم چنانکه قرآن مجید بکرات یادآور است: ﴿كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ﴾ [المؤمنون: 54 و الروم: 32]. «هر گروهی بدانچه در نزدشان است دلخوشند». افراد برای تحقیق و تحکیم عقائد دینی خود حتی بقدر اطمینان بصحت ارزش یک اسکناس پنج تومانی زحمت تحقیق را متحمل نمی‌شوند! پس این قبیل تألیفات نه تنها در نزد آنها ارزشی ندارد بلکه حتی الامکان با آن خصومت و کار شکنی می‌کنند، چنانکه کردند! مثلا در جامعه‌ی ما امام و گاه پیغمبری را قبول دارند که عالم بغیب و متصرف در کون و مکان و مدبر عالم امکان باشد، در گهواره از در بدرد و با قندانه به آسمان بپرد!!. و معتقدند که دوستی خیالی آنان باعث نجات و رفع درجات گشته و شفاعت آنان که بوسیله‌ی چنین ولایت و یا زیارت قبور آنان تحصیل شده موجب سعادت دارین و فوز نشأتین گردد. اما پیغمبر یا امامی‌ که چون دیگر مردمان دچار عوارض بشری است و امتیاز آنان فقط گرفتن وحی و الهام و ابلاغ آن بمردم است و صدق کلام اینان تبعیت آنان را کافی نداسته و عار دانند. در حالیکه چنین اعتقادی بقضاوت عقل و وجدان و حکم قرآن باطل و موجب خسران دو جهانی است، زیرا پیروی چنان پیغمبر و امامی ‌بدان صفات بر خلاف عدل خالق بریات است. آن پیغمبر و امام قابل تبعیت است که با افراد بشر همدوش و همگام باشد و امتیازش فقط وحی و الهام است و صدق کلام از خدای علام. اما مستکبران و جاهلان از چنین حقیقتی گریزانند و نمی‌دانند که هوا و هوس حقیقت نیست و خصومت با آن غلط است.

باری ما آنچه در توان داشتیم بمدد عقل و قرآن در اختیار جویندگان گذاشتیم ﴿لَايُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَاۚ﴾ [الطلاق: 5]. «خداوند هیچ كس را جز به [میزان‏] آنچه به او داده است مكلّف نمى‏كند».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر نیابد بگوش رغبت کس |  | بر رسولان بلاغ باشد بس |

والحمد لله رب العالـمین وصلى الله على رسوله وصحبه ومن دعا بدعوته إلى یوم الدین

حیدر علی قلمداران

از خواننده التماس دعا دارم.

1. - مسئله شفاعت در ملت نصاری از کتب دینی و باصطلاح از أسفار آسمانی مایه می‌گیرد و چنین تلقین می‌کند که خود انسان قادر نیست که حوائج خود را مستقیماً از خدا بخواهد بلکه نیاز و احتیاج بواسطه و شفیعی دارد که حاجت انسانرا با زبانی که واسطه می‌داند از خدا برای او بخواهد، بخلاف اسلام که تعلیم می‌دهد: ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ﴾ [غافر: 60]. «مرا [به دعا] بخوانید تا برایتان اجابت كنم». ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: 186]. «یقیناً من نزدیكم، دعاى دعا كننده را زمانى كه مرا بخواند اجابت مى‏كنم».

   چنانکه در نامه پولِس به رومیان باب 8 آیه 26 آمده است:

   «و هم‌چنین روح نیز ما را مدد می‌کند زیرا آنچه دعا کنیم بطوریکه می‌باید نمی‌ دانیم لیکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند بناله‌هائی که نمی‌شود بیان کرد».

   در تعلیمات دین مسیح برای شفاعت باید شفیع و واسطه در درگاه خدا دارای مقام قربانی شدن و قرب خدا را داشته باشد! و فدیه جریمه ایست که شخص مجرم به پیشگاه مجنی علیه تقدیم می‌کند و چون حضرت عیسی در راه نجات بشر و اصلاح بین فرزندان آدم و خدا قربانی شده است لذا مقام شفاعت به او تفویض گردیده: زیرا قربانی راه امت روسیاه است!!!. [↑](#footnote-ref-1)
2. - چنان‌که قبلاً گفتیم این نفی علم از باب عدم تعلق علم بمعدوم است. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مراد از قبیله و عشیره افراد شیعه است که سنی بوده اند عرض حضرت اینکه رفتار شما با خویشان خود با نهایت رأفت وامانت واحسان و عدالت توأم باشد نه اینکه سخنی بگوئید یا عملی انجام دهید که موجب نفرت یا جدا شدن آنها از شما یا دوری آنها گردد پس یک فرد شیعه که در میان یک قبیله سنی باشد باید رفتارش طوری باشد که امین همه باشد. [↑](#footnote-ref-3)
4. - یادآوری این نکته لازم است که چنانچه که پیغمبر ص مأمور بشفاعت برای امت است. امت نیز مأمور بشفاعت برای پیغمبر ص است، که به پیغمبر خود هم طلب شفاعت کند. زیرا خود رسول الله ص فرموده‌اند: «إن ربي قد وعدني درجة لا تنال إلا بدعاء أمتي». [↑](#footnote-ref-4)